

بدون حفظ و پاسداری از گنجینه ی
تجربه ها و دستاوردهای پدران و نیاکان
خود به حلقه خردمندان راه نخواهی یافت!

آنوسی ها
(دولت پنهان یهود)
قسمت اول

ج - پژمان

اردیبهشت ماه ۱۳۷۹

انقلاب شایان ستایش خمینی در ایران درست بر همان مبنای ایدئولوژیک تکیه دارد که ایدئولوژی مبارزه امروزی ما در اسرائیل بر آن تکیه دارد. مفهومی که ما برای یهوه خدای واحد غیرتمند و بی گذشت خود قائلیم همان مفهومی است که خمینی از خدای اسلام دارد. دیدگاههای جهانی ما کاملاً مشابه همدیگرند. همانطور که بسیاری مسائل دیگر میان ما مشترک هستند. هر دوی ما برای دفاع از ارزشهای سنتی خود در مقابل نوآوری کفرآمیز امروزی می جنگیم. من وقتی شعار « الله اکبر » را می شنوم همانقدر احساس رضایت می کنم که اسلام راستین از شنیدن شعار « جلال یهوه متبارک باد » خرسند می شود. یک امام جماعت جمهوری اسلامی هر کلامی را که از شریعت دریافت کرده است بصورت رهنمودی تکرار می کند، درست همان کاری که ما در مورد تورات می کنیم. من ساعت های متوالی مجذوب موعظه های مذهبی خبرگان ولایت فقیه مانده ام، زیرا آنان نیز در خط مبارزه با لیبرالیسم و آزاد اندیشی همزمان ما هستند. می خواهم بدانان پیام دهم که: بنیادگر ایان روی زمین متحد شوید!

(نقل از مصاحبه خاخام اعظم فرومن با روزنامه لیبراسیون ۳۰ آوریل ۱۹۹۸)

هردر Herder (۱۷۴۴ - ۱۸۰۳) فیلسوف معروف و نامدار آلمانی، جهودان را به سان ((علفهای هرزه ای)) می دانست که تقریباً به تمامی کشورهای اروپایی (کل جهان) آویخته اند و شیرهای آنان را میمکنند.

آنوس، آنوسی (یهودی مخفی، معادل مارانو Marranos در جوامع مسیحی و دونه در دوران عثمانی. به یهودانی گفته می شود که به اجبار یا بنا به دلایل سیاسی و بمنظور نفوذ در میان غیر یهودیان آیین دیگری را پذیرفته باشند و در خفا به آیین یهود پایبند باشند. ج - پ) به زبان عبری به فردی اطلاق می شود که تحت فشار تغییر مذهب داده و می کوشد دین اصلی خود و مراسم آنرا در خفا حفظ کند. (۱)

عده ای از محققین، پژوهشگران و جامعه شناسان بر این باورند که ما ایرانیان را حافظه ی تاریخی نیست. به نحوی که در هیچ برهه ای از زمان، تاریخ سرزمین خود را به خاطر نسپرد و از آن درسی نیاموخته ایم. به زعم این اندیشه ورزان، ما را با گذشته ی خود و نیاکامان کاری نیست! به باور این عده، که باوری بحق و دارای پایه های علمی و مستدل است، ما مردمانی هستیم که از سرگذشت پدران خود بی خبریم و از آنچه در طول تاریخ سراسر رنجمان بر ما رفته است، همچنین! بنابر این بدون حب و بغض و بدون از تعصب های کور و بی منطق، باید گفت که باور این عزیزان، قولیست درست و می بایست دل در آن بست و پذیرفت که ما مردمانی چنینیم! بی تفاوتی ما نسبت به تاریخ و سرنوشت خود و سر زمینمان به حدیست که در سخت ترین شرایط ممکن نیز حاضر نیستیم از گذشت روزگار و اندرزهای گهربار تاریخ درس عبرت بگیریم و بیاری گنجینه ی تجربیات پدران سخت کوش مان به حل مشکلات و معضلات عیدیه مان بپردازیم!

این بی تفاوتی به حدیست که اکثر روشنفکران و پژوهندگان ما از وقایع سده های اخیر و سرگذشت احزاب سیاسی و جریانهای روشنفکری مملکت نیز بی خبرند و پایه های روشنگری خود را بیشتر بر اتهامات بی اساس و لجن پراکنی های دشمنان مردم قرار میدهند و عملاً آب به آسیاب دشمنان سوگند خورده ی میهن و خلق میریزند.

چرا و به چه دلیل؟ بدون واهمه و ریشخند تاریخ نگاران و قلم بدستان بی مایه و مزدوری که تا کون، نقشی عظیم در زدودن حافظه ی تاریخی ما ایفا نموده اند و برای تیرنه ی خود و دادن پوششی واقع گرایانه به سیاه بر روی کاغذ آوردن های جانبدارانه ی خود، ما را به دارا بودن تفکر پارانوایی (تشویش و نگرانی از دسیسه و توطئه ی دیگران) محکوم می کنند، باید پذیرفت که عدم علاقه و دلبستگی ما به تاریخ و گذشته ی میهنمان از آن روی است، که حافظه تاریخی ما همیشه دستخوش تهاجم و دستبرد دشمنان غارتگر و بی فرهنگی بوده که در طول تاریخ، ما را بی حافظه و سرزمین ما را غارت شده می خواسته اند!

این عدم توجه به تاریخ میهن و بی تفاوتی نسبت به دستاوردهای نیاکان مان در آوردگاه زندگی، سبب شده تا در دراز مدت، از شناسایی چهره ی دشمنان مان باز مانیم و با همه ی جانبازیها و ایثارگری های قهرمانانه ی فرزندان برومند ایران، هر روز شاهد تکرار تاریخ کشورمان به نوعی مضحك و خنده آور باشیم.

تکرار اشتباهات انقلاب مشروطیت، وقایع سالهای بیست تا سی و دو و انقلاب با شکوه بهمن ماه ۱۳۵۷ نمونه های مشخص و قابل توجهی است که نمی بایست از دیدگان تیز بین و موشکافانه ی جوانان برومند ایرانی که دل در گرو آزادی میهن و سربلندی زحمتکشان این مرز و بوم دارند، بدور بماند. این بی توجهی به تاریخ و اشتباهات مکرر و بی توجهی نسبت به آنان باعث گردیده تا دشمن هزار چهره، براحتی چهره ی کریم خود را از دید مردم مخفی نموده و هر روز به رنگی دیگر و چهره ای کاملاً متفاوت با آنچه در گذشته بوده، ظاهر گردد و با عوام فریبی و شعارهای انقلابی و سوپر انقلابی به غارتگریهای همیشگی و جنایات دد منشانه خود نسبت به زحمتکشان و ارج بخشندگان زندگی، ادامه دهد.

تاریخ نویسان مزدور و قلم بدستان خود فروخته نیز از این غفلت و بی توجهی ما سؤ استفاده نموده و با خاطری آسوده، در راستای اهداف شوم دشمنان به قلب تاریخ و وارونه جلوه دادن چهره ی عروس زیبای حقیقت می پردازند.

به شهادت تاریخ و اسناد به جا مانده در دل خاک، از زمانهای بسیار قدیم، یعنی دورانی که اجداد خرد ورز و انسان دوست ما سنگ بنای گوشه ای از تمدن بشری را بر روی زمینهای آبرفتی خوزستان و غرب ایران می گذاشتند تا پابای آباد سازی زمین، ندای آزادی و خردورزی انسان را در سراسر گیتی سر دهند، تاکنون که هزاران سال از آن تاریخ می گذرد، دست یا دستانی درکار بوده اند تا بنابه دلایلی روشن و مشخص چنین سرنوشت شومی را برایمان رقم زنند، و ما را بصورت انسانهایی بدون حافظه و خاطره ی تاریخی بار بیاورند! بطوریکه پدران مان را شناسیم و نیاکان مان را همچنین.

تبلیغات شوم و زهر آگینی که از سوی هدایتگران و خط دهندگان صاحبان همین دستان شوم پرداخته و پخش می شود، بر این دلالت دارد که برخورداری ما ایرانیان از چنین خمیرمایه ی مخرب و نکوهیده ای، که بی حافظگی تاریخی می نامند، ریشه در سرشت ازلی و ابدی ما دارد. سرشتی مخرب و ویرانگر که تحت هیچ شرایطی، ما ایرانیان را از آن گریزی نیست. به زعم این قلم بدستان مزدور و شیطان صفت، این سرشت مذموم و نکوهیده چنان با خون و گوشت ما عجین شده که با هیچ ترفند و حيله ای قادر به تغییر و دگرگونه نمودن آن نیستیم.

ما را حافظه ی تاریخی نیست! بطوریکه بن مایه وقایع اتفاقیه را بدرستی نمی دانیم و از آنچه در طول تاریخ بر فراز و نشیب مان بر ما و نیاکان ما گذشته است بی خبریم. با نگاهی سطحی و گذرا به آنچه به نام تاریخ این سرزمین نگاشته شده است، در می یابیم که تاریخنگاری ما مخدوش و غیر قابل استفاده و بهره برداری است. به نحوی که ما از ترسیم يك تصویر واقعگرایانه و همه جانبه از گذشته ی خود ناتوان و در مانده ایم! بنا بر این برای دستیابی به حقیقت و رسیدن به سر منزل مقصود، پیراستن تاریخ تا کنونی مان از اوهام، غرض ورزیها و پندارهای يك جانبه و سطحی تاریخ نگاران و وقایع نگاران خودی و بیگانه امریست ضروری و قابل نگرش.

توجه و نگرش يك سویه و غیر پیگیرانه به تاریخ کشورمان، بدون در نظر گرفتن عوامل و زمینه های داخلی و خارجی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی راه به جایی نخواهد برد و در نهایت ما را در همین وضعیت موجود نگاه خواهد داشت. وضعیتی که استحکام و امتداد آن خواست قلبی دشمنان داخلی و خارجی ما در همه ی ادوار تاریخی بوده و به حفظ منافع غارتگرانه و ددمنشانه ی آنان یاری می رساند.

این دشمنان سوگند خورده و ضد بشری ما، که بدلیل پرستش خدایان پلشتی، بشریت در بند را دشمنند، از بازیافت حافظه ی تاریخی و جایگاه حقیقی ما در روند تاریخ بشری، در وحشتی عظیم و توأم با مرگ بسر می برند، لذا با صرف هزینه های کلان و به خدمت گرفتن قلم بدستانی مزدور و خود فروخته که خدایان زمینی را می ستایند و چشم به پدیره های زر و سفره های رنگین عوامل و کارگزاران این دشمنان دارند، بطور مستمر و پیگیر تلاش می کنند تا به این آشفته فکری و بی حافظگی ما دامن بزنند.

مبرم ترین وظیفه ای که هم اکنون در پیش روی ما و جوانان برومند ایرانی و مبارزان راه آزادی و سربلندی ایران قرار گرفته، شناخت گذشته و روی آوردن به آموزه های پدران و نیاکان خرد مندی است، که در سراسر زندگی سراسر رنج و افتخار آفرین خود، هدفی جز سربلندی ایران و بهروزی ما در همه ی عرصه های زندگی نداشته اند.

باید دشمنان واقعی را شناخت و با سلاح خرد و توانایی های تاکنون شناخته نشده و مورد استفاده قرار نگرفته مان، در طرد، افشاء و نابودی آنان کوشید. در جهان امروز، با توجه به پیشرفتهای شگرف تکنولوژی، يك قطبی شدن جهان و حکفرمایی طلا، این خدای زمینی زرپرستان بر کره ی زمین، اگر چنین نکنیم و کمر همت بر میان نیندیم، در آینده ای نزدیک به پرداخت غرامتی غیر قابل تصور و جبران ناپذیر مجبور خواهیم شد و با همه ی پایداری و جان سختی در برابر ناملایمات و هجومهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی دشمنان رنگارنگ، به دیگر ملل گم شده در مغاک خاک می پیوندیم تا در این سفر بی بازگشت، آنان را همراه و همسفر باشیم. اقوام و ملل گوناگونی که پیش از ما بر این کره ی خاکی زیستند و امروزه از آنان جز از نام نمی شنویم!

در سالهای اخیر، بر اثر تخریب بیش از حد تاریخ و تبلیغات مسموم کننده ی دشمنان پنهان و آشکار ایران زمین، این بردگان خدایان زمینی و اجنبی پرستان از مهر بیگانه، که دل در گرو دشمنان خلق و سر بر آستان خدایان زمینی آنان دارند، نسل جوان و بالنده ی مملکت مجبور شده است با این تصور مخرب و ویرانگر خو بگیرد که در آینده، زندگیش نه بهتر از زندگی پدران و پدر بزرگها، بلکه هزاران بار بدتر و پرمشقت تر از آنان خواهد بود. وضعیت مخرب و ویرانگری که روز بروز نیز برای بخش بزرگی از شهروندان جامعه بدتر و سخت تر خواهد شد!

به زعم خدایان دروغ و قلم بدستان مزدورانان که خدایان زمینی را میستایند، دوران انقلابات مردمی و جنبشهای آزادیبخش به پایان رسیده و انسانها به دورانی گام گذاشته اند که مجبورند در دنیای يك قطبی و تحت سیطره ی امپریالیسم و صهیونیسم به زندگی اسارتبار خود ادامه دهند و تسلیم بی اراده قضای آسمانی و خدای زمینی خود باشند! ما در این نوشتار تلاش میکنیم، تا با استفاده از فاکتها و دلایل مستدل و انکار ناپذیر بر گوشه هایی از این حافظه زدایی و تاریخ نگاری دشمنان ایران زمین و نقش مخرب آنان در استمرار عقب ماندگی ایران و اسارت تاریخی ایرانیان روشنی بیفکنیم. پیگیری و ادامه ی این راه آغاز شده به عهده ی جوانان و ایران دوستانی است که دل در گرو استقلال ایران و بهروزی زحمتکشان ایران دارند.

بنا به شواهد تاریخی و آنچه در حافظه ی تاریخ بر جای مانده است، از آغاز تشکیل امپراطوری پارسیان و گشوده شدن دروازه های بابل، آن عروس زیبا و مغرور ((میان رودان)) که خدایان زمینی را در برابر عظمت خود به سجود

وامیدداشت، بدست سربازان پارسی و مادی که پیامبران صلح بودند و رسولان برابری انسان ها بر گستره ی زمین، دستانی اهریمنی در کار بوده اند تا تمام هستی ما، و از جمله حافظه ی تاریخی مان را به غارت و یغما برند و ما را به راهی رهنمون گردند که نه تنها اهداف زراندوزانه و غارتگرانه ی آنان را دستخوش هراس و بی نظمی ننماییم بلکه چون بردگانی بی اراده و مطیع بر ثروت آنان بیفزائیم و با رنج شبانه روزی خود معبد خدای زمینیشان را پر رونق نگاه داریم.

این دستان اهریمنی و پنهان، با تبلیغات گسترده و از طریق مخدوش نمودن تاریخ سرزمین ما بدست تاریخ نگارانی مزدور که وقیحانه سیاه بر روی سفید می آورند، تلاش می ورزند تا نگاه بی حافظگی ما را به گردن فلک و سرشت ذاتی ما بگذارند و به ما بقبولانند که ایرانیان را به سرنوشت خود علاقه ای نیست و در مسیر تغییر آن تلاش نمی نمایند. بدین دلیل ساده که حافظه ی تاریخی ندارند و از سرگذشت پدران خود بی خبرند! با نگاهی دقیق به گذشته و ترسیم واقعگرایانه ی تاریخ ایران، در می یابیم که یاوه سرایی های دشمنان سوگند خورده ی این سرزمین بی پایه و اساس بوده و چرخ ستمگر را در آفرینش و خلقت چنین سرشت و خصلتی و به ودیعه گذاشتنش در وجود ایرانیان تقصیری نبوده و عامل تعیین کننده در این بی علاقگی و از خود بیگانگی، تبلیغات مسموم دشمنان و نقش ویرانگرانه تاریخ نگاران و وقایع نگاران مزدورشان بوده است.

بر خلاف تصور و تبلیغات تاریخ نویسانی که ما را متهم به تفکرات پارانوایی می کنند، توطئه و توطئه گری به منظور ویرانی ایران و در بند نگاهداشتن زحمتکشان این سرزمین، همزاد تاریخ سراسر رنج ماست. نیروهای اهریمنی و انیرانی که از همان آغاز طلوع تاریخ، رقم زنندگان تاریخ و سرنوشت ما بوده اند، عامدا و آگاهانه با مطرح نمودن توطئه و تبلیغات زهر آگین و منحرف کننده ی خود، چنان زمینه ای فراهم نموده اند که ما، در هیچ برهه ای از زمان به فکر مقابله و رویارویی با این پدیده ی ایران بر باد ده و خانمانسوز که همیشه مد نظر دشمنان سوگند خورده ی ما بوده، نیفتیم و به چاره جویی و درمان آن بر نخیزیم!

با نگاهی ژرف و نقادانه به تاریخ کشورمان، به حقیقتی گریزناپذیر و هشدار دهنده دست می یابیم. حقیقتی کوبنده، آگاه کننده و در عین حال غم انگیز و قابل تعمق. با مطالعه ی دقیق و نگرش همه جانبه، مشاهده خواهیم کرد که در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشورمان، این سرزمین به خون نشسته و نفرین شده، هر گاه که محرومان و رنجدیدگان و بهره دهان ایرانی، مبارزه پیگیرانه ی خود را علیه پدیده های اهریمنی و پاسداران جهل اندیش و واپسگرایی که پاسداران ظلمتند، آغاز کرده اند، و در هر مقطع تاریخی که پیکارهای آزادیخواهانه و حق طلبانه ی توده های محروم و زحمتکش دست و پای در زنجیر، فرصتی برای تجلی و خودنمایی یافته اند، پابپای به حرکت در آمدن قائمه شمشیرهای آخته و خون فشان ستمگران، خشم های اهریمنی سوزنده ای نیز به منظور بدنام کردن و سرکوب خشن آزادیخواهان، توسط آن دستان مرموز و تاریخ نگاران مزدورشان در قالب تهمت و دشنام و افترا نیز بر اوراق تاریخ روان گردیده است.

قلم بدستان مزدور و تاریخ نگاران جیره خوار آن دستان ناپیدای اهریمنی، همیشه، مبارزان راه آزادی و پیکارگران عدالت جو را که پیام های برابری طلبانه شان جاذبه ی شگرف و نوید بخشی برای توده های ستم کش و محرومان از هستی ساقط شده داشته، عده ای گردنه گیر، راهزن، آدمکش، نوکر بیگانه، جاسوس و وطن فروش نامیده و مردمان را از همراهی و هم نوایی با آنان که مدافعان راستین استقلال میهن و حقوق حقه ی محرومان بوده اند، بر حذر داشته اند. این قلم بدستان مزدور، با وقاحتی غیرقابل تصور و باور، به منظور بدنام کردن و بی اعتبار ساختن فرزندان راستین ایران زمین، از زدن هیچگونه افترا و بستن دروغ و ناسازی در حق آنان دریغ نورزیده و کوتاهی نکرده اند. بطوریکه با مراجعه به تاریخ نگاشته شده و دست نوشته های کینه توزانه ی آنان، در میان هزاران شهید گلگون کفن میهن و قربانیان مسلخ بیداد، از دوران اقتدار هخامنشیان تا آخرین قربانی حکومت آخوندی، با یک چهره ی مردمی، انسان دوست و وطن پرست روپرو نخواهیم شد!

در نتیجه ی تلاش نیروهای اهریمنی و انیرانی و تاریخ نگاران مزدوری که جیره خواران توبره ی دوست و حافظان منافع غارتگران داخلی و خارجی بوده اند، بیشتر متون تاریخی ایران زمین، آکنده از عصبیت های جاهلانه و گمراه کننده و فحاشی و لجن پراکنی های مشمئزکننده ایست که در حق فرزندان راستین این سرزمین بر روی صفحات کاغذ روان گردیده است. در سرتاسر این متون برجای مانده نه فقط انبوهی از دروغ و تهمت و افترا موج می زند، بلکه تاریخ نگاران مزدور و قلم بدستان جیره خوارکوشیده اند حقایق و رویدادهای تاریخی سرزمین ما را به گونه ای واژگونه جلوه گر نموده و حقایق تاریخی را در پشت پرده ی زنگار گرفته ای از دروغ و بهتان پنهان دارند.

از دیدگاه این تاریخ نگاران مزدور، آزدگان ایثارگر، مردم دوست و عدالت جویانه ای چون مزدک بامدادان، بابک خرمدین، هاشم بن حکیم، ارنی، روزبه، حنیف نژاد، حمید اشرف و غیره، همگی، حرام زاده، راهزن، بد دین، دیوانه، نوکر اجنبی و بی ناموس به حساب می آیند و در عوض انوشیروانها، معتمد ها، نادرشاه ها، محمدرضاشاه ها، خمینی ها و خامنه ایها، دادگر، سلطان سریردین، ظل الله، خدایگان، امیرالمومنین، آریامهر، نایب امام و امام لقب می گیرند!

البته جای هیچگونه تعجب و گله گذاری نیست! زیرا در همه ی جوامع بشری و در میان اقوام گوناگونی که بر روی زمین زندگی می کنند، این رهبران و پیشوایانند که برگزیدگان آن دستان پنهان و غارتگرند، نه مردم محروم و زحمتکشی که چرخ تاریخ را به جلو می رانند و آینده ی بشریت را با چرخ و خون خود می سازند و رقم می زنند. ناگفته پیداست، کلیه وقایعی که به فرمان چنین خدایگانی به رشته ی تحریر در می آید و به حافظه ی تاریخ سپرده میشود، می بایست میدان ترکنازی و جولانگه همین بیدادگران باشد. در چنین آوردگاهی مزدکها و بابکها نه تنها جایی ندارند، بلکه چهره های مردمی و انسان دوستانه شان تا آنجا که امکان دارد و نونک قلم مزدوران می چرخد باید مخدوش و ضد مردمی نشان داده شود، تا آیندگان مبارز و حق طلب از ادامه ی راه آنان بازمانند و خواب خوش استنمارگران و جنایتکاران ضد بشری را آشفته نسازند. با چنین هدف و مقصودی است که تاریخ نگاران و وقایع نگاران درباری و خود فروخته وظیفه ی مخدوش نمودن تاریخ و لجن مال کردن چهره های مردمی و بشردوست را به عهده می گیرند! وظیفه ای که در نهایت منجر به از بین بردن حافظه ی تاریخی ملتها و بیگانگی آنان با قهرمانان و فرزندان خلف خود می گردد!

به گمان ما، با همه ی غارتگریها و چپاولهای اهریمنی و تحریف های تاریخی دشمنان سوگند خورده ی ایران، هنوز هم دیر نشده و ما می توانیم در کوتاه مدت بر این ضعف و فتور تاریخی پیروز گردیم و با شناسایی و طرد دشمنان واقعی و کوتاه نمودن آن دستان پنهان اهریمنی، جایگاه خود را در میان سایر باشندگان زمین باز یابیم و به شهروندانی آگاه و دارای حافظه تاریخی قوی مبدل گردیم.

برای باز یابی حافظه تاریخی خود و جلوگیری از دوباره کاریها و تکرار تاریخ با همان اشتباهات و کاستی ها، هنوز ما را شواهدی در دست است و یادمانده هایی از آن روزگاران کهن که می توانند باری رسان ما باشند و چهره ی دشمنان ما را عریان و ما را به سلاح تجربیات و سنن مبارزاتی نیاکانمان مجهز سازند.

مطالب گرانبهایی که نیاکانمان در دوران حیات خود بردل سنگ خارا و خشت ها نگاشته، یا در دل خاک به دست گنجور طبیعت سپرده اند، تا ودیعه ای باشد برای ما و آیندگان سلحشوری که از پس ما در راه اند، می توانند سنگ بنای گزند ناپذیری باشند برای بنا نمودن کاخ رفیعی که حافظه تاریخی ما را پاسداری نموده و ما را در برابر دسیسه های دشمنان سوگند خورده بیمه می نماید.

برای مثال، ما را اثری جاودانه است که خود از روی نامه ی باستان به رشته نظم در آمده و بازگو کننده حقایق فراوانیست در باره آنچه بر پدران ما گذشته است. صخره ای خارا این و خلل ناپذیر که در آن، حالات و سرنوشت پدرانمان به همراه پیکارهای سازنده شان در آوردگاه زندگی به ثبت رسیده است. کاخی رفیع و سربلند که خداوندگارش آنرا با تلاشی خرد مندانه پی افکنده و به مدت سی سال آنرا در دستهای معجزه گرش ورز داده تا گوهری باشد یگانه و بی همتا. کاخی عظیم که نه گذشت روزگار را بر او اثری است و نه باد و بارانش گزند و آسیبی تواند رسانید. اثری بی نظیر و گر انقدر که به حق و بجا، آنرا قرآن عجم خوانده اند.

با مراجعه به اثر گرانبه و ارزشمند خداوندگار توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی، که کاخ سخن را بر افراشت و در یکی از ظلمانی ترین دورانهای تاریخی، خون رفته را به کالبد نیاکان ما باز گردانید و فرهنگ و سنن ما را در مقابل فرهنگهای صحرائشینان و بیابانگردان عاری از تمدن، محافظت نمود، دریچه ای بس پرفروغ به دنیای گذشتگان بر روی ما گشوده خواهد شد که روشنگر حقایقی بس گر انقدر و بی همتاست.

بر ماست که این اثر گرانبه و بینظیر را از قفسه کتابخانه ها، گنج های پوسیده و رف های خاک گرفته بیرون آوریم و بکوری چشمان ایران ستیزان، مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم.

لازم به یاد آوری مجددست که هدف این نوشتار، با همه کمبودها و نواقص گریز ناپذیرش، تنها اشاره ای گذرا به تاریخ و گشودن پنجره ای بر روی فرزندان برومند ایران زمین است. فرزندانانی که جان برکف و سرود بربل در راه سربلندی و اعتلای این مرز و بوم می رزمند و کوهها و دشتهای با صفایش را باخون خود لاله گون می نمایند. با امید که این مختصر آنان را به مطالعه ی تاریخ و سرگذشت نیاکانمان علاقه مند نماید تا از این پس با چشم و گوش بسته در دام دشمنان سوگند خورده خود نیفتند و کورکورانه منافع آزمندان بیگانگان را پاسدار و نگهبان نباشند و بیخود و بیجهت با تبلیغات بی پایه و اساس خداوندگاران دروغ و نیرنگ، در پای خدای زمینی زرپرستان و غارتگران قربانی نشوند! بویژه در دوران ترکنازی امپریالیسم جهانخوار و رشد و گسترش مشکلات و معضلات عدیده ای که کشور ما را به نابودی و ورشکستگی کامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره سوق می دهد و هر روز که میگذرد، بیش از روز پیش محرومان و زحمتکشان جامعه ما را با مرگی سیاه و جانگداز رو برو می سازد!

جای بسی امیدواری است که با همه ناملایمات و سرکوب های تاریخی و سیلابهای خونی که با تحریک و دسیسه های دشمنان سوگند خورده، از سرمان گذشته و ما را به یکی از عقب مانده ترین ملل جهان مبدل نموده، هنوز هم ریشه ای شاداب و سر زنده در دل خاک داریم. ریشه ای که میتوان به دو باره رستن و شکوفا شدنش امیدوار بود و بدان دل بست. گرچه چندین هزار سال از عمر این ریشه بخون نشسته می گذرد و این ریشه عظیم و سترگ تیشه های بیشمار را از اهریمنان و حامیان داخلی و خارجی آنان تحمل نموده است. تپه های بر جای مانده از زیگوراتهای عظیم شوش، تمدنهای سیک، مارلیک، ریشهر و لیان و غیره گلخانه های اولیه ما هستند و پاسداران جاودانگی و قدیمی بودن ریشه هایمان در دل خاک!

چرا ما را حافظه‌ی تاریخی نیست و از آنچه بر ما و پدرانمان گذشته است، بی‌خبریم؟ پاسخ این پرسش را بایست در لابلای سطور تاریخ‌های نگاشته شده‌ی تاریخ‌نگاران مزدور و قلم‌بدستان خودفروخته‌ی ای جستجو نمود که حفظ و حراست معبد خدای زمینی زپرستان را بر منافع میهن ترجیح داده و به آستان بوسی این خدای منفور و ضد بشری مشغولند! و پاد زهرش را نیز بایست در همان مکانهایی جست که ریشه‌های جاودانه‌مان را نگاهبانی و پاسداری می‌کنند و در آثاری که پدرانمان در این گلخانه‌ها و خزانه‌های زوال‌ناپذیرشان غرس نموده و برای استفاده و هدایت آیندگان برجای نهاده‌اند.

با نگاهی بر پیکره آن گلخانه و تته‌ی زوال‌ناپذیر درختان تنآوری که پدرانمان غرس نموده و با خون دل آبیاریشان کرده‌اند، در خواهیم یافت که در همه ادوار تاریخی، دستان مخفی اهریمنان و نیروهای انیرانی در کار بوده‌اند تا ما را در بی‌خبری نگاهدارند و با انواع و اقسام ترفندها و حيله‌ها، پیوند بین ما و نیاکامان را بگسلند! دستانی اهریمنی و بدسرت که ویرانگری پیشه‌شان بوده و نابودی ما هدفشان! این دستان نا پاک سرشت، با هدف نابودی ما و دست اندازی بر سرزمین گسترده و ثروتمندی که ایرانش می‌نامند، بیش از هزاران بار حافظه‌ی تاریخی ما را زدوده‌اند و با میلیونها ترفند و حیل، ما را شستشوی مغزی داده‌اند تا در بی‌خبری بمانیم و در پی آن نباشیم که موی دماغ خدایان زر و زور شویم و منافع حیاتی آنان و خدای زمینیشان را که با چرک و خون محرومان و زحمتکشان گیتی تغذیه می‌کند و به حیات سراسر ننگ خود ادامه می‌دهد، با خطر مواجه سازیم.

در هزاره‌ها و سده‌های گذشته، با تحریک و توطئه این دستان نا پاک سرشت، چندین و چند بار کشور کهنسال ما مورد تاخت و تاز و هجوم سبعمانی بیگانگان قرار گرفته و در هر تاخت و تازی دستاوردهای علمی و فرهنگی‌مان، یا دچار حریق شده و در میان شعله آتش خشم‌کوته‌فکران سبک‌مغز به خاکستر مبدل گردیده (آتش زدن استخر به هنگام هجوم اسکندر مقدونی و سوختن کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی در حکومت ملایان دستگاه خلیفه‌گری شیعه) و یا به فرمان کوتوله‌ای ناقص عقل با آب روان شسته شده (به دجله ریخته شدن کتابهای موجود در کتابخانه‌ی تیفسون و غیره به فرمان عمر بن خطاب، خلیفه‌ی دوم مسلمین) و از میان رفته است. این ضربات هولناک و فجایع جبران‌ناپذیر، وضعیت بغرنجی را بوجود آورده، بطوریکه امروزه چنین به نظر میرسد که نه پدران ما را خاطره‌ای بوده تا ما را آگاهی دهند و نه مشایخ ما را اطلاعاتی گسترده از آنچه ما را باید!

دستان پنهان اهریمنی، در همه‌ی ادوار تاریخی، همه این ویرانگری‌ها را بیار آوردند، چون نیک می‌دانستند که با آن همه بلاها و آن تبلیغات گسترده و همه‌جانبه، دیگر نه ما را حوصله کاویدن زمین و نقب زدن به دل تاریخ است، تا باز بیابیم آنچه را که نیاکامان در رهگذر زمان برجای گذاشته‌اند و نه رغبتی به دوباره خوانی آن مصائب!

آنان تا بدانجا پیش رفتند که به منظور رویارویی و مقابله با فرهنگ انسان ساز و بشردوستانه ایران زمین، که آزادی انسان و سربلندی او را مد نظر داشت، بارها و بارها، دست به خلق خدایان دروغین و پیامبران ساختگی زدند!

برای مثال در دوران حکومت پارتیان (اشکانیان) آیین باستانی مهر پرستی، توسط سربازان، سرداران و بازرگانان رومی و غیره، مرزهای پادشاهی ایران را در نوردید و به آیینی جهانگستر مبدل گردید! به نحوی که اکثریت ساکنان اروپا، شبه جزیره بالکان و جزیره‌ی انگلستان به این آیین گرویدند و به احداث محرابه‌های بسیاری دست یازیدند. محرابه‌هایی که تاکنون آثار و بقایای آنها در کشورهای ایتالیا، آلمان، انگلستان و غیره وجود دارد، و اعجاب و شگفتی بازدیدکنندگان را برمی‌انگیزند! نیروهای انیرانی و ضد بشری به سرعت دست به کار شدند و با خلق مسیحیت و اشاعه‌ی آن، به مقابله با مهرگرایان و اشاعه‌ی تعالیم ضد بشری خود در لباس و قالب دیگری پرداختند! آیین جدید با حمایت همه‌جانبه‌ی آن دستان پنهان و به اتکاء قائمه‌شمشیر کنستانتین قیصر روم، در همه‌ی سرزمین‌های تحت استیلا امپراطوری قدرتمند روم گسترده شد و تمامی آثار مهربان با شقاوت و بیرحمی ددمنشانه‌ای با خاک یکسان گردید!

دشمن به منظور مقابله با فرهنگ مهرگرایان و سنن انساندوستانه ایرانیان، تا بدانجا پیش رفت که تمامی زندگی ایزد مهر را کپی برداری و به زندگانی عیسی ناصری، پیامبر این آیین جدید مبدل نمود. سرگذشتی که به نام عیسی ناصری به ثبت رسیده و با زبانهای مختلف و روایات گوناگون در دل تاریخ جای گرفته است، نکته به نکته و مو به مو زندگانی ایزد مهر، پاسدار سرزمین آریایی ما و دارنده‌ی دشت‌های فراخ است! یعنی او نیز چون این ایزد ایرانی، از مادری باکره بدنیا آمده است و همان سان که ایزد مهر در پایان مأموریت زمینی خود، شام آخرش را با خورشید می‌خورد و سپس سوار برگردونه‌ی خورشید به آسمان می‌رود، عیسی ناصری نیز، شام آخرش را با حواریون دوازده‌گانه اش می‌خورد و فردای آنروز از فراز صلیبش در تپه‌ماهورهای بیت اللحم به آسمان می‌رود و بازگشت مجددش به زمین را به انتظار می‌نشیند! در سرزمینهای مفتوحه‌ی رومیان، پرستگاههای مسیحیان بر روی محرابه‌های مهربان برپا گردید و همه‌ی مراسم عبادی‌ای نیز که از آیین مهر بر جای مانده بود با مراسم دیگر آیین‌های ایرانی ممزوج و با اندکی دستکاری به آیین مسیحیت و کلیساهای مسیحی تبدیل گردید! برای مثال: غسل تعمید از مهربان گرفته شده و خواندن اوراد، برسم پاشی و دود کردن کندر و دیگر مواد معطر از زرتشتیان و ...

اما این تهاجم‌های فرهنگی و یورش‌های مشابه نتوانستند ما را کاملاً خلع سلاح نمایند و همه‌ی دستاوردهای نیاکان ما را برابند! تاراج دشمنان و مخدوش نمودن حافظه‌ی تاریخی ما، بدان معنی نیست که ما را هیچ در دست نیست و به بهانه این تهی‌کیسه بودن، دشمنان دیرینه ما می‌توانند تاریخ ما را وارونه و تروشات مغزهای علیل و بیمارگونه

خودشان را در بازار مکاره ای که بر پای داشته اند، به نام واقعیت و آنچه در هزاره های طی شده بر پدران ما گذشته، به ما و فرزندان ما دیکته نمایند و ما را به راهی برند که خود می خواهند.

دیر زمانیست، فرزندان غیور و وطن پرست ما، که در حال بالندگی هستند و رشد، بیش از پیش با شیوه های تبلیغاتی دشمنان ایران و بلندگوهای مضمّن کننده ی گردانندگان و هدایتگران آن دستان پنهان آشنا شده و به خوبی میدانند که نمایان و مبلغین تفکرات و اندیشه های انیرانی و ضد بشری و انسان کش که سر در آخور صهیونیسم جهانی دارند و از آبشخور تورات و تلمود تغذیه ی فکری می شوند، اصلا و ابدا به انسانیت و مسائل انسانی نمی اندیشند و برخلاف ادعاهای دروغین و سراپا کذبشان، ذره ای به سرنوشت ما و آینده درخشان و سعادتباریکه در صورت مطالعه سرگذشت نیاکان و بازیافتن هویت خود، در انتظار ماست دلبستگی و علاقه ای ندارند.

فرزندان برومند ما می دانند که جامه دریدن های گویندگان و مفسرین رسانه های گروهی صهیونیستی و اشک تماشای ریختن ها و زاری های تصنعی ملایان و شیخان یهودی تبار به ظاهر ایرانی، که کشور ما را به زندان بزرگ ایرانیان و میدان ترکتازی و چپاول بیگانگان مبدل نموده اند، به خاطر لقمه ای نان عفن و چرکین است که از سوی سردمداران و رهبران صهیونیسم جهانی در توبره و آخورشان انداخته می شود. گرنه، آن جانوران بیعار و تن پرور را بخاطر ایران و ایرانیان در بند، غمی بزرگ بردل ننشسته و این حیوانات خوش علف را اندیشه رستگاری و سعادت ما و بشریت در سر نیست.

بر اساس داده های تاریخی و آنچه صهیونیست ها خود نگاشته اند تا با هدف مظلوم نمایی و بی آزار نشان دادن خویش، در حافظه ی ما و دیگر باشندگان زمین جا سازی کنند، آنان را با مقولات انسانی و بشری کاری نیست و غم ایران و ایرانیان از پای نینداخته است! تبلیغات مضمّن کننده ی و هر روزه ی رادیو اسرائیل و مقالات تحلیل گرانه ی سرپایا دروغ و غرض ورزانه ی مناشه امیر در نشریه نیمروز و قلمفرسایی های مزدوران به ظاهر ایرانی صهیونیسم و فراماسونری، همه و همه با هدف گمراه کردن ایرانیان و باز داشتن آنان از شناختن چهره ی کریه دشمنان واقعی ایران و ایرانی پخش میگردد و دست کمی از گریه های ریاکارانه آیت الله ها و حجج اسلامی که با پشتیبانی و حمایت صهیونیسم بین المللی بر مسند خلیفه گری الله و فرمانروایی ایران نشسته و به منظور خشنودی خدای بی رحم و بی عاطفه ی صهیونیسم، خون فرزندان ایران را به شیشه نموده و ثروت های ملی ما را به یغما برده اند، ندارد!

صهیونیسم و سازمان جهانی فراماسونری، در راستای اهداف غارتگرانه و ضدبشری خود، ما و همه جهانیان را بردگانی می خواهند تا باتلاش شبانه روزیمان بر ثروت بیکران شان بیفزائیم و زمینه خشنودی خدای بی عاطفه زمینشان را فراهم نماییم و آنگاه که دیگر برایشان سودآور نبودیم، بی هیچگونه ترحمی شرممان را از سرشان کم کنند و به بمبهای نوترونی مان بسپارند. بمب هایی که شکل تکامل یافته و پیشرفته کوره های آدم سوزی هستند. همان کوره هایی که صهیونیست ها، پنجاه سال پیش بر پای داشتند و عده زیادی از یهودیان و غیر یهودیان پیر و کهنسال اروپایی را که به تعبیر آنان پاسداران اخلاق و اقتصاد کهن بودند، در آن با آتش خشم یهوه صباپوت و شعله سوزنده کینه های چندین و چند هزار ساله قوم باصطلاح برگزیده، از بشریت، آشنا نمودند.

صهیونیست های دیو سیرت و جنایتکار، بر اساس رهنمودهای کتاب مقدس و اوراق تلمود، در اندیشه برپایی حکومت جهانی خویشند و با همه ی توان در پی آنند که حکومت جهانی خود را به هر قیمتی بر پای دارند. جهانی که باشندگانش تنها قوم به اصطلاح برگزیده خداوند هستند و دیگران را در آن مکانی برای زیست نیست. زیرا یهوه را با آنان چنین عهدی و پیمانی است!

بنا بر تعابیر و تفاسیر کتاب مقدس و اوراق تلمود، جهان فردا، جهانی است متعلق به قوم باصطلاح برگزیده یهوه، بدون ناخالصی و رگه ای ناچیز از این همه خون کثیف که در شریانهای سفیدها، سیاهها، زردها و سرخها جریان دارد. چرا که این رنگهای به جای مانده و خونهای جاری در شریانها، متعلق به انسانهای برگزیده شده نیستند و یهوه صباپوت آنان را چون دیگر حیوانات آفریده تا قوم باصطلاح برگزیده اش را تیمار دارند و باتلاش برده وار خویش در آوردگاه زندگی بر ثروت های بیکرانیش که از طریق غارت و رباخواری بدست آمده اند، بیفزایند!

امروزه جوانان ما به خوبی می دانند که صهیونیستها، این غارتگران و توطئه گران همه ی تاریخ بشریت، حکومت غاصبشان را به قیمت نابودی هزاران انسان در آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا بر پای داشته اند. و به نیکی آگاهند که آنان برای تشکیل حکومتی که باید از نیل تا فرات و در گامهای بعدی، در کل جهان گسترش یابد، در این اندیشه شومند تا همه اقوام و ملل روی زمین را نابود کنند و به خیال خام و نامقدس خویش، قوم باصطلاح برگزیده را در جهانی عاری از دیگر اقوام و ملل موجود سروری بخشند.

همچنین جوانان ما و در پی آنان، آیندگان بخوبی می دانند که ما را تاریخی است همزاد و هم سن با تمدن بشری. ما به چنین تاریخی می بالیم و با مطالعه آن احساس غرور و شمع می کنیم. اما این افتخار و شرف، باعث نمی شود تا از دایره انسانیت خارج شویم و به پشتوانه این تاریخ و تمدن که دیگر باشندگان زمین نیز در آن نقش آفرین و سازنده بوده اند، دیگر هموعان خود را که هر یک در کار و ساخت این جهان و تمدن موجود نقشی بزرگ و درخور داشته اند، خوار بداریم و نسبت به آنان به دیده تحقیر بنگریم.

ما، بر اساس آنچه که از نیاکان و پدرانمان برجای مانده و باگذشت زمان باخونمان عجین شده، و آموزه های بزرگ آموزگاران بشر دوست سرزمینمان، بشریت را ساخته و پرداخته از یک گوهر ازلی و ابدی میدانیم و به برتری فردی

بر فردی دیگر و قشری بر قشری دیگر، نه تنها عقیده مند نیستیم، بلکه به دارندگان چنین تفکر و اندیشه های ددمنشانه و دیوسیرتانه ای با دیده تحقیرمینگریم و آنان را چون دیگر نیروهای اهریمنی، نشانه پلشتی و تباه کنندگان زمین می خوانیم.

حال با تلاشی پیگیر و خستگی ناپذیر، در لابلای کتب و متون تاریخی برجای مانده از قرون و اعصار، بدنبال حوادث و وقایعی میگردیم که علل عقب ماندگی ما را در پی داشته و ما را از اوج عزت و سربلندی به حسیض ذلت و بدبختی سرنگون کرده و زمینه ای فراهم نموده است تا ما که روزگاری نه چندان دور همگام و هم پای دیگر پرچم داران علوم و طلایه داران تمدن بشری در کار ساخت جهان بودیم، در عقب کاروان پیشرفت و ترقی راه بسپاریم و در آغاز هزاره سوم، همه ی هم و غم خود را به کار بندیم و به این مهم بیندیشیم که لنگان خرك بی رمقمان را چسان به مقصد برسانیم! برآستی علت این عقب ماندگی و توسعه نیافتگی چیست؟ چرا کشور ما که قبل از آغاز رنسانس در اروپا و تمدن جدید، با وجود همان دستان پنهان و توطئه های اهریمنی دشمنان، در نقطه اوج تمدن، پیشرفت فلسفه و سایر علوم قرار داشت، بیک باره به حسیض ذلت افتاد و دچار چنان ذلتی گردید که تا امروز نتوانسته کمر توانمند خود را راست کند؟ چرا همه ی تلاشها و کوششهای آموزگاران ما با شکست مواجه گردیده و تمامی مبارزات حق طلبانه مردم ما به ناکامی منتهی شده است؟

حمله عرب علت العلل این ناپسامانی و عقب افتادگی است؟ یا حمله مغولان که دوران حکمرانی آنان را بدرستی، دوران ترور عمومی و ویرانگری ددمنشانه در ایران دانسته اند؟ اقوام وحشی و بیابانگردی که با وحشی گری و قساوت قلب از صحرای کپی و دشتهای مغولستان آمدند، و با خلق و خوی بیابانی خود که با تمدن و شهر نشینی بیگانه بود، ایرانیان را از دم تیغ خون چکان گذرانیدند و شهرهای آباد و پر رونق این سرزمین را به برهوتی خالی از سکنه تبدیل نمودند؟ آنان که بی ترحم آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند؟!

بی لیاقتی پادشاهان صفوی عقب ماندگی ما را تشدید کرد یا نا بخردی پادشاهان قاجار؟ و در نهایت سرسپردگی خاندان پهلوی به پیرکفتار استعمار انگلیس و امپریالیسم بین المللی به این روند شدت بخشید یا حکومت آتوسی هایی که در حال حاضر بر اریکه قدرت تکیه دارند و در راه تحقق و پیروزی حکومت جهانی یهود، بویرانی ایران و نابودی ایرانیان شتاب می بخشند؟ یا تسلط شیوه تولید آسیایی که خارج از چهار چوب قوانین و اصول ماتریالیسم تاریخی راه سپرده و بر خلاف قوانین تکاملی جوامع اروپایی، شیوه تولید نوینی را از راه انقلاب خونین و قهرآمیز، جانشین شیوه تولید مسلط پیشین نموده است؟ کدام؟!

همه این مسائل و اتفاقات، قابل غور و بررسی همه جانبه و دقیق هستند و نباید آنها را از نظر دور داشت. اما آن عامل بازدارنده ای که تا این لحظه کمتر بدان اشاره شده و بیشترین اثرات مکتوب و نگاشته شده اش با آن دستان ناپاک اهریمنی و انیرانی از حافظه پدران و مشایخ ما زدوده شده است، اثرات مخرب و ویرانگر حکومت پنهانیست که از سپیده دم تاریخ بر کشور ماحکومت رانده و سرنوشت این کشور باستانی را در مسیر دلخواه خود هدایت نموده است! دهشت آفرین و جنایت پیشه موریانه ای، بنام دولت پنهان یهود!

حکومت پنهان یهود که در کشور باستانی ما ریشه ای عمیق و چندین هزار ساله دارد، مدتها توسط چهره های شناخته شده یهودی، که دارای نام و عنوانهایی نیز در تاریخ این سرزمین بوده و هستند، با فرمانروایی بر ایرانیان پاک سرشت، به کار خود ادامه داده و با سرکوب جنبش های حق طلبانه و کشتار فرزندان ایران، به غارتگری و چپاول بربرمنشانه این مرز و بوم ادامه داده است!

با ظهور اسلام ((آیینی که پس از مسیحیت از بطن آیین یهود متولد شد.)) و تسلیم ایرانیان در برابر تازیان بدوی و صحرانگردد جزیره العرب که با شعار برابری همه اقتشار جامعه و برادری همه انسانهای روی زمین، پرچم ظاهری مبارزه بر علیه ستمگران و غارتگران را بر افراشته بودند، بنا به مصلحت، برای مدتی در روند کار این حکومت پنهان تعلل بوجود آمد. با تسلط رهبران جامعه یهود بر مراکز اسلامی و نفوذ یهودیان در دستگاه خلفای راشدین، خلفای اموی و خلفای عباسی، مجددا فعالیت این دولت مخوف و توطئه گر آغاز گردید. در این برهه از زمان، به دلیل تعصب مردمان و رعایت حکومتگرانی که خود را سایه ی خدا و پاسدار اسلام می خواندند، یهودیان با همه توان و قدرت خود، براحتی نمیتوانستند با اسم و رسم و هیئت یهودی در کشورهای مسلمان به مقامهای صدارت و وزارت دست یابند. بنا بر این از ترس مسلمانان متعصب، که گرچه با آنان از نظر تفکر و اندیشه همزاد و هم ریشه بودند، اما به علت سوابق یهودیان و جنایات رهبران آنان در ایران و جهان، تضادهای حل نشدنی و آشتی ناپذیری داشتند، نقاب بر چهره ی کریه خودکشیده و در هیئت مسلمانی ظاهر شدند! جدید الاسلام هایی که در بیرون خانه مسلمانانی متعصب و در درون خانه یهودیان معتقد و سرسپرده به رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان بودند. این جدید الاسلام های متعصب و قسی القلب، با سوءاستفاده از بی حافظگی ما و بمدد قلم بدستان مزدور، در میان مردم به آنچنان پایگاهی رسیدند که توانستند حکومت آتوسی های ایران را پایه گذاری نموده و با نام اسلام و مذهب تشیعه به غارت و چپاول مردم بپردازند و راهگشای غارت و چپاول دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی گردند!

قسمت پنهان تاریخ سرزمین ما اسناد و مدارکی است در رابطه با این حکومت پنهان و عملکرد خائنانه و ایران بر باد ده آن در طول تاریخ چندین هزارساله ی ایران زمین! قسمتی از تاریخ، که باید با دقت و وسواس آنرا مورد بررسی و کنکاش همه جانبه قرار داد و خاکستری را که تاریخ نگاران و قلم بدستان دولت پنهان یهود و صهیونیسم به عمد بر

رخساره اش افشانده اند، زود و پرده استتار را درید تا پیش چشم همگان عریان شود و چون گذشته درخشش حقیقت را مانع نگردد!

دریدن پرده استتار حکومت پنهان یهود را پیش تازان و متفکرین بزرگ مغرب زمین، در قرون گذشته آغازیدند و با افشاگریها و موضع گیریهای خود ضرباتی بر پیکر فرتوت و متعفن این تشکیلات مخوف ضد بشری وارد نمودند. واقعیتی است که آن بشر دوستان طرفی نیستند و نتوانستند این دشمن غدار را کاملاً از پای در آورند! اما حرکت و فداکاری آنان و پایداریشان در برابر دولت پنهان یهود و مقاومتشان در مقابل شکنجه های وحشیانه و دد منشانه ی دستگاه انگیزاسیون یهودیان که با تبلیغات گسترده یهودیان و تاریخ نویسان صهیونیست به غلط به پای مسیحیت یهودی شده نوشته شد، کاری است عظیم! قابل تقدیر و ستایش برانگیز!

دلوران و پیش تازان عصر روشنگری، با سرهایی پر شور و دلهایی پر سودا، پس از راه یابی به دخمه های تاریک توطئه و پر رمز و راز دولت پنهان یهود، از مرگ نهراسیدند و با شهامت و شجاعتی باور نکردنی، افق های جدیدی را در برابر دیدگان بشریت گشودند. افق هایی که تا اندازه ای توانست بر غارهای تیره و پستوهای تاریک اهریمن و دولت پنهان یهود روشنی افکند و توجه متفکران، اندیشمندان و مبارزین بیشتری را متوجه این دشمن پنهان نماید و جلوی غارتگری بی بند و بار آنرا تا اندازه ای سد کند.

فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود، سقوط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و پایان جنگ سرد، که چرخه جدید در سیاست امپریالیسم فاتح و بی رقیب مانده را در پی داشت، فضای مناسبی فراهم نمود تا پژوهشگران و محققین، بیش از گذشته با نقش شبکه های پنهان، در تحولات سیاسی و اجتماعی کشورهای جهان و به ویژه کشورهای عقب نگهداشته شده و توسعه نیافته، بیش از پیش آشنا شوند و با دقت و وسواس بیشتری با این پدیده شوم که بدور از تحولات آشکار تاریخی به فعالیت های پنهان و ضد بشری مشغول است، بر خورد نمایند! علت این امر شجاعت پس از پیروزی امپریالیسم و پرده برداری از عملیات این شبکه های پنهان در نخستین سالهای دهه ۱۹۵۰، در بعضی از کشورهای جهان و بویژه در کشور ایتالیا بود! عملیاتی که توسط سازمان صهیونیست - ماسونیک طرح ریزی و توسط سازمان سیا به مرحله اجرا در آمده بود. اعترافات جولیو اندرویوتی نخست وزیر وقت ایتالیا در باره فعالیت شبکه مخوف و گسترده ((گلا دیو)) در ایتالیا، علاوه بر جلب توجه بشردوستان و علاقمندان سرنوشت جهان و بشریت، شوک سنگینی بر افکار عمومی جهان و محافل سیاسی غرب وارد نمود و چشمان حقیقت بین دوستاران بشریت را بیش از پیش بر روی حقایق موجود گشود!

با استفاده از جو پروسترویکایی و گلاسنوستی برنامه ریزی شده ی میخائیل گارباچف در شوروی و استقبال بی شائبه سیاستمداران غربی از سیاست های وی، در اوایل نوامبر ۱۹۹۰، در پی فشار افکار عمومی مردم ایتالیا و حقوق دانان این کشور برای پرده برداری و افشای ترورهای سیاسی چند ساله اخیر آن کشور، آندرویوتی مجبور شد در برابر نمایندگان پارلمان ایتالیا، به وجود يك سازمان مخفی خطرناك در آن کشور اعتراف کند. وی در باره سازمان ((گلا دیو)) گفت: (این سازمان مخفی، متشکل از شهروندانی است که با وسواس و دقت کافی انتخاب و برای ترور، خرابکاری، تبلیغات و جنگهای چریکی آماده شده اند.) به گفته ی آندرویوتی، این شبکه ی پنهان از سال ۱۹۵۱ بمنظور مقابله با کمونیستها و اشغال احتمالی قاره اروپا توسط اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت و تا بدانجا گسترش و توسعه یافت که در حال حاضر هزاران مرد و زن ایتالیایی در آن عضویت دارند و به فعالیت مشغولند!

به گفته آندرویوتی، این شبکه در کشورهای فرانسه، هلند و بلژیک نیز سازماندهی شده است. به دنبال اعترافات نخست وزیر ایتالیا، افشاگریهای زیادی در این باره صورت گرفت. از جمله یکی از مأموران اطلاعاتی ایتالیا اعلام کرد که این تشکیلات صهیونیست - ماسونیک به همراه یکی از لژهای فراماسونی ایتالیا، از سازمان های موازی ناتو بوده و سازمان جاسوسی سیا ماهیانه ده میلیون دلار به آنها کمک مالی میکرده است! در کشور بلا زده ی ما ایران، که در همه ادوار تاریخی جولانگاه رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهان آنان بوده، چند سازمان و تشکیلات مخفی و علنی از این دست وجود داشته است؟ کشوری که از آغاز تمدن بشری در تیول رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آن بوده و حکمرانان بی کفایت و خود فروخته اش بنا به تصمیم و اراده این شبکه جنایتکار انتخاب و بر اریکه قدرت تکیه میزده اند؟!.

ناگفته پیداست که کشور ما ایران، در دهه های گذشته با توجه به همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی و دارا بودن مرز مشترکی در حدود هزار و دویست کیلو متر با آن کشور، مرکز نفوذ و فعالیت سازمانهای مخفی و علنی زیادی از نوع سازمان ((گلا دیو)) بوده و هست!.

کشوری که در آن ضدیت با کمونیسم و دشمنی با کمونیستها، سبب اشتها سازمداران خودفروخته فراماسونری و بقای حکومتهای ضد مردمی و فاشسیستی بوده و خواهد بود، نمی توانسته جولانگاه سازمانهای پنهان و مخوفی چون سازمان گلا دیو نباشد! تاسیسات نظامی ((پل ذغال)) در جاده تهران - چالوس که با هزینه ای سرسام آور بنا شده و وجود ده ها ایستگاه شنود و دیدبانی امریکایی، در شمال ایران نمونه های کوچکی از فعالیتهای علنی صهیونیست - ماسونیکها در ایران به بهانه رویارویی و مقابله با خطر کمونیسم بوده و هست.

احداث این تأسیسات ویرانگر و تشکیل سازمانهای مخوف و ضد مردمی از محل سرمایه های ملی ایرانیان و کیسه ملتی از هستی ساقط شده باعث گردید تا صهیونیستها و گراند لژ فراماسونری به پادشاه اسلام پناه ایران، لقب آریامهری اعطا نمایند و حکومت پوشالی او را در برابر امواج خروشان انقلابی مردم تضمین نمایند!

علاوه بر شبکه مخوف و جنایتکار سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات رژیم آنوسی ها در ایران که بدنبال قتلهای زنجیره ای اخیر افشا گردید، تیمسار حسین فردوست، جاسوس حلقه بگوش اینلیجنس سرویس بریتانیا و یار غار و همنشین محمد رضاشاه پهلوی نیز درخاطرات خود به وجود سازمانی مشابه سازمان ((گلابی))، که توسط صهیونیست _ فرما سونها و سازمانهای جاسوسی غرب رهبری میشده و پس از انقلاب کوچکترین ضربه ای بر پیکره آن نخورده، در ایران اشاره نمود است. این سازمان مخفی که فردوست از آن به عنوان ((سازمان بی سیم)) یاد می کند، توسط اینلیجنس سرویس، سرویس اطلاعاتی بریتانیا سازماندهی و به فعالیت پنهان گمارده می شود. فردوست می نویسد:

((سازمان بی سیم يك سازمان كاملا مخفی بود كه انگلیسیها بر اساس نهضت مقاومت فرانسه به تدوین آیین نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاك انگلستان و ایرلند به تشكيل آن دست زده و سپس به ایجاد آن در برخی کشورهای مورد نظر پرداختند. این آیین نامه چنین بود كه در شرایط صلح باید بتدریج خانه های امن در سراسر کشور، با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفا، تهیه شود. در هر خانه يك یا دو بی سیم بسیار قوی در جا سازی كاملا مناسب و غیر قابل كشف مستقر شود. در هر خانه يك بی سیم چی ورزیده با خانواده اش در پوشش كاملا موجه سكنی داده شود تا در طول سالها در محیط خود كاملا جا بیفتد. بتدریج در نقاط معین (دقیقه) هایی شامل سكه طلا و اسلحه نیز پنهان شود. پس از اشغال کشور توسط نیروی دشمن این پایگاههای بی سیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش از ادیخس تبدیل می شود و هر واحد می تواند با دسترسی به دقیقه ها، كه نقشه آن از مركز اطلاع داده می شود، امكانات مالی و تسلیحاتی خود را تأمین كند و به عملیات پارتیزانی دست زند و در عین حال از طریق بی سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.)) (۲)

پس از پیروزی انقلاب و همکاری نزدیک و تنگاتنگ حسین فردوست با رهبران آنوسی ایران در بازسازی وزارت اطلاعات و سازمانهای امنیتی رژیم، سازمان مخفی بی سیم نیز در اختیار رهبران خیانت پیشه رژیم قرار گرفت و چون گذشته در مخفی گاه خود باقی ماند تا یاری رسان حکومت آنوسی ها و دیگر حکومتهای دست نشانده ی صهیونیسم در ایران باشد. جالب توجه است كه حتی پس از پایان جنگ سرد و فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز به دلیل اهمیت ایران و موقعیت سوق الجیشی آن در منطقه خاور میانه و مجاورت آن با آسیای مرکزی و روسیه، صحبتی از سازمان بی سیم و شبکه گسترده ی آن در ایران به میان نیامد و پرده از روی برنامه ها و جنایات آن در گذشته و حال برداشته نشد!

چنین استنباط می شود كه سازمان بی سیم و سازمانهای مشابه به وظایف اصلی خود كه همانا شناسایی و شكار آزادیخواهان و عدالت جویان ایرانی است اشتغال داشته و زیر نظر آنوسی های جنایت پیشه، به خیانتهای وطن فروشانه خود كماكان ادامه میدهند، بدون آنكه حتی از سوی رهبران اپوزیسیون و مخالفین رژیم آنوسی نیز مزاحمتی برایشان ایجاد شود و ذكري از آنان به میان آید. نکته ای قابل تعمق كه می بایست مورد توجه تاریخ نگاران و پیشگامان حقیقی رهایی مردم ایران قرار گیرد، همانا سكوت سازمانها و احزاب به اصطلاح دمكراتیک و مردمی در این باره است. فرزندان برومند ایران زمین ضمن در نظر گرفتن این موارد، میبایست در افشای چهره این سازمان و گردانندگان آن، كه دشمنان ما و سرزمین باستانی مان هستند كوشا باشند و از هیچ تلاشی دریغ نورزند!

بر اساس داده های تاریخی و اعترافات مالیخولیایی رهبران صهیونیسم بین المللی، حكومت پنهان یهود، متشكل ترین و با سابقه ترین تشكیلات مخوف ودهشتناكیست كه عمرنگینش به زمان برچیدن بساط حكومت یهود توسط پادشاهان آشور در سده های قبل از میلاد مسیح میرسد.

از آن دوران كه یهودیان زرپرست و غارتگر، به تدریج دانستند كه بغیر از سرزمین موعود و مصر، نقاط دیگری نیز بر روی كره زمین، بویژه در شرق وجود دارند كه از آن تپه های خشك و بی باران و علف سینا و فلسطین، سرسبزتر و آبادترند و در پاره ای موارد فردوس برین را تداعی می كنند! در پی دریافت و آگاهی از این موضوع، یهودیان به طمع یافتن طلا، این خدای زمینی یهود، سرزمین موعود را ترك گفتند و با كوله باری از توطئه و دسیسه در طلب چشمه های جوشان شیر و عسل، نهرهای شهد و انگبین ودرختان پر بار و سایه گستر، دست به مهاجرتی ابدی زدند. مهاجرتی پر ماجرا و مخاطره انگیز كه در نهایت این قوم زرپرست و توطئه گر را سروری و آقایی بخشید و خدای زمینیشان را بر سرنوشت ملل گوناگون حاكم و مسلط نمود!

رهبران قوم یهود كه خود و هم نوعانشان را برگزیدگان خدای یهود میدانند، از آنگاه كه سرزمین موعود را ترك گفته و با هدف چپاول جهان، روی در راه مهاجرت به دیگر نقاط جهان گذاشتند، با مشاهده آن سرزمین های زر خیز و پر بركت به فكر تصاحب جهان و تشكيل حكومت جهانی خود افتادند. بنا بر این اندیشه تسلط بر جهان و ثروتهای بیکران آن و تشكيل حكومت جهانی یهود از قدیم الایام با یهودیان زرپرست و رهبران دیو سیرت صهیونیسم بوده و همچنان خواهد بود. توطئه ها و دسیسه چینی های چندین و چند هزار ساله آنان حكایت از آن دارد كه این زراندوزان آزمند مصممند تا پس از تسلط اقتصادی بر جهان، حكومت سیاسی، نظامی، فرهنگی و ... خود را بر روی زمین برپای دارند و بر روی اجساد به خون خفته ی میلیاردها نفر از باشندگان غیر یهودی زمین به رقص و پایكوبی بیردازند. چنانكه از

سابقه و پیشینه این جنایتکاران و خونآشامان غارتگر بر می آید، آنان برای رسیدن به این هدف نامیمون و در آغوش گرفتن شاهد مقصود از انجام هیچ شقاوت و جنایتی روگردان نبوده و حاضرند در راه رسیدن به این هدف شیطانی، جهانی را به نابودی و تباهی بکشانند و جمعیت میلیاردری زمین را در کوره های آدمسوزی بسوزانند. صهیونیست های دیو سیرت و نژاد پرست که در طول تاریخ سراسر ننگ خود، تغذیه کننده و خوراک دهنده همه ی اندیشه های نژادپرستانه، ناسیونالیستی و شوونیستی بوده اند، برای برپایی حکومت ضد بشری و اهریمنی خویش حاضرند با شیطان نیز هم عهد و هم قسم شوند و در راه رسیدن به اهداف نامقدس و نامیمون خود به هر جنایتی دست بزنند. کشتار و قتل عام ملل و اقوام غیر یهودی جزء خصیصه ذاتی آنان و از تعالیم تخطی ناپذیر صهیونیسم بین الملل است. بر اساس رهنمود های تورات و تلمود و آموزه های رهبران سازمان جهانی صهیونیسم جهانی، هدف از تشکیل حکومت جهانی یهود، بخشیدن فرمانروایی و سروری به قوم باصطلاح برگزیده یهوه و مسلط نمودن آنان بر زمین و زمینیان است! یکی از ارکان اساسی و شروط لازم تشکیل چنین حکومتی، نابودی و قتل عام کلیه باشندگان غیر یهودی زمین و مخالفین به قدرت رسیدن قوم برگزیده است! گلدامایر نخست وزیر اسبق اسرائیل می گفت:

((هر روز صبح که بیدار می شوم و می بینم که باز يك كودك عرب به دنیا آمده است احساس انزجار می کنم.))
با پشتوانه چنین تفکر بیمار گونه ای است که نخبگان قوم باصطلاح بر گزیده پس از شعله ور نمودن جنگهای صلیبی، جنگهای جهانی اول و دوم و هزاران درگیری و جنگ منطقه ای در چهار گوشه ی جهان که طی آنها میلیون ها انسان بیگناه به خاک و خون در غلتیدند، هنوز هم با وقاحت و شقاوتی غیر قابل تصور در بوق و کرنای منحوس جنگ و خونریزی می دمند و هر روز در گوشه ای از کره خاکی ما شعله جنگی تازه را بر می افروزند و کشتار دیگری را تدارک می بینند تا تسلط جهانی خود را بر جهان بگسترانند!

این حقیقت گریز ناپذیر و غیر قابل کتمان را باید پذیرفت که صهیونیسم بعنوان مغز متفکر و سازمان دهنده بیدادگریهای امپریالیسم، در جهان يك قطبی شده و بدون حضور اتحاد جماهیر شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، زیر نقاب ((نظم نوین جهانی)) که در صورت تحقق و پیروزی به بهای نابودی و ویرانی جهان و کشتار دستجعی نوع بشر تمام خواهد شد، تنها و تنها به يك چیز میاندیشد و بغیر از این اندیشه بیمارگونه و ضد بشری، فکر دیگری در مخیله بیماراش ندارد! تشکیل ((حکومت جهانی یهود))! حکومتی که در آن جایی برای دیگر مردمان و نژادهای مختلف وجود ندارد! زیرا وجود نژادهای غیرسامی و غیر یهودی ای که از آغاز خلقت آدم، مورد تفر و انزجار یهوه قرار گرفته اند، باعث آلودگی قوم برگزیده و خون پاکي خواهد شد که در رگهای آنان جریان دارد. البته اگر پس از گذشت قرنها، خون پاکي در رگهایشان جریان داشته باشد و مهاجرتها و باصطلاح آوارگی های دراز مدت و اهداء عروسان بنی اسرائیلی به حکام و فرمانروایان دیگر کشورها، این خون های مقدس و برگزیده را به ناپاکی های موجود و ژنهای غیر یهودی نیالوده باشد! چه آنان به پاکي خون و حفظ اصالت نژاد باصطلاح برتر، سخت پای بندند و باریکاری و تزویر فراوان به ندای پدرانشان در این زمینه گوش فرا می دهند!

کتاب مقدس را میگزائیم و بر گوشه ای از آن نظر میافکنیم. کتابی که تراوشات مغزی چهل نفر از متفکرین و ایدئولوگهای قوم برگزیده را به فاصله ی موسی تا یوحنا در برگرفته و زیر بنای تفکر همه ی پیروان ادیان ابراهیمی بوژیه یهودیت، مسیحیت و اسلام را تشکیل می دهد!
((آنگاه عزرائی کاهن برخاسته بایشان گفت شماخیانت ورزیده و زنان غریب گرفته جرم اسرائیلرا افزوده اید. پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمائید و باراده او عمل کنید و خویشتررا از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.)) (۳)

این نگرش نژاد پرستانه، در لابلای سطور و جملات کتاب مقدس به ثبت رسیده و یهودیان و اندیشه پردازان صهیونیسم بین المللی و نمایندگان دولت پنهان یهود، طی قرون گذشته در راه حفظ و اشاعه ی آن از هیچ کوششی دریغ نورزیده و از انجام هیچ جنایتی روی نگردانده اند! آنان، به این فرامین تخطی ناپذیر باور دارند و بر اساس چنین فرامینی، مرزی غیر قابل نفوذ میان خود و دیگر باشندگان زمین ترسیم نموده و با سرسختی از آن پاسداری می نمایند!
با مطالعه ی کتاب مقدس و زیر ذره بین گذاشتن جنایات امپریالیسم در چهار گوشه ی جهان و اعمال و کردار دولت صهیونیستی اسرائیل و دولت های اسلامی ایران و افغانستان در می یابیم که صهیونیسم به عنوان حامل و پاسدار چنین اندیشه و تفکر بیمارگونه ای، به مثابه غده چرکین و متعفن است که جهان ما و بشریت در بند را تهدید می کند! این تفکر خشن و نژادپرستانه قرنهایست که مغز صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود را به خود مشغول داشته و بر روانهای تیره شان حکومت می کند. بنا بر این باید در برابر این خطر بالقوه هشیار بود و با آگاهی کامل در جهت مهار کردن و نابودیش گام برداشت!

راه مقابله با این اندیشه بیمارگونه و ضد بشری، در گرو باز یافتن حافظه تاریخی و تربیت نسلی از فرهیخته گان و خردمندان است که چون فولاد آبدیده در مقابل تبلیغات گمراه کننده و وسوسه های دشمنان بشریت پایداری و مقاومت نشان میدهند و دل در گرو نجات و رستگاری انسانهای پای در بند و مظلوم دارند! انسانهای الایی که جز در برابر خرد و اندیشه متعالی گردن فرود نمی آورند و در برابر هیچ خدایی به کرنش و سجده نمی افتند!

تفکرات بیمارگونه و نژاد پرستانه صهیونیست ها به مراتب خطرناکتر از اندیشه های بلندپروازانه و برتری جویانه فاشیست هایست که با برافروختن جنگ جهانی دوم، کره خاکی و زادگاه ما را به جهنمی هولناک و غیرقابل تصور مبدل نمودند! بر ماست که در برابر این تفکر ضد بشری به مبارزه ای همه جانبه و جهانگستر روی آوریم و مطمئن باشیم که در این پیکار رهائی بخش تنها نیستیم!

در بیست و هفتم ژانویه ۱۹۷۰ “فرانس پرس” از بیت المقدس خبر داد که، غروب سه شنبه حاخام اعظم یهودیان ثبت نام کودکانی را که نمره ی ازدواجهای آمیخته هستند ممنوع کرده و اعلام داشته است که هیچ قدرتی در جهان نخواهد توانست این قانون را نقض کند که: ((فقط کسانی را می توان یهودی محسوب داشت که از مادر یهودی بدنیا آمده و یا خود تغییر کیش داده باشند.))

و بالاخره در دهم مارس ۱۹۷۰، یعنی در مدت زمانی کمتر از سه ماه که از سخنرانی حاخام اعظم نگذشته بود، روزنامه ی پرآوا ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی خبر داد که: ((پارلمان اسرائیل قانونی را تصویب کرد که به موجب آن فقط کسانی یهودی شمرده خواهند شد که از مادری یهودی بدنیا آمده و یا خود مذهب یهود را پذیرفته باشند.))

بدیهیست که صهیونیسم اندیشه ای جز تسلط بر جهان و نابودی ساکنین کره خاکی ما، با هدف سروری بخشیدن به قوم برگزیده ی یهوه ندارد. این تفکر بیمارگونه قرنهایست که در رویاهای خاکستری و ضد بشری خود، بر پایی حکومت جهانی یهود و درخشش ستاره شش پر داوود بر بلندترین نقطه جهان را ترسیم و خواب میبندد!

اگر اندیشمندان، خردگرایان، زحمتکشان و کلیه کسانی که به سربلندی و سعادت بشریت میاندیشند، با توجه به يك قطبی شدن جهان و ظهور دکترین نظم نوین جهانی که با هدف بلعیدن جهان و چپاول بیش از پیش ثروتهای ملی و منابع طبیعی کشورهای در حال توسعه تدوین و برنامه ریزی شده است، به چاره جویی نپردازند و با اتحاد و همبستگی بین المللی، دست به اقدامی عملی و همه جانبه در برابر این دیو آدمخوار که با پشتوانه مالی بی حد و حصر، هر دم ترقندی نو بکار می گیرد و فتنه ای جدید براه می اندازد نزنند، بر آنان بلایی صد چندان فجیع تر و دهشتناک تر از فجایعی خواهد رفت که در جریان جنگ جهانی دوم و ترک تازی فاشیسم درنده و خون آشام رفت.

صهیونیسم و حکومت پنهان یهود، خواهان بر پایی حکومت جهانی هستند و با تبلیغات گسترده خود در راه این هدف نا مقدس گام برمیدارند. غفلت جهانیان و دل بستن به تبلیغات گسترده، دروغین و زهر آگینی که هر روزه توسط زرادخانه صهیونیستها در باره نظم نوین جهانی و منافع عموم بشری پخش می شود، در نهایت نتیجه ای جز پیروزی نژاد باصطلاح برگزیده و قتل عام جهانیان را در پی نخواهد داشت. جهان يك قطبی ما در پناه دکترین نظم نوین صهیونیست _ ماسونیک موجود، آبستن حوادثی ناگوار و دهشتناکی است که جانهای بسیاری به کام مرگ خواهد فرستاد و کشورهای زیادی را از صفحه ی جغرافیایی جهان محو خواهد نمود. حوادث و فجایعی که هم اکنون نمونه های کوچک و پیش پا افتاده ی آنرا در عراق و یوگسلاوی شاهد و ناظر هستیم، در کمین کلیه باشندگان زمین نشسته است. به زبانی ساده تر، شتری که در واپسین روزهای موجودیت اردوگاه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی، تحت لوای نظم نوین جهانی به راه افتاده، بزودی درب خانه ی همه ی ما را بصدا در خواهد آورد. بنا بر این سکوت در برابر تبلیغات و جنایات صهیونیسم در گوشه و کنار جهان، پی آمد ناگوار ی به بار خواهد آورد و در صورت عدم مقابله و سکوت در برابر آن، بشریت میبایست يك بار دیگر شاهد کشتار انسانها و برپایی کوره های آدمسوزی ای مجهزتر و وحشتناکتر از کوره های آدم گداز ی پیشین در سطح جهان باشد.

صهیونیسم و دولت پنهان یهود، قرنهایست که در راه تشکیل حکومت جهانی خود گام برمیدارند و دمی از پای نمی نشینند. دولتی که از سینه دم تاریخ و تمدن بشریت در تدارکش بوده اند و راهی بس طولانی و پر مخاطره را بخاطرش پیموده اند. چون نیک نظر کنیم و تاریخ این قوم را مورد مطالعه و غور قرار دهیم، به این حقیقت کتمان ناپذیر دست خواهیم یافت که آنان با همه ی درنده خوئی و جنایت پیشگی در همه ی مراحل تاریخی، از سلاح مظلومیت و تبلیغات همه جانبه و گسترده در باره این مظلومیت تاریخی خود خواسته بهره جسته اند. آنها به این مظلوم نمایی کاذب عادت کرده اند و با همین شگرد، تا کنون نه تنها بر بیشتر جنایات و تبهکاریهای خود پرده کشیده اند، بلکه موفقیت های شایان توجهی نیز در همه زمینه ها بدست آورده اند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم هیتلری در آلمان، در حالیکه جهانیان به خاطر هزاران زخم چرکین و التیام نایافتنی حاصله از جنگ رنج می کشیدند و به شدت نسبت به جنگ افروزان و بانان آنهمه فجایع ضد بشری ابراز انزجار و تنفر می نمودند، صهیونیستها با گستردن توری به وسعت جهان، در اندیشه گرفتن ماهی از آب گل آلود برآمدند. آنان با مظلوم نمایی و راه اندازی ماشین تبلیغاتی خود در چهار گوشه ی جهان، و با حمایت کشورهای سرمایه داری غارتگر که حافظ و مدافع شریان های مالی صهیونیستی بودند، موفق شدند تا پس از گذشت هزاران سال، که از ویرانی هیکل سلیمان در اورشلیم می گذشت، حکومت یهود را بر ویرانه های فلسطین بنا کنند. آنها با بهای ویرانی کشورهای عرب و کشتار و دربدری هزاران نفر از عربهای ساکن در سرزمینهای اشغالی!

صهیونیستها که به اتکا و پشتوانه مظلومیت خود، بر سرزمین فلسطین چنگ انداخته بودند، بنا به خصیصه ذاتی نفرت انگیز و حیوانی خود که همانا نفرت و انزجار نسبت به دیگران است، نسبت به اعراب ساکن فلسطین، همان سیاستی و روشی را پیش گرفتند و دست به همان جنایاتی زدند که به دروغ خود را قربانیان آن می دانستند.

بله، باید از پدرانمان بپرسیم تا ما را آگاهی دهند و از پدرانمان تا ما را مطلع سازند! تا به ما بگویند که کشور کهنسالمان، از جمله نادر سرزمینهایی است که از آغاز طلوع خورشید تاریخ تا کنون، در نیول توطنه گران و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده پروردگار بوده است و هم اکنون نیز، آنان به انکا آنوسی های مقدس ماب که ردای روحانیت شیعه را بر تن نموده اند، بر سرزمین باستانی ما فرمان می رانند! تا به ما بگویند که یهودیان، این باصطلاح برگزیدگان یهوه صباوت، هزاران بارکشورمان را باخون بیگناهان این سرزمین آبیاری نموده و با چرک و خون عزیزان ما معبد خدای زمینشان را بنا نموده اند! تا به ما بگویند که یهودیان و رهبران دولت پنهانشان، تا نابودی کامل ایران و به قربانگاه فرستادن آخرین ایرانی وطن پرست از پای نخواهند نشست! تا به ما بگویند که هم اکنون یهودیان مخفی شده در لباس روحانیت شیعه بر ما حکومت میکنند و فرزندان ما، هر روزه به دست دژخیمان و آدمکشان صهیونیسم بین المللی به خاک و خون می غلطند و در برابر خدای زمینی این زرپرستان و رباخواران همه ی اعصار سلاخی میشوند.

اگر در گذشته های دور و دراز ایران زمین، مرده خای ها و استرها با نام و نشان یهودی، بر اجساد نیاکان پاک سرشت ما جشن خون بپا می کردند و کشتار بیش از هشتاد هزار ایرانی را به عید ملی - مذهبی یهودیان مبدل می کردند، امروز ((آنوسی های)) نقاب بر چهره کشیده، در لباس آیت الله، دمکرات، اصلاح طلب و سوسیالیست به این مهم مشغولند و با تلاشی شبانه روزی و خستگی ناپذیر، به بهای ویرانی ایران زمین و سلاخی نمودن آزادیخواهان و دگراندیشان ایرانی در معبد خدای زمینی قوم یهود، راه را برای تشکیل ((حکومت جهانی یهود)) و پیروزی صهیونیسم و فراماسونری هموار میسازند.

قبل از پرداختن به موضوع و گوش فرا دادن به وقایع تلخ و ناگواری که پدرانمان را درحافظه مانده است، لازم است که نکاتی چند را مد نظر قرار دهیم. یعنی، ببینیم که یهودیان از چه تاریخی قدم به سرزمین ما گذاشتند و با ساکنین فلات ایران هم خانه و همکاسه شده اند؟ تا کی و تا چه هنگام با نام و نشان یهودی در میان ما زیسته اند و بعنوان عضو یا اعضا دولت علنی، با ظاهری ایرانی یا یهودی بر ما و سرزمین ماحکومت رانده اند؟ و از چه تاریخی در لباس آنوسی فرو رفته اند و چهره در نقاب مسلمانی و شیعه گری کشیده اند تا خیانتها و توطئه هایشان به پای قوم باصطلاح برگزیده یهوه نوشته نشود و باعث رسوایی بیشتر این باصطلاح برگزیدگان یهوه در میان خلقهای عالم نگردد؟ تاآنجاکه از شواهد و متون تاریخی برمی آید، اولین گروه ازبه اصطلاح آوارگان و مهاجرین زرپرست یهودی در دوران پادشاهان آشور وارد خاک ایران شدند و در فلات ایران سکنی گزیدند. آنگاه که یهوه صباوت از غدر و نیرنگ قوم برگزیده ی خود به تنگ آمد و فریاد برداشت :

((وای بر آشور که عصای غضب من است، و عصائیکه در دست ایشان است خشم من میباشد. او را بر امت منافق می فرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور میدارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشانرا مثل گل کوچها پایمال سازند.)) (۴)

یهودیان از آن تاریخ که عصای خشم یهوه در دست پادشاهان آشور قرار گرفت، دسته دسته از سرزمین خود مهاجرت نمودند و در شهرهای مختلف ایران از جمله شوش (شوشن)، ری و غیره سکونت گزیدند. ناتان آزوبل Nathan Auzbel معتقد است که :

((سارگن دوم نه فقط یهودیان را به عنوان برده در بازارها بفروش رسانید بلکه همچنین ایشان را برای اقامت به نواحی خاصی از امپراطوری خود گسیل داشت.)) (۵)

آزوبل معتقد است که شمار یهودیانیکه پادشاه آشور پس از درهم کوبیدن اورشلیم، باسارت گرفته و به دیگر نقاط سرزمین های تحت استیلای خود کوچانده یا در بازارهای برده فروشی فروخته، بسیار زیاد بوده است. بطوریکه تعداد یهودانی که بعدا توسط نبوکدنصر (بخت النصر)، پادشاه بابل به اسارت گرفته شدند و به بابل و دیگر نقاط کوچانده شدند، در مقایسه با آنان، اندک و ناچیز بوده اند.

((پس از تسخیر یهودیه توسط نبوکدنصر و مهاجرت بخش قابل ملاحظه ای از یهودیان به بابل، گروه اخیر الذکر در سرزمینی که در آن به اسارت برده شده بودند جماعات عظیم و ریشه داری از یهودیان را یافتند که از قرن هشتم پیش از میلاد در آنجا مستقر گشته بودند، و تازه واردان... فقط اندکی بر شماره ایشان افزودند.)) (۶)

پس از جابجایی قدرت در میان رودان و درخشش بابل، دومین گروه یهودیان که تعدادشان، حدودا به چهل هزار نفر می رسید، به فرمان خدای یهود، و توسط برگزیده ای او، نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل به اسارت گرفته شده و به بابل کوچانده شدند.

((خداوند میگوید اینک من فرستاده تمامی قبایل شمالرا با بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل گرفته ایشانرا بر این زمین و ساکنانش و بر همه امتهاییکه به اطراف آن میباشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت.)) (۷)

بنا به ادعای سراپا دروغ تاریخ نگاران یهود، این یهودیان به مدت هفتاد سال در اسارت بابل ماندند. در حالیکه آنان در مدت زمانی کمتر، در این شهر به زندگی روزمره ی خود ادامه دادند و از راه رباخواری بر ثروتهای خود اندوختند. پس از سقوط بابل بدست کورش کبیر و سربازان پارسی عده زیادی از این یهودیان که تا آن زمان مجبور به زندگی در حصار بابل و متابعت از قوانین آن سرزمین بودند، این فرصت طلائی را بدست آوردند تا بدیگر نقاط امپراطوری

پهناور پارس از جمله شهرهای بزرگ و پر جمعیتی چون شوش، سپاهان، ری و غیره بروند و در کمال آسایش و امنیت به رباخواری و کار و کسب و تجارت بپردازند.

یهودیان رانده شده از تپه های خشک و بی آب و علف فلسطین، به سرعت در سرزمین ایران، بویژه جلگه وسیع و سرسبز خوزستان که چشمه های جوشان شیر و عسل از آن می جوشید و بهشت عدن را تداعی می کرد، ساکن شدند و بدان دل بستند، چرا که آن سرزمین را صدچندان بهتر از مصر، بابل و سرزمین موعود یافتند. آنان به سرعت نیض اقتصاد امپراطوری بزرگ پارس را که از چین تا مصر و شمال افریقا گسترده داشت، در دست گرفتند و پابپای تجارت و بازرگانی و ربا خواری، بساط توطئه گری و زراندوزی خود را گسترانیدند.

کار یهودیان در سرزمین پهناور ایران و امپراطوری پارس، به سرعت بالا گرفت، بویژه از آن زمان که رهبران جامع یهود، پایگاهی مستحکم بدست آوردند و توسط پادشاهان هخامنشی به کارهای کلیدی گماشته شدند. آنان باتوطئه های رنگارنگ و کمک و مساعدت عروسان بنی اسرائیل (عروسان صهیونیسم در دوران معاصر)، که آماده ی هر نوع فداکاری و از جان گذشتگی در راه تحقق آرمان یهود و خدای زمینی آنان بودند، مقدرات امپراطوری بزرگ پارس را در دست گرفتند و به غارت و چپاول زحمتکشان ایران مشغول شدند.

بنیان گذاری امپراطوری هخامنشیان توسط کوروش کبیر، مصادف است با تاریخ تولد الیگاری یهود و تشکیل دولت پنهان یهود در ایران. تولدی نامیمون و نا مبارک که در جامعه خفقان زده و آزادی کش ایران، به مرور زمان درکنار پادشاهان بی حمیت و ساستمداران خود فروخته، رشد کرد و همچون غده ای چرکین و سمی، فضای فلات ایران را برای همیشه تسخیر نمود. به صورتیکه آنچه را که ما به عنوان تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران می شناسیم و بدان افتخار میکنیم، چیزی نیست بغیر از تاریخ ۲۵۰۰ ساله حکومت و فرمانروایی قومی خود بزرگ بین، نژاد پرست و زراندوز برکلیه خلقهای محروم و ستمکشی که در فلات ایران سکونت داشتند!

((چند قرن پیش از میلاد، کوروش هخامنشی بابل را گرفت. یهودیان را آزاد کرد و آنان را در بازگشت و آباد کردن خانه خدا آزاد گذاشت. کمبوجیه هنگام تسخیر مصر، معابد خدایان مصری را ویران کرد ولی به عبادتگاه یهودیان کاری نداشت. ارجی که تورات به هخامنشیان میگذارد، از همین رو است. تاریخ یهودیان ایران در این دوره، در کتابهای عزرا و نحیمیا بازتاب یافته است. مردم ایران باستان با گشاده رویی پذیرای مهاجران یهودی می شدند. به ویژه یهودیان در ماوراء النهر (سمرقند، بخارا و ...) که مردمان آن آوازه بلندی در میهمان نوازی داشتند، وطن میگزیدند.

بی شک قانونهای محدودکننده مالکیت یا مقام در مورد یهودیان جایی در ایران باستان نداشت. وجود یهودیان در طبقه حاکم آن روزگار گواه این نکته است. ملکه های یهودی در بار هخامنشی (زن کوروش دختر زروابل پادشاه یهود، استر همسر خشایار شاه) مردخای در دربار اخشورش و عزرا نبی در دربار اردشیر دوم جایگاه بلندی داشتند. در این زمان استادان یهودی دانشگاههایی در ایران داشتند و به آموزش پزشکی و دانشهای دیگر دوران خود می پرداختند.))

(۸)

با توجه به این ادعای تاریخ نگاران یهود، سخنی به گزاف نگفته ایم و فرزندان ایران را به بیراهه رهنمون نگریده ایم. بنا بر آنچه تاریخ نگاران و قلم بدستان مزدور صهیونیسم بر روی کاغذ آورده اند، یهودیان از آغاز تاریخ و همزمان با تشکیل امپراطوری پارس، بر سرنوشت باشنندگان این سرزمین مسلط شده و بر ایرانیان در بند و زحمتکش حکومت رانده اند! در بار پادشاهان ایران محل رشد، ترقی و فرمانروایی یهودیان زراندوز و رباخوار بر توده های محروم ایران زمین و دیگر باشننگانی بود که در گستره امپراطوری پهناور پارس زندگی می کردند!

اما، در باره ادعای قلم بدستان و تاریخ نگاران صهیونیست که تلاش می ورزند گوبلز وار، با دروغهای شاخدار خود، ملت های دیگر مناطق جهان را بی فرهنگ و بدور از تمدن معرفی نمایند و این توهم را دامن بزنند که یهودیان به خاطر خدمات فرهنگی و اشاعه علوم، حقی بزرگ به گردن جهانیان دارند، لازم است به فریادهای ولتر (Voltaire) (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)، فیلسوف، نویسنده و یکی از شخصیت های برجسته قرن هیجدهم فرانسه که به خاطر آزاد اندیشی و صراحت لهجه اش دو بار به زندان باستیل افتاد (۱۷۱۷ و ۱۷۲۶) و سه سال به انگلستان تبعید شد (۲۹ - ۱۷۲۶)، گوش فرا دهیم که هنوز از لابلای سطور نوشته های جاودانه اش بگوش می رسد و پس از گذشت سالیان طراوت و تازگی و لحن افشاگرانه ی خود را از دست نداده است و می تواند دستمایه تاریخ نگاران معاصر و دوستداران جان بر کف ایران و جهان در تحقیقات روشنگرانه شان قرار گیرد.

ولتر، در فرهنگ فلسفی خود در زیرمدخل "یهودی" می نویسد:

((ملت های بزرگ نمی توانند قوانین و اعتقادات خود را از ملتی کوچک، ناشناخته و بنده اخذکنند... هرکس ادعا کند که مصریان، ایرانیان و یونانیان دانش خود را از یهودیان اخذ کرده اند، مانند این است که ادعا کند رومی ها صنعت خود را از سکنه بریتانی سفلی گرفته اند... اقامت یهودیان در بابل و اسکندریه، که به افراد، توان آشنایی با خرد و دانش را می داد، به این ملت هنررباخواری را آموخت... "بدستی که آنان رباخواری بیش نبودند. حریصانی که چشماتشان را برق طلا می نوازید و شامه شان را بوی طلا تحریک می کرد.))

مخدوش نمودن تاریخ، تاریخ ادبیات و فرهنگ جامعه از سوی صهیونیست ها و رهبران جامعه ی یهود و بی حافظگی تاریخی ما باعث گردیده که سیطره ی علمی و فرهنگی بزرگانی چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، شهاب الدین سهروردی، زکریای رازی، حکیم عمر خیام نیشابوری، خوارزمی و غیره بر دانشگاههای مغرب زمین و نقش آن

بزرگان در پیشرفت علوم و تمدن بشری نیز نادیده گرفته شود و راسیست ها، ما را در ردیف ملل عقب مانده و مصرف کنندگان تولیدات فرهنگی مغرب زمین به شمار آرند.

نخبگان قوم باصطلاح برگزیده خداوند، مدت زمانی طولانی در سرزمینهایی چون آشور و بابل که در روزگاران خود از مراکز علمی و فرهنگی ((میان رودان)) محسوب می شدند زندگی کردند. به گواهی تاریخ و به گفته ولتر، این زر پرستان بی مقدار و رباخواران حرفه ای از این مراکز علمی و فرهنگی و مردمان متمدنش چه آموختند تا آموخته های بی بدیل خود را در اختیار سایر ملل جهان بویژه ایرانیان قرار دهند؟ آنان زرپرستان و رباخوارانی بودند که درخشش طلا چشمانشان را نوازش می کرد و شامه ی زرپرستان را مینوازد.

عقد های حقارت، برتری طلبی و خود بزرگ بینی حقیرانه باعث میشود تا آنان خود را دانشمندانی ازلی بدانند و با زیر پا گذاشتن تمام واقعیت های موجود خود را طلب کار و آموزگار همگان بدانند!

تئودور هرتسل، از بنیان گذاران صهیونیسم و پدر روحانی این اندیشه نژادپرستانه و ضد بشری، در سال ۱۸۹۶ یعنی در آستانه دوره امپریالیسم که سرمایه داری غارتگر و بی ترحم دوران درندگی و گنبدگی خود را آغاز مینمود، کتابی تحت عنوان ((دولت یهود)) در لندن منتشر کرد. او در این کتاب چنین نوشت:

((ما در آنجا (سرزمین فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. يك برج دیدبانی تمدن علیه وحشیگری بسازیم.)) (۹)

این تفکر مالیخولیایی و برتری جویانه، بدون در نظر گرفتن توجه به برخورد و مقابله خرد ورزانه دیگران بارها و بارها توسط رهبران و اندیشه پردازان صهیونیسم تکرار گردید و در نشریات و مطبوعات گوناگون به چاپ رسید. محمود درویش، روشنفکر آزاده و مبارز عرب، در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۱ در يك مصاحبه رادیویی با رادیو شرق (فرانسه)، در برابر این یلوه گویی های مکرر و پایان ناپذیر صهیونیست ها، چنین پاسخ داد:

((اسرائیلی ها خود را در يك گتوی فرهنگی زندانی کرده و خویش را از گفتگو و مرادده انسانی با دیگران، هر که باشد محروم کرده اند. در حالی که در منطقه ای از جهان و در يك قاره عربی بسر میبرند که دارای تاریخ و فرهنگی عربی و زبان عربی است که آنها از آن شناختی ندارند. اگر قوانین طبیعت بر روابط بین اسرائیلیان و اعراب جاری شود، این اعراب هستند که اسرائیلیان را به لحاظ فرهنگی در خود هضم خواهند کرد. زیرا ممکن نیست فرهنگ عبری بتواند تاریخ عظیم فرهنگ عرب را که یکی از فرهنگ های پایه ای تاریخ بشر بوده نابود سازد یا ببلعد و در خود هضم کند...))

بلایی که رهبران جامعه یهود و صهیونیست - ماسونیک های ایرانی و غیر ایرانی بر سر فرهنگ و تاریخ جامعه کهن سال و دیر پای ما آورده اند، وحشتناک و هول انگیز است. آنان به کمک تاریخ نگاران و ادیبان خود فروخته و فراماسون، نه تنها به شستشوی مغزی و زدودن حافظه تاریخی ما پرداخته و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند، بلکه انبوهی از دروغ و اتهام نیز بنام تاریخ و تاریخ ادبیات وارد فرهنگ ما نموده اند!

تاریخ نگاران متعهد و دلسوز وظیفه دارند که با کوششی شبانه روزی و خستگی ناپذیر، سره را از ناسره جدا نمایند و چهره واقعی تاریخ این سرزمین را از زیر هزاران هزار خروار لای و لجن دروغ و اتهامات واهی انباشته شده توسط یهودیان و فراماسونرها بیرون بیاورند و در اختیار آیندگان قرار دهند. با توجه به تحولات سریع جهان امروز و توطئه های گسترده و رنگارنگ صهیونیسم و سازمان فراماسونی به منظور اغوای باشندگان زمین و منحرف نمودن جهت مبارزاتی زحمتکش جهان، مافرصنی کوتاه و بسیار کم در اختیار داریم. از این فرصت باید حداکثر استفاده را نمود.

لوجو برنتانو Lujo Brentano دانشمند آلمانی با تکیه به داده های تاریخی و شواهد بدست آمده، می نویسد:

((متون میخی ای که اخیرا بدست آمده نشان می دهد که یهودیان انتقال یافته، در امر بازرگانی فعالیت درخوری داشته اند. رباخواری را که در میان بابلیان شایع بوده پیشه خود کرده و سوداگرانی ثروتمند بودند.)) (۱۰)

رهبران نژاد پرست اسرائیل، این میلغین و مروجین نادانی و تبااهی که برای تشکیل حکومت جهانی یهود، از دست یازیدن به شنیع ترین جنایات بشری روی گردان نیستند و آماده اند تا بدون ذره ای شرم و احساس، میلیاردها انسان شریف و زحمتکش را که گناهی به غیر از مبارزه با بی عدالتی و استثمار انسان از انسان ندارند، به دیار عدم بفرستند و بر اجساد بخون نپیده آنان به رقص و پایکوبی بپردازند، بغیر از دشمنی و نفرت نسبت به دیگران چیزی نیاموخته اند. آنان در شمار دشمنان سوگندخورده جهانیان بطور اعم و ایرانیان خردگرا بطور اخص هستند.

آنان در درازای تاریخ زندگی انگلی و نکبت بار خود که با انواع و اقسام توطئه گریها و پیمان شکنی های غیر قابل جبران، حتی با یهو صباوت، خداوندگار اسرائیل که آنان را از اسارت مصر و آشور و بابل رهانید و برای هدایت آنان از جهل و نادانی و ظلمت ذاتی رسولان بسیاری فرستاد، همراه بوده است، نفرت خود نسبت به دیگران را به نفرتی همگانی نسبت به خودشان مبدل نموده اند! بطوریکه در میان اقوام و ملل جهان، کمتر قوم و ملتی را می توان یافت که از آنان متنفر و منزجر نباشند. علت چیست؟ چرا تاریخ و تاریخ ادبیات ملل جهان، انباشته از داستانهایی است در باره غدر، ریاکاری، توطئه گری، زرپرستی، سنگدلی و قساوت قلب این قوم زرپرست که خود را برگزیده خداوندگار می دانند؟

به گواهی تاریخ و حتی به اعتراف تاریخ نگاران و قلم بدستان صهیونیسم و یهود، ایرانیان مردمانی انساندوست، مهربان و خردگرا هستند. آنان در طول تاریخ سراسر رزم و بیکار خود، هیچگاه بر دیگران ستم روا نداشته و به دیگر اقوام

وملل گیتی با دیده تحقیرننگریسته اند. اقوام مهاجم و مهاجر، پس از رسیدن به خاک ایران و زندگی در بین ایرانیان چنان شیفته فرهنگ پر بار و برخورد انسانی مردمانش شده اند که پس از گذشت سالیان نه تنها خود جذب چنین سلوک و برخوردانساندوستانه ای شده اند، بلکه پس از مدت زمانیکه ایران را ترک گفته و به سرزمین های دیگر و زادگاه خود کوچیده اند، چون رسولانی دلسوز و مسئول، مبلغ و مبشر این فرهنگ پر بار در میان دیگر ملل روی زمین و باشندگان سرزمین خود گردیده و به ترویج آن همت گماشته اند.

غدر، ریاکاری و دنائت قوم برگزیده بحدیست که سخن سرای بزرگ توس را نیز به واکنش منفی، نسبت به آنان واداشته است. همانطور که میدانیم و اطلاع داریم، حکیم ابوالقاسم فردوسی، این خداوندگار سخن و انسان بی آلیش و نمونه، خرد را میستاید و خداوند جان و خرد را برترین و بلندمرتبه ترین هستی بخش جهان میداند، نسبت به تمام اقوام و ملل روی زمین، بینشی انسانی و بشردوستانه دارد. بطوریکه اسکندر مقدونی را برادر دارا و کتابیون رومی را همپایه رودابه و پیران ویسه تورانی را خردمندتر و آگاه تر و جهان بین تر از کیکاووس پادشاه ایرانی میداند که بر اورنگ کیان جای دارد و بر ایرانیان خردورز فرمان میراند! چنین انسان والا و روشن بین و خردمندی که داد را میستاید، در برخورد با قوم باصطلاح برگزیده یهوه، در داستان بهرام گور، پادشاهی که بنا به ادعای یهودیان و تاریخ نگاران صهیونیست از جمله پادشاهان یهودی ایران زمین است، آبراهام را بر میگزیند که مردیست فریبنده و بدگهر!

براهام مردیست پر سیم و زر
جهودی فریبنده و بدگهر

...

از آن پس بهرام گفت ای سوار
چو این داستان بشنوی یاد دار
بگیتی هر آنکس که داردخورد
سوی مردم بی نوا ننگرد

...

ببردند ز ایوان براهام را
جهود بدانیش و بدکام را
چو در بارگه رفت بنشانندند
یکی پاک دل مرد را خواندند
بدوگفت رو بارگی ها ببر
نگر تا نباشی بجز دادگر
بخان براهام شو بر گذار
نگر تا چه بینی نهاده بیار
بشد پاک دل تا بخان جهود
همه خانه دیبا و دینار بود
زپوشیدنی هم ز گسترده
زافگندنی و پراگندنی

یکی کاروان خانه بود و سرای
کز آن خانه بیرون نبودیش جای
ز در و ز یاقوت و هر گوهری
زهر بدره بی بر سرش افسری
که داننده موبد مر آن را شمار
ندانست کردن بیس روزگار
فرستاد موبد بدانجا سوار
شترخواست از دشت جهرم هزار

در فرهنگ چنین مردمانی میهمان دوست و خردگرا، و در سخنان سخن سرایی بزرگ چون حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، چرا ضدیت و نفرت نسبت به قوم باصطلاح برگزیده خداوند راه یافته است؟ مردمانی که علاوه بر رهنمودهای انسان دوستانه ی فرهنگ پر بار باستانی خود، پس از گرویدن به اسلام و پذیرفتن آیین بیابان گردان شبه جزیره ی عربستان نیز موظف به احترام و برخورد برادرانه با یهودیان شده اند. در سرزمینی که یهودیان از طلوع خورشید تمدن در کنار مردمانش زیسته اند و هم اکنون نیز خود را به دروغ از خیلی از ایرانیان ایرانی تر می دانند!

((اگر آغاز تاریخ را برای یهودیان ایرانی، آزادی این قوم از اسارت بابل به دست پادشاهان هخامنشی بدانیم، این ادعا به میان خواهد آمد که یهودیان این سرزمین به احتمال زیاد از خیلی از هموطنان دیگر خود « ایرانی تر» هستند.)) (۱۱)

این باصطلاح برگزیدگان گمراه خداوند و ایرانی های ایرانی تر از بیشتر ایرانیان، همواره بر علیه منافع انسانی و اندیشه های مترقیانه شهروندان شریف و زحمتکش ایران مبارزه کرده و با مخدوش نمودن تاریخ، تاریخ ادبیات و فرهنگ این مرز و بوم از سویی و کمک به حکومت های ضد مردمی و دست نشانده ی خود که با ترفندهای گوناگون بر اریکه قدرت نشانده و در تداوم فرمانروایی و حکومت جابرانه آنها از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند، مدام بر ریشه این ملت کهنسال و خردمند که به گفته « هگل » دانشمند و فیلسوف آلمانی سنگ بنای تمدن بشری را بر زمین گذاشته اند، تیشه زده و با تلاشی نامیمون بر آن بوده و هستند، که تا نابودی کامل ایران و خاک و خون کشیدن فرزندان ایران زمین از پای ننشینند.

نگاهی گذرا به لیست نخست وزیران ایران و وابستگیهای آنان به صهیونیست - ماسونیکهای ضد بشری، از دوران فتحعلی شاه قاجار تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که امریکائیان و کنسرسیوم نفت را بر سرنوشت ایرانیان حاکم نمود، بر اساس شواهد و اسناد تاریخی کافیت تا فرزندان برومند ایران را از عمق و ژرفای فاجعه ای که بر این مُلک رفته است، آگاه نماید.

- ۱ - حاج میرزا ابراهیم خان شیرازی (اعتمادالدوله) فرزند آشریهودی نخستین صدراعظم عصر قاجار و فتحعلیشاه ۱۲۱۲ هجری قمری ۱۱۷۶ شمسی.
- ۲ - میرزا محمد شفیع بند پئی مازندرانی دارای روابط خصوصی با بریتانیای کبیر، ۱۱۸۰ شمسی.
- ۳ - حاج محمدحسین صدراصفهانی حقوق بگیر دولت انگلستان، ۱۱۹۸.
- ۴ - عبدالله خان امین الدوله وزیر اعظم حقوق بگیر انگلستان، ۱۲۳۹.
- ۵ - الله یارخان آصف الدوله عامل انگلستان ۱۲۴۰.
- ۶ - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی دارای روابط خصوصی با انگلستان.
- ۷ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۱۲۵۰ قمری ۱۲۱۳ شمسی.
- ۸ - حاجی میرزا آقاسی (ملاعباس ایروانی) یار غار خاندان قوام شیرازی، دشمن قائم مقام فراهانی و آلت دست فراماسونری، ۱۲۵۳.
- ۹ - میرزا تقی خان امیرکبیر، ۱۲۲۷ شمسی.
- ۱۰ - میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) تبعه انگلیس، ۱۲۶۸.
- ۱۱ - میرزا محمدخان سپهسالار اعظم (کشیکچی باشی) ۱۲۸۱.
- ۱۲ - میرزا حسینخان مشیرالدوله فراماسونر، ۱۲۸۸.
- ۱۳ - میرزا یوسف مستوفی الممالک فراماسونر ۱۲۹۳.
- ۱۴ - میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک اعظم، فراماسونر ۱۳۰۳.
- ۱۵ - میرزا علیخان امین الدوله فراماسونر، ۱۳۱۵.
- ۱۶ - محمودخان حکیم الملک، فراماسونر.
- ۱۷ - عبدالحسین فرمان فرما، فراماسونر.
- ۱۸ - حسینقلی خان مخیرالدوله، فراماسونر.
- ۱۹ - میرزا علی اصغرخان امین السلطان، اتابک اعظم، فراماسونر.
- ۲۰ - عبدالحمید میرزا عین الدوله، فراماسونر.
- ۲۱ - میرزا نصرالله خان نائینی، فراماسونر.
- ۲۲ - سلطان علی خان وزیر افخم.
- ۲۳ - میرزا علی اصغر خان امین السلطان، اتابک اعظم، فراماسونر.
- ۲۴ - میرزا احمد خان مشیر السلطنه.
- ۲۵ - میرزا ابوالقاسم خان قرآگزلو (ناصر الملک) فراماسونر.
- ۲۶ - حسینقلی خان نظام السلطنه.
- ۲۷ - هیئت مدیره انقلاب (انقلاب مشروطیت، مرکب از دوازده نفر که همگی فراماسونر بودند.
- ۲۸ - محمد ولیخان تنکابنی، سپهسالار اعظم، عامل سرسپرده.
- ۲۹ - حسنخان مستوفی الممالک، فراماسونر.
- ۳۰ - محمد ولی خان تنکابنی، سپهسالار اعظم، عامل بیگانه.
- ۳۱ - نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری، فراماسونر.
- ۳۲ - میرزا محمدعلیخان علاالدوله، فراماسونر. ۱۲۹۱ شمسی.
- ۳۳ - میرزا حسنخان مستوفی الممالک، فراماسونر. بهمن ماه ۱۲۹۲.
- ۳۴ - میرزا حسنخان مشیرالدوله (پیرنیا) فراماسونر.
- ۳۵ - عبدالحمید میرزا عین الدوله، فراماسونر، اردیبهشت ماه ۱۲۹۴.
- ۳۶ - میرزا حسنخان مستوفی الممالک، فراماسونر.
- ۳۷ - عبدالحسین میرزا فرمانفرما، فراماسونر، دیماه ۱۲۹۴.

- ۳۸ - محمد ولیخان تتکابنی، سپهسالار اعظم، بهمن ماه ۱۲۹۵.
- ۳۹ - حسنخان وثوق (وثوق الدوله) فراماسونر، شهریور ۱۲۹۵.
- ۴۰ - محمد علیخان علاالدوله، فراماسونر، خردادماه ۱۲۹۵.
- ۴۱ - عبدالمجید میرزا عین الدوله، فراماسونر، آبان ماه ۱۲۹۶.
- ۴۲ - میرزا حسنخان مستوفی الممالک، فراماسونر، بهمن ماه ۱۲۹۶.
- ۴۳ - نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری، فراماسونر، فروردین ماه ۱۲۹۷.
- ۴۴ - حسن خان وثوق (وثوق الدوله) فراماسونر، مرداد ماه ۱۲۹۷.
- ۴۵ - میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)، فراماسونر، ۱۲۹۹.
- ۴۶ - فتح الله اکبر، (سردار منصور سپهدار اعظم) فراماسونر.
- ۴۷ - سید ضیاءالدین طباطبایی، نخست وزیر کودتای رضاخان میرپنج و عامل اینتلیجنس سرویس، ۶ اسفند ماه ۱۲۹۹.
- ۴۸ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، ۵ خردادماه ۱۳۰۰.
- ۴۹ - حسن خان مشیرالدوله(پیرنیا) فراماسونر ۳ بهمن ماه ۱۳۰۰.
- ۵۰ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، ۲۱ خردادماه ۱۳۰۱.
- ۵۱ - میرزا حسنخان مستوفی الممالک، فراماسونر، ۵ بهمن ماه ۱۳۰۱.
- ۵۲ - رضاخان میرپنج، سردار سپه برگزیده دیپلماسی انگلیس، ۶ آبان ماه ۱۳۰۲.
- ۵۳ - حسنخان مستوفی الممالک، ۵ تیرماه ۱۳۰۵.
- ۵۴ - حسنخان مستوفی الممالک، کابینه دوم.
- ۵۵ - مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، فراماسونر، کابینه اول، مردادماه ۱۳۰۶.
- ۵۶ - مهدی قلی خان هدایت، کابینه دوم، مردادماه ۱۳۰۷.
- ۵۷ - مهدی قلی خان هدایت، کابینه سوم.
- ۵۸ - مهدی قلی خان هدایت، کابینه چهارم.
- ۵۹ - محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، از یهودیان بغداد، فراماسونر، ۱۲ شهریور ۱۳۱۲.
- ۶۰ - محمود جم، فراماسونر، ۱۴ آذرماه ۱۳۱۴.
- ۶۱ - دکتر متین دفتری، فراماسونر، ۳ آبان ماه ۱۳۱۸.
- ۶۲ - علی منصور، فراماسونر، تیرماه ۱۳۱۹.
- ۶۳ - محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، فراماسونر، ۵ شهریورماه ۱۳۲۰.
- ۶۴ - علی سهیلی، فراماسونر، بهمن ماه ۱۳۲۰.
- ۶۵ - احمد قوام (قوام السلطنه)، فراماسونر، مردادماه ۱۳۲۱.
- ۶۶ - علی سهیلی، فراماسونر، بهمن ماه ۱۳۲۱.
- ۶۷ - محمد ساعد، فراماسونر، فروردین ماه ۱۳۲۳.
- ۶۸ - مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) ۴ آذرماه ۱۳۲۳.
- ۶۹ - ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، استاد لژهای فراماسونری.
- ۷۰ - محسن صدر (صدر الاشراف)، عامل سرسپرده و معروف به جلال باغشاه.
- ۷۱ - ابراهیم حکیمی (حکیم الملک).
- ۷۲ - احمد قوام (قوام السلطنه).
- ۷۳ - ابراهیم حکیمی (حکیم الملک).
- ۷۴ - عبدالحسین هژیر، عامل شناخته شده و سرسپرده انگلیس، ۲۲ خردادماه ۱۳۲۷.
- ۷۵ - محمد ساعد، فراماسونر، ۲۵ آبان ماه ۱۳۲۷.
- ۷۶ - علی منصور، فراماسونر، ۱۴ فروردین ماه ۱۳۲۹.
- ۷۷ - سپهبد حاجعلی رزم آرا، ۱۴ تیرماه ۱۳۲۹.
- ۷۸ - حسین علاء استاد مادام العمر لژهای فراماسونری.
- ۷۹ - دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)، عضو جامع آدمیت، ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰.
- ۸۰ - احمد قوام (قوام السلطنه).
- ۸۱ - دکتر محمد مصدق تا ساعت ۵، ۲ روز چهارشنبه ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲.
- چنانچه از این لیست ارائه شده پیداست، در امتداد زمانی یکصد و هفتاد و چندساله ی تاریخ این سرزمین بلاکشیده بیش از پنجاه نفر از برادران ماسونی، حدود هشتاد بار در رأس کابینه ها قرار گرفته و با خیانت آشکار به منافع خلق و میهن، از منافع دولت پنهان یهود و صهیونیسم بین المللی پاسداری نموده اند.
- کدام وطن پرست صادق و جان برکفی را سراغ دارید که با مشاهده و مطالعه این لیست تحقیرکننده، خجالت زده نشود و عرق شرم بر پیشانی اش ننشیند؟

براستی دشمنان قسم خورده ی ایران زمین و حافظان منافع بیگانگان در این سرزمین اهورایی، به خاطر خیانت های پنهان و آشکار خود به حقوق محرومان و زحمتکشان، در برابر تاریخ و مردم ستم کشیده ایران چه پاسخی دارند؟ سیاستمداران خود فروخته و متملق و تاریخ نگاران مزدوری که حقایق را در پرده ای تاریک و غیر قابل نفوذ لاپوشانی نموده و به این کوتوله های تاریخ لقب سردار، سپهدار و فرزندان وطن داده اند، چطور؟ ننگ ابدی نثاران باد که از سلاله ناپاکان و دست پروردگان اهریمن بدکنشت هستید!

پر واضح است که در چنین سرزمینی، احزاب و سازمانهای سیاسی از گزند صهیونیسم، فراماسونی و امپریالیسم نه تنها در امان نخواهند ماند بلکه جولانگه عوامل نفوذی پنهان و آشکار آنان خواهند بود. به زبان ساده تر و گویاتر، احزاب و سازمانهای سیاسی اعم از چپ و راست به مرکز شناسائی ارتجاع و دشمنان خارجی مبدل خواهند شد تا بدون دغدغه ی خاطر فرزندان ایران زمین را شناسائی و در موقع مقتضی روانه ی مسلخ های بیداد نمایند. نگاهی به تاریخ فعالیت احزاب و عملکرد آنان در دوران رژیم پهلوی و حکومت بیست و دو ساله ی آنوسی های جنایتکار مؤید این مدعاست. علاوه بر این، هنوز خاطره حمایتهای گسترده دولتمردان اسرائیلی از رژیم مزدور، منفور و کودتایی پهلوی که بر روی اجساد مجاهدین انقلاب مشروطیت، شهدای سی تیر، جان باختگان کودتای ننگین و « سیا » ساخته ۲۸ مرداد و مبارزین و آزادی خواهان سربلند راه استقلال و آزادی ایران، بنا شده بود، فراموش نشده و از اذهان مردم ایران، بویژه روشنفکران و جوانان جان بر کف نرفته است. ایرانیان بخوبی می دانند که در تمام دوران حکومت پهلوی، دولت و دربار ایران در دست فرزندان اسرائیل و آنوسی های چون محمدعلی فروغی جهود و خاندان علم، هویدا، قوام شیرازی و غیره بود و همه جنایاتی که در این دوران سیاه در ایران اتفاق افتاد بدستور مستقیم رهبران جامعه یهود و سازمان جهنمی و ضدبشری صهیونیست - ماسونیک، جامعه عمل پوشیده است.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و به قربانگاه فرستادن گلهای سرسبد جامعه ی ایران، بمنظور حفظ منافع صهیونیسم و امپریالیسم جهانخوار، صهیونیستها، سازمان جهنمی ساواک شاهنشاهی را مدرنیزه کردند. کمیته مشترک شاهنشاهی را بر اساس مدلی از کمیته های امنیتی - پلیسی اسرائیل در سرزمینهای اشغالی فلسطین بنیان نهادند. در تمام دوران حکومت محمد رضاشاه پهلوی، سگ زنجیری امپریالیسم و نوکر حلقه به گوش صهیونیسم، دربار و ارتش شاهنشاهی کاملاً زیر نفوذ اسرائیل قرار داشت. نفوذی که تا واپسین لحظات زندگی ننگین پهلوی ها ادامه داشت.

آنوسی اسدالله علم، نخست وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی در خاطرات نوزدهم مهر ماه ۱۳۵۴ خود می نویسد: ((امشب دوساعتی را با وزیر اطلاعات در باره این که تصویر بدی از ما در خارج منعکس می شود، به گفتگو پرداختم. گزارشی آماده کردم که تقدیم حضور شاه خواهم کرد. « م . گ » رابط اصلی ما با اسرائیلیها در ارتباط با « برنامه اطلاعاتی » نیز حضور داشت. اما حتی وزیر هم در جریان وجود طرحمان قرار ندارد. ...))

علاوه بر این اعترافات تکان دهنده، مردم ایران بیاد دارند که در آخرین روزهای سلطنت ننگین پهلوی، درحالیکه مردم بپاخاسته ایران، بر علیه بیدادگریهای شاه و درباریان آنوسی - فراماسون ایران قدم در میدان مبارزه ای نابرابر و سرنوشت ساز گذاشته بودند، کوماندوهای اسرائیلی با چه شقاوتی سینه فرزندان ایران را هدف قرار دادند و ژاله را بخون نشانند. به خون نشستن ژاله و قتل عام ایرانیان بی دفاع بدست کوماندوهای جنایتکار اسرائیلی در آن روز که به جمعه سیاه معروف شد، هیچگاه از خاطره فرزندان ایران زوده نخواهد شد!

در روزهای سرنوشت ساز انقلاب بهمن و پس از بخون کشیده شدن ژاله که مردم آزاده و بشردوست میهنمان از زمین و هوا مورد تهاجم جلاان خونآشام و دیوسیرت آنوسی و کماندوهای اسرائیلی قرار گرفتند: هفته نامه گاردین، چاپ لندن، هفته دوم، سپتامبر ۱۹۷۸ نوشت:

((فاجعه) کشتار شرم آور و ضدبشری ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، ج - پ) درست در ساعت نه و بیست و پنج دقیقه روز جمعه [هشتم سپتامبر] در میدان ژاله اتفاق افتاد. سربازان بسوی جمعیتی در حدود پنجهزار زن و مرد و جوان که به رژیم شاه معترض بودند شلیک کردند. برای رژیم ایران این شانسی بزرگ است که تظاهر کنندگان معمولاً غیر مسلح هستند. (در کشتار ایرانیان به مناسبت پوریم در زمان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی، کشتار مزدکیان و کشتار سیاه جامگان و ابومسلم خراسانی در زمان منصور خلیفه عباسی نیز، قتل عام شدگان غیر مسلح بودند. ج - پ) در آن روز هم تظاهر کنندگان بر روی آسفالت خیابان با آرامش نشسته بودند و شاید باور نکردنی باشد که عده ایاز برقراری حکومت نظامی که فقط دو ساعت قبل شروع شده بود بی خبر بودند.)) (۱۲)

و روزنامه لوموند چاپ پاریس در شماره ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ خود به همین مناسبت نوشت که: ((در شهر شایع کرده اند که کماندوهای اسرائیلی دست به قتل عام مردم در خیابان ژاله زده اند.)) (۱۳)

((آقای فلیپ کلویتسنيك، رییس کنگره جهانی یهود، دیروز از ایران به اسرائیل برگشت و اظهار داشت، اغتشاشات ضدیهودی در ایران ناشی از این است که شایعه پراکنی شده که شاه ایران از سربازان اسرائیلی برای سرکوب کردن تظاهر کنندگان (در جمعه هشتم سپتامبر در خیابان ژاله) استفاده کرده است.)) (۱۴)

این در حالیست که روحانیون آنوسی و پاسداران منافع دولت پنهان یهود، به همکیشان یهودی خود نوید روزهای بهتر و عدم تجاوز به حقوق شهروندی آنان را میدهند و از آنان میخواهند که با صبر و بردباری، آرامش خود را حفظ کنند.

((روز ششم نوامبر، سران روحانی یهود ایران از یهودیان درخواست کرده اند که برای ثبات وضع خود و مملکت روزه بگیرند. آتشی که روشن شده توسعه می یابد. رویهمرفته اغلب مسلمانان از یهودیان خوششان نمی آید، ولی سران

روحانی مسلمان اطمینان می دهند که آسیبی به یهودیان نخواهد رسید. فریاد؛ « مهاجرت کنید ” شنیده میشود ولی کسی گوشش بدهکار نیست.)) (۱۵)

نکنه جالب و قابل توجه این است که یهودیان و رهبران روحانی آنها، از نشان دادن دشمنی و عناد خود نسبت به مردم ایران هیچگونه ابایی ندارند و با وقاحت هر چه تمام تر کینه و نفرت خود را نسبت به ملت بپ اخاسته و نیروهای انقلابی ابراز می دارند. در روزهای آتش و خون و زمانی که سرنوشت کشوری ظاهراً در حال تغییر و تحول بنیادین قرار دارد، رهبران جامعه یهود، برای دو نیروی متخاصم به یک اندازه دل می سوزانند و غمشان را میخورند. نیرویی که در قدرت است و برای حفظ خود به هر جنایتی متوسل می شود و نیرویی که در راه است و برای گرفتن قدرت و ادامه ی جنایات سبعانه و ددمنشانه رژیم قبلی، تحت لوای اسلام و آنوسی گری خیز برداشته است.

شاه از یهودیان محافظت می کند و پیشرفت کشور را مدیون وجود آنان می داند. سران روحانی مسلمان نیز به آنان اطمینان میدهند که هیچ خطری آنها را تهدید نمی کند. آنان نیز قدر شناسند و دعاگوی طرفین. از یک سو ضمن به خاک و خون کشیدن زنان و مردان ایرانی، در خیابانهای شهرهای کوچک و بزرگ، روزه میگیرند و از خدای خود می خواهند تا ثبات و آرامش را به مملکت برگرداند و شاه را آن توان بدهد که انقلابیون را سرکوب کند، از سوی دیگر نیروی هفت هزار نفری خود را به میدان می فرستند تا دوش بدوش مسلمانان به تظاهرات علیه رژیم شاه پردازند و روحانیت بی آزار و یهودی دوست را به قدرت برسانند. همه این موضع گیریهای فرصت طلبانه را نیز به حساب ترس از مردم و خصلت یهودی ستیزانه آنان میگذارند.

((روزی سه تا چهار هزار نفر از تهران به خارج پرواز می کنند. اغلب اینها یهودی، ارمنی و مسیحی اند که از ترس بنیادگرایان مسلمان ایران را ترک می کنند. اکثر یهودیان شاه را دوست دارند و احساس میکنند که اگر او برود آنها در مخاطره قرار خواهند گرفت. مردی یهودی میانه سال در فرودگاه مهر آباد بما گفت: « ما ایران را برای همیشه ترک نمیکنیم. وقتی اوضاع آرام شد، دوباره برمیگردیم به ایران. » احساسات ضد اسرائیلی در اینجا خیلی قوی است. طبق پاره ایاز گزارشات، از هزار و صد اسرائیلی کارمند، بازرگان و متخصص، فقط سیصد نفر آنها باقی مانده اند. کمتر از ده درصد از یهودیان تاکنون ایران را ترک گفته اند.)) (۱۶)

ماجرای دزدیدن و بغارت بردن هواپیماهای اف - ۱۴ نیروی هوایی ایران در روزهای آتش و خون سال ۱۳۵۷ توسط خلبانان نیروی هوایی رژیم صهیونیستی، در راستای حفظ منافع صهیونیسم و جهان خواران بین المللی در ایران نیز، از جمله خیانتهای رهبران جامعه یهود و نمایندگان دولت پنهانشان به ملت زحمتکش و شریف ایران است. خیانتی که چون سایر خیانتهای زرپرستان بین المللی و دشمنان تاریخی ایران زمین، هرگز از خاطره ایرانیان آزاده و وطن پرست نخواهد رفت و در لابلای سطور تاریخ این سرزمین کهن سال و باستانی به ثبت خواهد رسید. خیانتی که چون سایر موارد، هیچگاه از سوی رهبران جمهوری اسلامی ایران و احزاب سیاسی ضد امپریالیست و ضد صهیونیست، پی گیری نشد و بصورتی معجزه آسا بدست فراموشی سپرده شد.

((هنگامی که معلوم شد، کارشاه پایان یافته است، اسرائیل با شتاب برای حفظ منافع خود دست بکار شد. در یکی از آخرین هواپیماهای « العال - EL AL » که پیش از بسته شدن فرودگاه تهران به این شهر پرواز نمود، اسرائیل ۴۸ نفر خلبان را با لباسهای غیرنظامی جا داده بود.

چند روز بعد، با همکاری کامل فرمانده نیروی هوایی ایران (سپهبد امیرحسین ربیعی) که بعدها اعدام شد، خلبانان اسرائیلی ۴۸ جت F - 14 را از ایران خارج کردند و به پایگاهی در شمال سینا منتقل نمودند.)) (۱۷)

شیر مردان و شیرزنان ایرانی بویژه آنان که دوران نوجوانی و شباب را می گذرانند و در تلاش برای ساختن ایرانی آزاد و آباد دمی از پای نمیشینند، مصائب و سختی های دوران هشت ساله جنگ با کشور همسایه عراق را از یاد نخواهند برد. چسان ممکن است خاطره آن همه شهید، معلول و مفقود الاثر را در باتلاقیهای هویزه، هورالهویزه، جزایر مجنون و بیابانهای اطراف فاو فراموش کرد؟! گزارهای شهدای برپا شده در شهرها و روستاهای کشورمان بدست آنوسی های زشت طینت، این پیام آوران ویرانی و جنایت جلوی چشمان ماست! قامت های خمیده و سپاهپوش هزاران مادر داغدار و عروسان سیاه بخت در کوچه ها و خیابانهای غم گرفته کشورمان در حرکتند! هزاران یتیم بی پدر که حتی رنگ و روی پدر را نیز ندیده اند، هر روز جلوی چشمانمان رژه می روند! چگونه ممکن است ویرانی شهرها، روستاها، مراکز صنعتی و مناطق مسکونی را بر اثر انفجار موشکهای اسکات و بمبارانهای شبانه روزی خلبانان عراقی از یاد برد؟! مسئولیت این فجایع ضد بشری به گردن کیست؟ بدون گفتگو به گردن رهبران جامعه یهود و آنوسی های حاکم بر ایران که با افکار مالیخولیایی خود در اندیشه برپایی حکومت جهانی یهود و سروری بخشیدن به قوم باصطلاح برگزیده یهوه هستند!.

قابل ذکر است که در این دوران هشت ساله ی جنگ، شیعیان ایرانی و عراقی به کشتار یکدیگر پرداختند و همدیگر را به عنوان افلکی و مجوس به دیار عدم فرستادند!

در میان ایرانیان کمتر کسی را می توان یافت که از کمکهای بی شانیه دولت اسرائیل به رهبران دیو سیرت و جنگ طلب جمهوری اسلامی، این آنوسی های ریش و تسبیح دار، در دوران جنگ هشت ساله بی خبر باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که فروش تسلیحات مرگبار به جنگ افروزان ایران بر باد ده و کمک به سیاست فرسایشی نمودن جنگ، که هدفی

جز نابودی ایران و خاکسترنشین نمودن ایرانیان در پی نداشت، توسط رهبران جامعه یهود و صهیونیسم بین المللی و آنوسی های حاکم بر ایران صورت گرفته است.

ایرانیان بخوبی می دانند که بر اثر توطئه های شوم صهیونیسم جهانی و اندیشه تاریکِ نخبگان قوم باصطلاح برگزیده یهوه صباپوت، سرمایه های مادی و معنوی دوکشور همسایه چسان بر باد رفت و دو ملت باستانی منطقه که هریک به نحوی مورد تفر و انزجار صهیونیستها بوده و هستند، به چه مصیبتی گرفتار آمدند. در حالیکه صدام حسین تکریتی با همه جنایات و خیانت های آشکارش بر علیه ملت های محروم عراق و ایران و کویت هنوز بر سریر قدرت نشسته و آنوسی های حاکم بر ایران نیز کماکان در حال غارتگری و کشتار فرزندان ایران در مسلخ خدای زمینی یهود هستند، تا رضایت رهبران جامعه یهود را جلب و روح عطشان و تشنه به خون این دیوان آدمیخوار را سیراب نمایند!

بر اساس شواهد تاریخی، بوژه کتاب مقدس، تورات، تلمود، تاریخ یهود و کتابها و نشریاتی که توسط تئوری پردازان و باصطلاح ایرانشناسان یهود به چاپ رسیده است، دشمنی رهبران و اندیشمندان قوم یهود با ایران زمین و باشندگان شریف و خردگرای آن تازگی ندارد. همانطور که همدستی و همگامی آنان با رژیم ها و حکومت های ضد ایرانی نیز کار دیروز و امروز نیست و ریشه ای کثیف در تاریخ دوهزار و پانصدساله این سرزمین کهن سال دارد. با نگاهی گذرا به اسناد و مدارک منتشره از سوی تئوری پردازان یهود که بدون شک نه برای افشاکگری و روشن نمودن اذهان ایرانیان، بلکه با هدف ارضای روح حقیر آنان، تحقیر ایرانیان و مخدوش نمودن تاریخ این سرزمین به رشته تحریر آورده اند، به این حقیقت دست میابیم که بزرگان و رهبران نژادپرست جامعه یهود، به محض خروج از اسرائیل و اسکان یافتن در فلات ایران، دولت مخفی خود را تشکیل داده و در همه ادوار تاریخی با ترفندهای مختلف، خود را به حاکمان، قدرتمندان و غارتگران ایران زمین نزدیک کرده و ضمن پر نمودن انبانیهای آز خود، بر علیه منافع مردم بیدفاع و زحمتکش این سرزمین به توطئه گری و دسیسه چینی پرداخته اند!

بگواهی این اسناد و مدارک تاریخی، نخبگان قوم باصطلاح برگزیده که در سرزمین ایران، همیشه ساکن و مقیم کوی حکومت گران بی کفایت بوده اند، در تمام دورانیهای تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین، از هیچگونه تلاش و کوششی بمنظور سرکوب و به شکست کشاندن مبارزات عدالت جویانه مردم و بخاک و خون کشاندن حرکتهای آزادی طلبانه شان دریغ نوزیده اند.

آنچه از لابلای سطور تاریخ سرزمینمان، بر چهره ما سیلی می زند تا ما را به بیداری و برخاستن از خواب سنگین وادارد، این واقعیت کتمان ناپذیر است که رهبران و بزرگان جامعه یهود نسبت به مردم این سرزمین کهنسال که تاکنون در برابر حوادث و ناملاپمات روزگار چون صخره ای خارا ئین ایستاده و با خردمندی و خردگرایی، به قدر قدرتی خداوندان زر و زور و تزویر که در وجود نخبگان قوم باصطلاح برگزیده خلاصه شده است، بدیده تحقیر و تمسخر نگر بسته اند، کینه ای عمیق و باور نکردنی می پروراندند. کینه ای حیوانی، ددمنشانه و نامیمون.

صهیونیست ها که به برگزیدگی قوم خود از سوی یهوه، یعنی خدای یهود و برتر بودن نژاد خود باور دارند و با همین تبلیغات حیوانی برتری جویانه، روح و روان حقیر خود را که در درازای تاریخ سودجویانه شان زنگاری ضخیم و غیر قابل زدودن از کینه و نفرت نسبت به دیگران بخود گرفته است، تسکین می دهند، تلاش می ورزند که خود را از نظر علمی و فرهنگی، بالاتر از سایرین بدانند و بدیگران بقبولانند که آنچه آنان، یعنی یهودیان، در باره دیگران می نویسند و می گویند عین حقیقت است.

این زراندوزان همه ی ادوار، نفوذ خود در دربار پادشاهان و امیران را به حساب دانش و فرهنگ برتر خود می گذارند. بدون آنکه کوچکترین اشاره ای به زرپرستی و آزمندی امیران و پادشاهانی بکنند که اکثر بیسواد و دزد و گردنه گیر بوده و تنها به اتکاء قائمه شمشیر و پشتینیانی سپاهییانی که هدفی جز غارت و چپاول نداشته اند، به قدرت رسیده اند. پادشاهان و امیران جاه طلب و زرپرستی که نه تنها هیچ گونه برتری و مزیتی بر رهبران جامعه یهود نداشته اند، بلکه به اتفاق آنان دو روی یک سکه قلب و سپاه و نکبت بار را تشکیل میداده اند. دو روی سکه ای که در همه ادوار تاریخی در رابطه با ایران و ایرانی هدفی واحد و یک سان را دنبال می نمودند. غارت و نابودی!

از سوی دیگر، آنان فاکتور مهم و اساسی عروسان بنی اسرائیل را در لابلای سطور نوشته های خود یا مخفی می کنند و یا قدرت و اثر بخشی آنان را عمداً به حساب نمی آورند. یهودیان بروی مبارکشان نمی آورند که جهان زیبایی ما را دو عنصر خواسته و زن که مبارزه آزمندانه در راه تصاحبشان، تداوم بخش حکومت اهریمن است، به تباهی و نابودی کشانده اند. هر دوی این عناصر، بوژه زن، از آغاز بقدرت رسیدن هخامنشیان و تشکیل امپراطوری مقتدر پارس بدست کورش کبیر وسیله ای بوده در دست رهبران صهیونیسم و جامعه یهود برای تطمیع و تنبیه کسانی که در برابر خدای زمینی آنان یعنی طلا، مقاومتی از خود نشان می داده اند.

براستی کسانی همچون چنگیز خان مغول، ارغون شاه مغول یا عبدالله سجستانی که از خربندگی به سرداری رسید و بر سرنوشت ملک و ملتی حاکم گردید، از علم و دانش چه میدانستند تا در دربار خویش به افرادی دانشمند و خردمند نیاز داشته باشند؟ آنان بنا به خصلت بیابانی و خرافی خود، دشمنان علم و دانش و بندگان حریص و آزمند قدرت و زر و شهوت بودند! رقص های اوهام برانگیز و عملیات خرافی شمعی مغولی که همیشه در کنار خان بزرگ مغول بسر میبرده و خان بزرگ را در تصمیمات سیاسی، فرهنگی، نظامی و پزشکی یاری میرسانیده، هزاران بار ارزشمندتر و گرمی تر از معجزات پزشکی ابوعلی سینا، نبوغ خوارزمی و نجوم ابوریحان بیرونی بوده است!

علم، دانش و ادب را چه بهاییست در سرزمینی که پادشاهان آنوسی و خدمتگزار دولت پنهان یهودش، با شبیه اسبی بقدرت می رسیدند یا چون معرکه گیران کوچه و بازار، تاج کیانی را از میان دو شیر درنده و غران برمی داشتند و برای تسکین درد درمان ناپذیر خود، هزاران نفر را قتل عام می کردند تا هوای اطرافشان را آلوده نکنند! یا از کله های مردمان مناره ها می ساختند تا بر فراز آن مناره ها، مؤذنین خوش آواز، مؤمنین را به نماز بخوانند! باشندگان شهری را از نعمت چشم محروم مینمودند و از مغز سرجوانان خورشتی می ساختند تا گوارای وجود علیل و مالخولیایی شان باشد؟!

دولت آنوسی های ایران هم اکنون در پیش چشمان ماست! . جهانیان شاهد و ناظرند که این خرد ستیزان و دشمنان قسم خورده ی علم و دانش، در آغاز هزاره سوم میلادی چه بر سر اندیشمندان و متفکران این سرزمین می آوردند و چسان گرامیشان می دارند! . شکنجه، زندان، تبعید و اعدام پاداش رایجی است که دیو سیرتان آنوسی ایران در حق روشنفکران و خرد ورزان ایرانی روا می دارند! .

در این سرزمین که دولت پنهان یهود و حاکمان بی مقدارش قرنهای بر آن فرمان رانده و خون ملتی را در شبیه نموده اند، سرنوشت هامان ها، بزرگمهرها، جویی ها، جعفر برمکی ها، میرزا تقی خان امیرکبیرها و قائم مقام فراهانی ها را علیا مخدره های حرمسرا نشین، عروسان بنی اسرائیلی، یهودیان بر مسند نشسته، ملاهای آنوسی و فراماسونهای مالورا بحار که هدفی بغیر از خدمت به قوم باصطلاح برگزیده نداشته و ندارند رقم می زدند و سرنوشت کارگران، زحمتکشان و مردم بپاخاسته را، شعبان بی مخ ها و پری بلنده هایی که به دلارهای امریکایی و دست نوازش صهیونیست - ماسونیک های خون آشام نیازی میرم و حیاتی دارند!

در سراسر تاریخ ساخته و پرداخته نژادپرستان صهیونیست، هر کجا که به روابط حسنه ایرانیان و یهودیان اشاره می شود، منظور نزدیکی و همدلی رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان با حاکمان غارتگر و چپاولگر ایرانی است که دانسته و آگاهانه خدمتگزار یهوده خدای آسمانی یهود و طلا این خدای جنایت پیشه و فاجعه آفرین زمینی آنان بوده اند. از پادشاهان دست و دل باز هخامنشی، ساسانی و اشکانی گرفته تا ایلخانان جنایتکار مغول و رژیمهای جنایتکار و آدمکشی چون رژیم منفور پهلوی و جمهوری اسلامی آنوسی ها که در آستانه قرن جدید با عوام فریبی های رذیلانه مردم را به خواندن دعای باران و زلزله و غیره دعوت می کنند و ویرانی مملکت را نه نتیجه غارتگری غارتگران یهودی نیاری از قماش حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و سیاست تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دو بازوی مالی قدرتمند الیگارشی یهود، بلکه بازتاب روی برتافتن مردم از اسلام و فرامین آنوسی جنایتکاری چون سید علی حسینی خامنه ای می دانند.

تاریخ نویسان و خبگان قوم یهود، خود نیز بدین حقیقت معترفند و گله ای از پادشاهان و دولتمداران ایرانی ندارند. شکوه و شکایتی هم اگر دارند از ملت بی فرهنگ و عقب مانده ایران است. ملتی که گاه و بیگاه از ستم پادشاهان و کارگزاران حکومتی ضد مردمی به جان آمده، بپای خاسته و در روند غارتگری و بهره کشی آنان خلل و تعطلی وارد نموده است! البته حق با آنهاست. وقتی پادشاهی از ملکه حرمسرای خود که یکی از عروسان بنی اسرائیل است، میبرد: « و پادشاه او را گفت ای استرملکه ترا چه شده است و درخواست تو چیست، اگر چه نصف مملکت باشد بتو داده خواهد.» (۱۸)

و ملکه که مأمور و خدمتگزار قوم باصطلاح برگزیده است، پشت چشمی نازک میکند و جواب می دهد: [«... اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن میباشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بر دار ببویزند.»] (۱۹)

و بدنبال آن در مدت سه روز هشتاد هزار نفر ایرانی بیدفاع را بیدار عدم می فرستند، چه جای گله و شکایتی از پادشاه جنایتکار، سبک مغز، هرزه و دین پناه باقی میماند؟ این مردمانند که مورد نفرت و انزجار دشمنان بشریت قرار می گیرند زیرا وقایع را در خاطر خود نگاه می دارند و به آیندگان منتقل می نمایند. نتیجه ی این برخورد و کینه ی مقدس مردمی در آثار بجا مانده از پدرانمان چنین آمده است!

در کتاب آثار الباقیه جشن اسپندارمذگان چنین توصیف شده: ((اسفندمذگان فرشته متوکل زمین است و نیز بر زن های درست کار و عفیف و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه، بویژه این روز، عید زنان بوده و در این عیدمردان بخشش مینمودند.)) (۲۰)
(واقعبیت تاریخ فوق چنین است که، اردشیر دوم، در سومین سال سلطنت، ملکه عفیف و پاکدامن خود بنام وشتی را رها کرده و در هفتمین سال دختری بنام هدسه به معنای استر یا ستاره را که دختر عموی مردخای یهودی و از اسرای بابل بود ملکه ایران می نماید. (کتاب استر) تاریخ اسپندارمذگان، تاریخ مسموم و کشته شدن استر توسط پروشات (پریزاد) مادر اردشیر دوم می باشد.) (۲۱)

پادشاهان و فرمانروایانی که سرنوشت ملك و ملتی را ملعبه دست و هوا و هوس زنی یهودی مینمودند و جاده غارت، چپاول و قتل عام رعایای خود را بر روی یهودیان زر پرست باز می گذاشتند، می بایست مورد احترام و تقدیر یهودیان، تاریخ نگاران مزدور و دروغ پرداز قرار گیرند و از جانب رهبران جامعه یهود به بهمن ملقب گردند. به نمونه ای از تحریف تاریخ و شیوه ی داستان نویسی، توسط قلم بدستان و مزدوران صهیونیسم، نظر می افکنیم!

هما ناطق، در کتاب کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، با جعل يك قصه یهودی که در یکی از اسناد یهودی به نحوی دیگر به رشته تحریر در آمده است، عمق کینه خود نسبت به ایرانیان را نشان می دهد و به دروغ می نویسد: ((حق را باید گفت، یهود آزاری در ایران هرگز از سوی حکومت و دولتمردان نبود. چنانکه در دوران محمد شاه، یهودیان و جهانگردان فرنگی از منش دادگرانه آن پادشاه و حاجی میرزا آقاسی (سردسته توطئه گرانی که با کمک و راهنمایی فراماسون - صهیونیست، میرزا ابوالحسن خان شیرازی، معروف به ایلچی، داماد خاندان مقتدر قوم، قائم مقام فراهانی را بدیار عدم فرستاد تا خود برمسند صدارت تکیه بزند و منافع صهیونیسم و دولت پنهان یهود را پاس بدارد! ج - پ) نسبت به اقلیت های مذهبی به نیکی یاد کرده اند. به گفته مورخان یهودی، محمدشاه، گهگاه پیاده به محله یهودیان سر میکشید. همه اهل محل بدیدارش میشناقتند، به افتخارش گوسفند سفید قربانی می کردند و گوشتش را به تنگستان می دادند.)) در دوره ناصر الدین شاه نیز، به گفته خودشان آزاری از سوی حکومت ندیدند. اما از آنجا که پشت و پناه نداشتند همواره دستخوش هوی و هوس و آزمندی این و آن بودند.)) (۲۲)

در آغاز به یاری یکی دیگر از منابع یهودی که صد در صد مورد تایید هما ناطق بوده و هست! عین همین حکایت را نقل می کنیم. تا بیشتر با شیوه آشنای تاریخ نگاری و امانت داری نمایان قوم باصطلاح برگزیده که خود را از همه ی ایرانیان، ایرانی تر میدانند، آشنا شویم. در کتاب « تروعا، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، صفحه ۲۱۰ » چنین آمده است:

((در یاد داشتهای کهن صدیق، که از جمله وقایع نگاران معروف است، می خوانیم که: « جزو حرم محمد شاه يك زن یهودی تهرانی بود که اغلب برای سرکشی محله یهودیها به محله می رفت و یهودیان جلو پای او گوسفند قربانی می کردند. »))

داستانی بدین کوتاهی، بداستانی طویل مبدل می شود، آنهم چه داستانی! حرم شاه اسلام پناه که يك زن یهودیست، جایش را به شاه میدهد. این شاه پیاده به محله یهودیها می رود و همه اهل محل بدیدارش می شتابند! رنگ گوسفند مشخص می شود. سفید! چون شاه حتما بدلیل اندیشه سخیف نژادپرستانه و صهیونیستی - شوونیستی خود، از گوسفند های سیاه، بور و غیره بدش می آمده! گوشت گوسفند هم بین تهی دستان و مستمندان محله تقسیم می شده است! صد در صد صدقه بگیران هم فقرای مسلمان محله بوده اند که به گوشت گوسفند، آنهم از نوع کاشر علاقه فراوانی داشته اند!

علاوه بر آن، هما ناطق آگاهانه خود را به فراموشی می زند و از یاد میرد که یهود آزاری و ستم به همکیشان، شیوه مرسوم و معمول یهودیان و آنوسی های خدمتگر دولت پنهان یهود است. زیرا آنوسی ها و یهودیانی که به یهود آزاری می پردازند، نسبت به فتوای پدر روحانی صهیونیسم و یهودیت، تعصب و تعهد دارند و بر اساس رهنمود و فرموده ایشان عمل مینمایند. این پدر روحانی که با کلاسه نمودن اندیشه صهیونیسم و رهنمودهای داهیانه خود، یهودیت را برجهانیان سروری بخشید، یهودی سنیزی را نه تنها نکو دیده و بد نمیداند، بلکه آنرا عملی پسندیده و مفید میداند که همیشه و در همه حال می بایست در حق یهودیانیکه از مهاجرت به سرزمین اشغالی فلسطین خود داری می ورزند، اعمال گردد. هما ناطق و قلم بدستانی چون او به نیکی میدانند که هر تسلسل روزگاری در دفترچه یادداشت روزانه خود نوشت:

((در پاریس بر خورد آزدانه تری با « یهود آزاری » پیدا کردم، که تازه آنرا از لحاظ تاریخی میفهمیدم و گناه آنرا بر خود می بخشیدم. علی الخصوص پوچی و بیهودگی تلاش بجهت مبارزه با آن را در می یافتم... بهرحال، یهود آزاری که در میان توده ها جریان نیرومند، هر چند نابخود آگاهی است زیانی به حال یهودیان ندارد. من بر آنم که برای بسط و گسترش خصال و منش یهودی حتی جریانی است سودمند.)) (۲۳)

توجه می فرمائید؟ یهود آزاری برای بسط و گسترش خصال و منش یهودی جریانی است سودمند و مفید! در راستای تحقق و عملی نمودن این تفکر شیطانی و حیوانی بود که صهیونیست ها، در نوران طلائی جنگ جهانی دوم، دست در دست نازیسم هیتلری، کوره های آدم سوزی را در قلب اروپا بر پای نمودند و با کینه ای حیوانی بر شعله های سوزنده ی آن دمیدند!

جالب و قابل توجه است که، کسانی که برای دیگران حق حیات و حق نفس کشیدن قائل نیستند، و ۲۵۰۰ سال ملتی را از هرگونه حق حیات محروم نموده و آنان را در زندان بزرگی بنام ایران به بند کشیده اند، ردیالنه و غیر مسئولانه سیاه بر روی سفید میآورند و اذیت و آزار یکی دو یهودی توسط دو یهودی یا آنوسی را به حساب ملتی مهمان نواز و انسان دوست می گذارند و با هدف مظلوم نمایی و کسب حیثیت برای سلب کنندگان آزادی و حیثیت دیگران صفحات زیادی را سیاه می نمایند.

((خلق فلسطین وجود ندارد... سخن برسر آن نیست که ما برای آن آدمیم تا آنان را از در بیرون کنیم و کشورشان را از آنان بگیریم. آنان وجود ندارند.)) (۲۴)

این دیدگاه رهبران و نظریه پردازان صهیونیسم در باره دیگران است، دیدگاهی که با صراحت و روشنی هر چه تمامتر نمایانگر تفکرات بیمارگونه، نژادپرستانه و ردیالنه رهبران قوم باصطلاح برترست. قومی که هما ناطق و قلم بدستان مزدوری چون او، با قلب داستانی دروغین، ملتی با فرهنگ و میهمان نواز را بخاطرش به محاکمه می کشانند و با شیوه ای یهود پسندانه دروغ و بهتان نثارش میکنند!

((جمعیت جهان را می توان به اسرائیل و ملل دیگر در مجموع تقسیم نمود، اسرائیل قوم برگزیده است. این حکم اساسی است.)) (۲۵)

حرف اساسی و کلام آخر همه ی صهیونیست ها همین است که از حلقوم متعفن گلدا مایر و حاخام کهن تراوش میکند تا خاستگاه زیبای بشر را به جهنمی زشت منظر، کریه، هولناک مبدل و در پایان به نابودی کامل بکشانند!

حال ببینیم که از دیدگاه قلم بدستان مزدور صهیونیسم و ایرانی ستیزان کور دل، یهود آزاران چه کسانی بوده و چه انگیزه ای داشته اند.

هما ناطق در ادامه ی تاریخ نگاری صهیونیستی خود می نویسد:

((در ایران آزار یهودیان بیشتر جنبه چپاول مالی و اقتصادی داشت و فصلی و محلی بود. بیشترین آزار هنگامی می رسید که یهودیان مالیات سرانه خود را آماده می کردند تا توسط ریش سفیدانشان به دست دولتمردان برسانند. در این هنگام بود که آزمندان به کمین می نشستند. گاه به دروغ و ناروا برای جلوگیری از دخالت سردمداران حکومت، بهانه دینی و نادرست میتراشیدند که فلان یهودی فلان بچه مسلمان را کشته، یا فلان توهین را به فلان مسلمان کرده، یا فلان کتاب مقدس را به چاه انداخته. این شایعه ها را سردستانگان میان عوام پخش می کردند و این چنین بهانه یورش می یافتند تا یورش را به محله یهودیان بیاغازند. جماعت یهود می دانست که همه ساله می بایست چند صد تومانی آماده کند، رشوه بدهد تا تأمین جانی را بخرد.

دومین انگیزه یهودآزاری از سوی خرده بازرگانان و کسبه طلبکار بود. از آنجا که یهودیان در کار صرافی هم بودند، گهگاه وام های کوچکی به بازرگانان خرده پا و یا به این و آن دکاندار میدادند. در این جا هم انگ و برچسب زنی و شایعه سازی و تاخت و تاز به محله یهودیان، آسان ترین راه گریز از پرداخت بدهی بود.)) (۲۶)

در کشوری مانند ایران که نظام مالیاتی درست و حساسی وجود ندارد و تا بوده ثروتمندان و زر اندوزان از پرداخت مالیات شانه خالی کرده و می کنند، یهودیان بنا بوظیفه ملی و میهنی، مالیاتهای سرانه خود را جمع آوری می کرده اند تا به دولتمردان بپردازند! دروغی واقعا و قیحانه!

نویسنده خبر ندارد، که دارد! و آگاهانه خود را به تجاهل می زند تا دروغ و تهمت ناروای خود را به کرسی بنشانند. اخذ مالیات و سامان دادن به نظام مالیاتی در ایران یکی از معضلات عدیده کشور است و دستاویزی در دست کلیه کسانی که بدرستی یا بدروغ خواهان تحول در جامعه بلا زده ایران هستند. همه اعتراضات احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی هم متوجه زر اندوزان و غارتگرانی است که با چرک و خون مردم ارتزاق می کنند و با سودجویی های بی رویه خود، کشوری را به نابودی و ملتی را بروز سیاه نشانده اند و با هزاران ترفند و کلکهای شرعی و غیر شرعی تلاش می کنند تا به نحوی از انحا از پرداخت مالیات به دولت مرکزی خوداری بکنند. گرچه دولت مردان و حکومتگران غارتگر، خود در صف مقدم قانون شکنان و چپاولگران خلق قرار دارند!

داستانی که هما ناطق آنرا وام گرفته و پس از دستکاری، (آنها هم به شیوه و سیاق یهودیان و حاملان اندیشه ضدبشری صهیونیسم)، به خورد تاریخ و خوانندگان ناآگاه خود می دهد، مربوط بدوران سلطان ابن سلطان و خاقان ابن خاقان، سلطان صاحب قران، ناصرالدین شاه قاجار است، که ایشان از وی به نیکی یاد کرده اند. اندیشه اخذ مالیات و سامان دادن به آن، تا آنجا که در حافظه تاریخ جای دارد به دوران پس از مشروطیت و آنها هم به عصر پهلوی برمی گردد! حتما هما ناطق داستان دعوت از میلسیو و دیگران به خاطر سامان دادن به وضعیت اقتصادی ایران را میداند و آگاهی دارد که پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی و ضد سلطنتی بهمن ماه ۱۳۵۷، اصل ۱۴۲ قانون اساسی به منظور جلوگیری و چپاول بی رویه دولتمردان و غارتگران جاحوش کرده در قدرت به تصویب رسید!

حال به پردازیم به داستان یهود آزاری سراپا دروغ هما ناطق و با کمک گرفتن از کتاب فوق الذکر یعنی « تروعا »، دومین دلیل صداقت و امانت پیشگی ایشان را به داوری خوانندگان خود بگذاریم! داستانی که در لابلای سطورش مسئله دادگری پادشاهان بویژه ناصرالدین شاه و پرداخت مالیات توسط یهودیان نیز روشن میشود.

((... بزازه های مسلمان نزد عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه همسر امیر کبیر می روند و عارض می شوند علت اینکه شاکیان نزد عزت الدوله رفتند این بود که شاه، پس از کشته شدن امیرکبیر، مالیات بزازه خانه را به خواهرش بخشیده بود. مبلغ مالیات سالانه ۴۰۰ تومان بود. آنها می گویند اگر از کار یهودیان جلوگیری نشود مالیات را نخواهند پرداخت (یهودیان نیز مانند پبله و ران مسلمان، پارچه و دیگر لوازم زندگی را بدوش می گرفتند، یا بر چارپایی بار می نمودند و در محلات شهری و روستاهای اطراف شهرها به فروش میرسانیدند. شغلی پر درآمد و معاف از پرداخت مالیات و عوارض شهرداری و غیره. ج- پ) در نتیجه عزت الدوله حکم کرد هر جنس بزازی را که دست یهودی دیده شود آتش بزنند.)) (۲۷)

می بینیم که فرمان و حکم یهودآزاری عزت الدوله، در باره یهودیان منفعت طلب و ربا خواری بوده که از دادن مالیات گریزان بوده و به همین خاطر اجناس خود را به صورت دست فروشی، و در محلات مختلف در اختیار مصرف کنندگان قرار می داده اند.

علاوه بر این، قضیه یهود آزاری و یهودی ستیزی ای که روح حساس و بشر دوستانه هما ناطق را می آزارد، مربوط به زمانی است که سرنوشت ایران و گلوگاههای سیاسی - اقتصادی آن به طور دربست در اختیار عوامل صهیونیسم جهانی و نمایندگان دولت فحیمه انگلستان و روسیه تزاری قرار داشته است. دورانی که مردم محروم و بی دفاع ایران از ستم و ظلم کارفرمایان و مأموران یهودی حکومت قاجار به جان آمده بودند و به شدیدترین وضع مورد تعدی و ظلم و ستم آنان قرار می گرفتند.

نفوذ و قدرت یهودیان در این دوران به حدی بود که دولت مردان و وطن پرستان ایرانی، در همه ی لحظات خود را در کام ازدها احساس می کردند! میرزای تقی خان امیر کبیر (شهر عزت الدوله، خواهر ناصرالدین شاه) صدر اعظم مترقی و وطن پرست ایرانی، از جمله کسانی بود که در نهایت جان عزیزش را بر سر مبارزه با این یهودیان چپاولگر و دشمنان بشریت گذاشت. میرزای تقی خان، در دوران صدارت خود، در نامه ای خطاب به مصلحتگذار ایران در استانبول، چنین نوشت:

((عالیجاها، عزیزا، این روزها از شام تا حلب زیادی از سوء سلوک وکیل امور تجارت تبعه دولت علیه نوشته بودند. این محمد بیک هرزه کیست که در شام تعیین گردیده؟ یهودی چرا باید وکیل امور تجارت دولت علیه باشد که با مردم این طورها رفتار و سلوک بکند. البته به وصول نوشته آنها را از شغل مزبور عزل کرده کسانی که شایسته و قابل باشند به شام و حلب تعیین کنید و در این باب کوتاهی نکنید.)) (۲۸)

نژادپرستان بی شرم و جنایت پیشه صهیونیست که پس از گذشت قرن‌ها، به پاس کشتار بیش از هشتاد هزار نفر از شهروندان و باشندگان ایرانی، آنهم در ایران دوران هخامنشی بدست یهودیان «داستان پوریم»، هر ساله جشنی به همین نام بر پا میدارند و برقص و پایکوبی می پردازند، با همین شیوه های رذیلانه تاریخ نگاری و تحقیقاتی و قبحخانه، وجود خود را مایه خیر و برکت برای ایران دانسته و تلاش می کنند به ایرانیان بفهمانند که اگر در درازنای تاریخ چندین هزارساله سرزمینشان اندک پیشرفتی نیز مشاهده می شود، بر اثر کوشش و زحمت شبانه روزی یهودیان، این باصطلاح برگزیدگان منقور یهوه بوده است.

آیا حقیقت چنین است؟ آیا قوم باصطلاح برگزیده خداوند، بدور از منافع تنگ نظرانه و حقیرانه خود گامی در جهت منافع دیگران برداشته است؟ آیا آنان ایران زمین را میهن حقیقی خود می دانند و خواهان بهروزی و سربلندی آن هستند؟ اگر چنانچه آنان خود را ایرانی می دانند و خواهان پیشرفت و بهروزی باشندگان ایران زمین هستند، چرا هر ساله کشتار بیرحمانه و دد منشانه آنان را جشن می گیرند و این عید خون را به یکی از اعیاد رسمی خود و سایر یهودیان پراکنده در سطح جهان میدل نموده اند؟

فیخته Fichte (۱۷۶۲-۱۸۱۴) فیلسوف نامدار آلمانی، در سال ۱۷۹۳ یهودیان را «دولتی خصم و قدرتمند» خواند که بطور دائم در حال جنگ با سایر دولت ها و در برخی موارد در حال سرکوب خشن شهروندان (چون سرکوب ایرانیان در دوران اردشیر هخامنشی و واقعه پوریم . ج - پ) است. فیخته باور نداشت که یهودیان بتوانند به شهروندان وفادار کشورهای میزبان خود بدل شوند.

آنان چه اصراری دارند تا تاریخ ملتها و جوامع گوناگون بشری را دگرگونه نموده و با روشی گویز وار، با جعل بزرگترین دروغهای باورنکردنی و شاخدار، یهودیت و صهیونیسم را در مرکز توجه جهانیان قرار دهند و در پناه مظلوم نمایی ریاکارانه، به تحقیر و سرزنش دیگران پردازند؟ دروغ پردازی و ایجاد اغتشاش در تاریخ سایر ملل، توسط آنان بدیست که نمیتوان به وقایع نگاشته شده ی هیچ دورانی از تاریخ ایران و جهان بدون شك و تردید نگریست! ((در کتاب استر، نام اردشیر دوم را به خشایارشا تبدیل کرده اند تا تناقضی که از دوگانگی تاریخ عزرا با تاریخ مردخای پدید آمده مشخص نباشد.)) (۲۹)

هولباخ Holbach (۱۷۲۳-۱۷۸۹) فیلسوف فرانسوی ودوست ولتر، بر اساس چنین شواهد و قرائنی، نگرشی بد بینانه نسبت به یهودیان نداشته است؟ او نوشت:

((یهودیان همواره آشکارترین اصول اخلاقی و حقوقی ملتها را تحقیر کرده اند... به آنان فرمان داده شده که بیرحم، غیر انسان، ناشکیبا، دزد و خیانتکار باشند و به اعتمادی که به آنان می شود پشت کنند... در يك كلام، یهودیان ملتی غارتگرند. آنان به فریب و نادرستی در تجارت حریصند و میتوان تصور کرد اگر نیرومندتر بودند فجایی را که (در دوران استقرار دولت یهود در فلسطین و یهودیه) در بسیاری موارد در سرزمینشان رخ داد تجدید میکردند... اگر در میان یهودیان مردمانی شریف و درستکار وجود دارند، این به آن معناست که اینان به اصول قوانین خودپشت پا زده اند.))

یهودیان به منظور به کرسی نشاندن خواسته های نامشروع خود نه تنها واقعیات زندگی ملتها، بلکه مبدا تاریخی آنان را نیز مورد دستبرد قرار می دهند و جالبست که به این شیوه های رذیلانه و راهزانه تاریخی خود نیز مباحات و افتخار می کنند!

ابوریحان بیرونی (۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی) فیلسوف، منجم، ریاضی دان و دانشمند بزرگ ایرانی در اثرگر انقدر خود «آثار الباقیه»، که بنام قابوس بن وشمگیر تألیف نموده، نمونه ای از جعل تاریخی یهودیان را چنین نقل می کند: ((یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند، یهود می گویندکه آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته ۳۴۴۴ سال است و نصاری می گویند ۵۱۸۰ سال است و بدین سبب یهودیان از زمان کاستندکه تاخروج عیسی در میانه چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمرعالم است، واقع شود و با زمانی که انبیاء به ولایت عیسی از بتول عزرا مزدگانی دادند مخالف شود.)) (۳۰)

ژاله پیر نظر در مقدمه ((جنگ بین الملل دوم و جامعه ی یهود در ایران)) می نویسد: ((قرن بیستم قرنی بوده است بسیار پرتلاطم و پر تحول هم در سطح جهانی و هم در ایران ما. دوجنگ بین الملل در این قرن، ایران بی طرف را به هر حال در مدار تخریب و آتش و خون خود کشاند. دو انقلاب تاریخ ساز (مشروطه در دهه

اول و اسلامی در دهه آخر) در این قرن سمت و سوی نوین به این کشور باستانی داده است. حوادث سیاسی و فرهنگی، بلایای طبیعی، جنگهای داخلی و خارجی، همه گونه و بی شمار بر آن رفته و در همه آنان، چه در قحطی و چه در فراوانی، یهودی ایرانی با سایرین هم سرنوشت بوده است. ولی هیچ گاه {خودی} و محرم و پذیرفته و هم صف محسوب نشده است. همواره بیگانه بوده، غیر خودی و مورد تبعیض.

در سالهای پیش از مشروطه، یهودی ایرانی بمانند سایر اقلیتهای مذهبی « اهل ذمه» شناخته می شد و تنها با پرداخت مالیات جزیه و در حمایت اسلام حق زیست داشت. به خاطر غیر شیعه بودنش «نجس» بود و ممنوع التماس - ولو اینکه پول او حلال بود و واجب التماس! یهودی بمانند اکثریت مردم این آب و خاک در لایه های زیرین هرم قدرت اجتماعی قرار داشت [خاندان قوام شیرازی، علم، هویدا، میرزا ابوالحسن شیرازی میانجی عهد نامه های ننگین گلستان و ترکمن چای، و... ج - پ]. از هیچ حقوقی بر خوردار نبود و هیچ صدایی نداشت. شاید بی صداتر و مظلوم تر از او زن او بود که به راستی ذره ناچیزی بود که هیچ به حساب نیامد. شرح حال زن یهودی در ابتدای این قرن و تحت حکومت قاجارها «یکی داستان است پر آب چشم» و ما در اینجا به آن نمی پردازیم.)) (۳۱)

بطوریکه می بینیم، تاریخنگاری یهودیان بر «مظلوم نمایی کاذب» و اتهام زنی به ایرانیان شریف و آزاده استوار است. و این مظلوم نمایی کاذب و دروغین در سایه پشتوانه نیرومند تبلیغاتی آن، بر افکار عمومی جهان، بویژه آنان که چون ما ایرانیان حافظه تاریخی ندارند و اگر هم دارند، از پدران خود نمی پرسند تا بدانان آگاهی بیشتری بدهند، به شدت موثر بوده است.

تاریخ جهان باستان (ایران، روم، یونان و غیره) سرشار است از داستانهای هجوم صحرا نشینان و بیابانگردان به شهرنشینان، جنگ و مهاجرت و اسارت و دربردی اقوام و مللی که در مناطق مختلف زمین می زیسته اند. بویژه تاریخ سر زمین ما که دلیل قرار گرفتن این خاک زرخیز بر شاهراه آسیا به اروپا و موقعیت سوق الجیشی خود مرتباً مورد تاخت و تاز قبایل بیابانگرد و عاری از تمدن بوده و اگر آنرا باز گشاییم، از لابلای اوراق و صفحاتش خون بی گناهان و جان باختگان این گونه تجاوزات فواره می زند و زبانه های آتش خشم عدالت گستران بد قواره و خون آشام شعله میکشد.

ولی هیچ قوم و ملتی به سان یهودیان (به غیر از سلطنت طلبان شاه الهی ایران که تاریخ ۲۵۰۰ ساله حکومتگران وابسته به الیگارشی یهود ایران و سازمان مخوف فراماسونری را مایه مباهات و افتخار خود می دانند و ناسیونالیستهای کوتاه فکری که به تبعیت از هم پیمانان صهیونیست و مشوران یهودی خود، حمله عربهای تازی، در هزار و چهارصد سال پیش از این را به پرچم مظلوم نمایی خود مبدل نموده و پس از گذشت ۱۴ قرن از آن تهاجم نامیمون و ویرانگر، گناه عقب ماندگی کشور و نکبت ایرانیان را به گردن تازیان میاندازند تا دامن شاهان بی لیاقت و سیاستمداران خود فروخته و فراماسون و خود را از چنگال ملتی پرسنده و حق طلب برهاندند.)، حوادث و وقایع تاریخی را به پرچم مظلومیت تاریخی خود مبدل نموده اند. مظلوم نمایی چندش آور و سراپا دروغ یهودیان، از آغاز، با تحریف و اغراق های بزرگ و حیرت انگیز آمیخته است، تا بدان حد که میتوان گفت تاریخ هیچ قوم و ملتی به این وسعت با دروغ های بزرگ و آگاهانه نوشته نشده است.

نخستین مظلومیت تاریخی یهودیان از مصر آغاز می شود. دوران اسارتی چندین و چند صد ساله، از آن زمان که یعقوب (اسرائیل) و فرزندانش به طمع تصاحب مصر و چنگ انداختن بر جلگه های حاصل خیز نیل، خاک کنعان را ترک گفتند تا شورش موسی بر علیه فرعون که به مهاجرت قوم به اصطلاح برگزیده به سرزمین موعود انجامید. دومین مظلومیت تاریخی یهودان، کم شدن اسباط ده گانه بنی اسرائیل است که در حقیقت قربانی توطئه خود یهودیان شدند و ما در فرصتهای بعدی به تشریح آن خواهیم پرداخت. مظلومیت های دیگر تاریخیشان عبارتند از: حمله پادشاه آشوریان، که طی همین حملات اسباط ده گانه با اصطلاح کم شدند و ماجرای تبعید شدنشان به بابل، که بگفته تاریخ نویسان کم حافظه یهود و قلم بدستان مزدور به ظاهر ایرانی ای که در راه منافع حکومت پنهان یهود، حتی نوشته های کتاب مقدس را نیز تحریف و تکذیب می کنند، يك دوران اسارت هفتادساله را در پی داشت. در حالیکه این دوران کمتر از هفتاد سال، دوران آسایش، راحتی، پیشرفت و ربا خواری یهودیان و تشکیل الیگارشی یهود در بابل بوده است.

به گوشه ای از بردگی رهبران و برگزیدگان قوم یهود، به نقل از کتاب مقدس توجه کنید!.

((و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین پادشاه یهودا واقع شد که او بل مروك پادشاه بابل در سالیکه پادشاه شد سر یهوایکین پادشاه یهودا را از زندان بر افراشت. و با او سخنان دلآویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسی های سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت. و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد. و برای معیشت او وظیفه ی دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.)) (۳۲)

ولی چون نیک بنگری، در تاریخ نوشته شده توسط تاریخ نگاران یهود، سرگذشت تاریخی آنان پس از خروج از مصر، سرگذشتی توأم با اسارت، بدبختی، نکبت و آزار و ناله است. این تلخ کامی و سیاه روزی، تاگشوده شدن دروازه های بابل بدست کوروش کبیر و سربازان پارسی و مادی ادامه دارد.

داستان آوارگی تاریخی یهودیان از سرزمین موعود (فلسطین)، سرزمینی که از سده های نخست میلادی در جستجوی طلا این خدای زمینی قوم یهود، داوطلبانه آنرا ترک گفتند و قریب به ۲۰۰۰ سال کمترین تمایلی به بازگشت و استقرار

در آن را نداشتند، بزرگترین سوژه مظلومیت آنهاست. سوژه ای که در قرون اخیر آنرا بیشتر زیرنظره بین گذاشتند و هر روز که گذشت، بزرگ نمائی نرّه بینش را به شیوه ای صهیونیستی بیشتر و بیشتر نمودند. چراکه تصمیم داشتند سازمان نژادپرستانه و ضد بشری صهیونیسم را تشکیل دهند تا به عنوان مغز گنبدیده دولت پنهان یهود، سرمایه داری و امپریالیسم بر جهان معاصر فرمانروایی کنند. در اثر چنین نیازی بود که رهبران قوم یهود، ناگهان از خوابی چند هزار ساله بیدار شدند و به یاد سرزمین موعود و قدمت صهیون افتادند.

پروفسور نورمن بنت ویچ Norman Bentwich یکی از صهیونیستهای انگلیس که بیشتر اوقات عمرش را در بریتانیای کبیر، یعنی ستاد فرماندهی دولت پنهان یهود در دوران استعمارکهن بسر آورده، مطالب زیادی را در باره فلسطین نگاشته است. او نیز چون دیگر همفکران خود که خارج از سرزمین های اشغالی بسر میبرند و به هیچ عنوان حاضر به ترک محل اقامت خود نیستند و ترجیح میدهند در مراکز بزرگ مالی جهان به توطئه گری بپردازند و سرنوشت دیگر خلقهای جهان را در راه اهداف شیطنانی خود ببازی بگیرند، هرگز حاضر به ترک انگلیس و مهاجرت به اسرائیل نشد. او در باره صهیونیسم، شومترین، نژادپرستانه ترین و ضد بشری ترین اندیشه ی تاریخ بشری، می نویسد: ((صهیونیسم همانقدر قدیم است که اسارت ملت یهود، آنگاه که نبوکدنصر، هیکل را به ویرانی کشید.)) (۳۳)

ادعایی که فورا مورد اعتراض تاریخ نویسان و محققین غیر صهیونیست قرار می گیرد و آنان را و او می دارد تا با قرآنی مجدد از تاریخ جهان، این ادعای کذب و بدور از حقیقت را به او و دیگر اندیشه پرداز دروغ گو و کم حافظه یهود که سیاه بر روی سفید می آورند، گوشزد نمایند.

((اگر بنا باشد که منطق مؤلفان صهیونیست را بپذیریم باید تاریخ ظهور صهیونیسم را دو قرن دیگر و به زمانی عقب ببریم که اسرائیل یعنی بخشی از قلمرو سلیمان (که بخش دیگر آن یهودیه بود) مورد حمله سارگن دوم پادشاه آشور واقع شد (قرن هشتم پیش از میلاد) و هزاران اسرائیلی برای اقامت در آشور از زادگاه خویش رانده شدند، چنانکه شیوه کار فاتحان آن روزگار بود. باید در نظر داشت که اسرائیلیها بطور عمده به کشاورزی و داد و ستد اشتغال داشتند. اسرائیل با فنیقیه و سوریه داد و ستد وسیع داشت و چون بر سر راه آسیا و بین النهرین و مصر واقع بود به بازرگانی گرانیده و شهر نشینی در آن رونق یافته بود، حال آنکه یهودیه... به صورت سر زمین شبانان تهیدست و محافظه کار باقی مانده بود.)) (۳۴)

این گزافه گویی ها و دروغ های شرم آوردر مورد مظلومیت و آوارگی قوم باصطلاح برگزیده و قدمت صهیونیسم، این اندیشه نژاد پرستانه و ضدبشری، در حالی بر زبان رانده می شود که بنا به شهادت تاریخ، پس از سقوط حکومت بابل و گشوده شدن دروازه های برنجین آن بدست کورش کبیر و سربازان پارسی و مادی، رهبران جامعه یهود طلایی ترین فرصت های ممکنه را بدست آوردند و بر احتی می توانستند ضمن مهاجرت به سرزمین فلسطین حکومت دلخواه خود را تشکیل دهند. کورش کبیر نه تنها ناجی قوم یهود از اسارت هفتاد ساله بابل بود، بلکه بنا به نوشته تورات و کتاب مقدس، مسیح و برگزیده یهوه بود.

مسیح و نجات دهنده ای که پس از سالها با این هدف برانگیخته شده بود تا بابل را بکوبد و انتقام قوم باصطلاح برگزیده یهوه را از پادشاهان ستمکار بابل بگیرد. ستمکاران و غارتگرانی که در گذشته ای نه چندان دور، از جانب یهوه صباوت برانگیخته شده بودند تا به خاطر ناسپاسی و غدر قوم برگزیده با خدای خود، دروازه های اورشلیم را درهم بکوبند و غدر کنندگان را برای مدتی نامعلوم به اسارت ببرند.

((خداوند بمسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشود چنین میگوید. که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت، و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید. و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده ام خدای اسرائیل می باشم... من او را بعدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت، شهر مرا بنا کرده اسیرانم را آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه، یهوه صباوت اینرا میگوید. خداوند چنین می گوید حاصل مصر و تجارت حبشه و اهل سبا که مردان بلند قد می باشند نزد تو عبور نموده از آن تو خواهند بود، و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده خواهند گفت البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی... اما اسرائیل بنجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الابد خجل و رسوا نخواهند گردید.)) (۳۵)

نجات جاودانی و سربلندی و افتخار همیشگی برای قوم باصطلاح برگزیده! این است پیام یهوه برای قوم برتر و رسالت مسیح و برگزیده شکست ناپذیرش، کورش کبیر سر دودمان سلسله هخامنشیان و بنیان گذار امپراطوری پارس! پادشاهی که ما ایرانیان او را به آزاد اندیشی و بزرگ منشی می شناسیم. پادشاهی که در تاریخ از او به عنوان نجات دهنده ملتها و خدایان آنها یاد شده است! در حالیکه یهوه از او چهره ای چون دیگر فاتحان و ستمگران تاریخ ترسیم می کند و به ما می آموزد که آن دادگستر نیز دست کمی از چنگیز خان مغول و سلطان محمود غزنوی نداشته است! فاتح و ستمگری که چون دیگر ستمگران تاریخ بر دست و پای مغلوب شدگان زنجیر می اندازد و اسیران را به کرنش در برابر خود و او می دارد تا چون یهوه، خدای اسرائیل سجده اش نمایند و با کرنش های توام با ترس و وحشت خود، روح حقیرش را التیام بخشند.

اما چه شد که پس از فتح بابل و هموار شدن راه تجارت مصر و حبشه و سبا، اسرائیل به نجات جاودانی نرسید و قوم در راه آباد نمودن خانه خدای خود، همچنان سرافکنده و رسوا باقی ماند؟ بنا به چه دلایلی خانه خدای یهود آباد نشد و قوم نجات یافته از اسارت نبوکد نصر و بابل، به سرزمین مقدس، سرزمینی که به یعقوب و ابراهیم و موسی و داوود وعده داده شده بود و در کوهساران و دشتهای پهناور چشمه های شیرو عسل جاری بود، برنگشتند؟ مگر کورش کبیر به وعده های خود جامه ی عمل نپوشانید و پیمانی را که با یهوه صباوت بسته بود، بدست فراموشی سپرد؟ به هیچ عنوان! کورش پیمان شکنی نکرد و به تمام وعده هایش جامه عمل پوشانید. او نه تنها اموال غارت شده توسط نبوکد نصر را به رهبران قوم یهود باز گردانید، بلکه مبالغ هنگفتی نیز از خزانه کشور پهناور پارس بدانان بخشید تا خانه خدای خود را آباد نمایند و رونق گذشته ی فلسطین را بدان باز گردانند. این قوم باصطلاح برگزیده بودند که دروغ می گفتند و برای چندین هزارمین بار با خدای خود غدر می ورزیدند. آنها ویرانی خانه خدا و عدم استقلال سرزمین موعود را بیشتر دوست می داشتند! زیرا ویرانی هیکل سلیمان و آوارگی خود خواسته ی قوم باصطلاح برگزیده، دکان دو نبشی بود برای مظلوم نمایی و اخاذی از پادشاهان و فرمانروایان ممالک و کشورهای روی زمین!

تا آنجا که از شواهد و قرائن تاریخی بویژه کتاب مقدس برمی آید، کورش پس از گشودن دروازه های بابل و صدور منشور آزادی ملل و ادیان در آن شهر، نه تنها کلیه اموالی را که نبوکد نصر (بخت النصر) از اورشلیم و خانه خدا به غارت برده بود، در اختیار نمایندگان و رهبران جامعه یهود قرارداد، بلکه هزینه ساخت و پرداخت خانه ی خدا در اورشلیم را نیز از خزانه ی مملکت پرداخت نمود و به نمایندگان و والیان خود در حوزه ی دجله و فرات دستور داد تا علاوه بر هزینه ی سفره ی رهبران و لایوان مذهبی، همه ی مایحتاج متولیان و تعمیر کنندگان خانه ی خدا را نیز در اختیار نماینده یهودیان و رسولان برگزیده ی یهوه قرار دهند.

((و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکد نصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد. و کورش پادشاه فارس آنها را از دست مترات خزانه دار خود بیرون آورده و به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. و عدد آنها اینست سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد. و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهارصد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانیکه از بابل باورشیلیم میرفتند برد.)) (۳۶)

آیا این کمک پادشاه پارس از دروازه های پاسارگاد و شوش و بابل بیرون رفت؟ به جرأت میتوان بر این مدعا پای فشرده و با صراحت گفت که نه! زیرا بگفته هامان « داستان پوریم » وزیر قدرتمند و خردمند هخامنشیان که در دام توطئه رهبران جامعه یهود گرفتار آمد و به همراه هشتاد هزار نفر ایرانی پاک نهاد و ده پسر برومندش، در خاک و خون غلطید، کمکهای پادشاه، روز روشن از دروازه های شوش خارج و شبانگاه که خورشید در دریاچه مغرب نهران شد و زمین پلاس قیرگون شب را بر سرکشید تا دمی بیاساید، به شوش باز میگشت!

این بذل و بخشش های شاهانه مجددا در دوران حکومت داریوش کبیر هخامنشی نیز که با کمک رهبران جامعه یهود و معجزه ی ماچه مادیانی آماده جفت گیری به قدرت رسیده و بر اورنگ جم تکیه زده و تاج کیان را بر سر گذاشته بود، تکرار شد.

((و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایند، از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خراج باین مردمان بلاتأخیر داده شود تا معطل نباشند. و مایحتاج ایشان را از گاو و قوچها و بره ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانیکه در اورشلیم هستند روز بروز بایشان بی کم و زیاد داده شود. تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او بسبب این عمل مزبله بشود. و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است هر پادشاه یا قومرا که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی اینخانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد، من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلاتأخیر کرده شود.)) (۳۷)

با وجود چنین پادشاهی و چنین فرمانی، که از آن بوی خون و مرگ استشمام میشود، این سؤال مطرح میشود که چرا خانه ی خدای یهود که خرابییش باعث سرشکستگی و عذاب دائمی یهودیان و رهبران جامعه ی یهود و دولت پنهانشان میگردد، مرمت نشد و آباد نگردید؟ چرائی این راز بر کسی معلوم نیست و همچون دیگر اسرار صهیونیستها در هاله ای از ابهام باقی مانده است! وقتی پادشاهی چون داریوش کبیر چنین فرمان شدیدی صادر می کند و حتی برای دار زدن و مصلوب نمودن مخالفین هم از تیرهای خانه های خودشان مایه می گذارد، چه کسی یا کسانی قدرت سرپیچی و تمرد از اجرای فرمانی وی را دارند؟ بدون شك رهبران جامعه یهود ایران و بابل که حکومتگران واقعی ایران زمین هستند و با قدرت یهوه، پادشاهان را بر اریکه قدرت و فرمانروایی می نشانند! اگر چنین نیست و مدعای ما پایه و اساسی ندارد، چرا عدم اجرای فرمان داریوش کبیر از چشمان تیزبین چشم و گوشهای پادشاه نیز که در هر کوی و برزن حضور داشتند، مخفی می ماند و گزارش به پادشاه نمی رسد؟

البته صهیونیستها بخوبی دلایل این تمرد و نافرمانی آشکار را میدانند و بر این امر وقوف کامل دارند، چون از پدرانشان پرسیده اند. و پدرانشان برای آنها توضیح داده اند که پادشاه پارس برگزیده یهوه بوده و آنان به آن پولهها و کمکهای پادشاه پارس برای انجام کارهای مهمتری در ایران و در خاک امپراطوری پارس نیاز مبرم داشته اند! توطئه به قدرت رسانیدن

داریوش، سرکوب طرفداران گنومات یا بردبای دروغگو، صدارت مرده خای و نشاندن استریه جای ملکه بزرگ پارس وشتی، با دست خالی و کیسه تهی مگر امکان پذیر بوده است؟ از چه راه و طریقی می شد خشایار شاه را وادار نمود تا بابل را خراب کند و انتقام قوم ناسپاس و نمک نشناس یهود را از مردم بیگناه و شهر بابل که چون خاری در چشمان رهبران جامعه ی یهود میخلید، بگیرد؟ روسای هفت قبیله حکومتگر پارس و ماد که پادشاه بزرگ پارس را بر می گزیدند و شاه از جانب آنان فرمان قتل عام و چپاول صادر می کرد، چوب سفید که نبودند! می بایست سبیل آنان را چرب نمود تا دست ناپاک پادشاه بزرگ پارس را برای خیانت به وطن و کشتار میهن پرستان باز گذارند! جغد شومی چون مموکان و دیگران (کتاب پوریم) بدون دریافت سکه های طلا، آیاحاضر به همکاری و همگامی با رهبران جامعه یهود پارس و بابل و دولت پنهان یهود بودند؟ شرکت در آن توطئه بزرگی که به برکناری وشتی ملکه پارس، اعدام وزیر مقتدر و وطن پرستی چون هامان و قتل عام هشتاد هزار نفر ایرانی انجامید، بدون هزینه و سرمایه گذاری سخاوتمندانه غیرممکن بود!

رهبران توطئه گر و ضد ایرانی جامعه یهود و پاسداران جان برکف دولت پنهان آنان، که در رویاهای خاکستری و شیطانی خود، نابودی ایران و فلاکت ایرانیان را به تصویر می کشیدند، هر شبانگاه در کنار طلاهای اهدایی پادشاه بزرگ و یهودی نواز پارس زانو بر زمین و پیشانی بر خاک می گذاشتند و ذوق زده می خواندند که مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه است.

همانطور که گفتیم، همین بذل و بخشش شاهانه و کلاهبرداری و سودجویی رهبران جامعه یهود ایران و بابل در زمان حکومت داریوش بزرگ هخامنشی نیز تکرار گردید! در این دوران، دانیال نبی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل و فرمانروای دولت پنهان یهود که مقبره اش در شوش و در کنار آثار باقی مانده از دوران پر اقتدار هخامنشیان، جزو افتخارات ایران باستان و مفاخر تاریخی ما ایرانیان بی خبر و بدون حافظه ی تاریخی محسوب می شود، در دستگاه پر عظمت هخامنشیان نه تنها سمت صدارت داشت بلکه از محرمان و نزدیکان خاص پادشاه محسوب میشد. قدرت و نفوذ دانیال، در دربار داریوش به حدی بود که پادشاه بزرگ پارس برای آسودگی خاطر مبارک ایشان، درباریان و دولتمردان ایرانی را که نمایندگان اشرافیت پارس و ماد بودند، به تحریک حضرتشان که مقدرات امپراطوری پارس را در چنگ گرفته و از خاصان پادشاه بزرگ محسوب می شدند، به چاه شیران می انداخت تا طعمه شیران درنده شوند. ((و داریوش مادی درحالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت. و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری بیادشاه نرسد. پس این دانیال بر سائر وزراء و والیان تقوی جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.)) (۳۸)

دانیال، رهبر و پادشاه دولت پنهان یهود در بارگاه فلک مقدار داریوش، به جای نجات قومی که بگفته تاریخ نویسان یهود مورد آزار و اذیت ایرانیان بی فرهنگ و سودجو قرار می گرفتند و کوچاندن آنان بسوی سرزمین موعود و آباد ساختن خانه ی خدای اسرائیل که کماکان چون ویرانه ای متروک بر جای مانده بود، به مسائل حیاتی تری می اندیشید! توسعه و گسترش دولت پنهان یهود و تحکیم پایه های قدرت سراسر جنایت آمیزان در سرزمین ثروتمند و پر برکت پارس. توجه او و دیگر رهبران جامعه یهود ایران و بابل به این نکته معطوف بود که ایران و امپراطوری پارس را در چنگال مخوف و خون چکان خود نگاه دارند و با سوء استفاده از ثروت بیکران امپراطوری و قائمه شمشیر هخامنشیان بر ملل و اقوام دیگری که در گستره امپراطوری پارس زندگی می نمودند، فرمان برانند. آنان به چیزی کمتر و ناچیزتر از این نمی اندیشیدند. امپراطوری پارس از چین تا مصر گسترش داشت. با قدرتی زوال ناپذیر، ثروتی بیکران، دشتهایی وسیع و معادنی غنی و تمام نشدنی. که چشم جهانیان را بخود خیره نموده بود، در حالیکه سرزمین موعود و مرکز آن اورشلیم، ریگی کوچک و غیرقابل رؤیت بود در گوشه ای از این کشور بزرگ و پهناور!

نبی برگزیده یهوه، حاضر به از دست دادن امپراطوری پارس نبود و قصد نداشت از زندگی آسوده و راحتی دست بشوید که در دربار هخامنشیان نصبش شده بود. در دربار پر قدرت و پر جلال و جبروت هخامنشیان، زر و زور وجود داشت و اگر تزویر نبی برگزیده و دیگر رهبران جامعه یهود ایران و بابل نیز کارگر می افتاد و جایی در کنار این دو رکن اساسی باز می نمود، امپراطوری پارس در چنگشان بود. این پیروزی و موفقیت شایان توجه به معنی حکومت مستقیم و بدون واسطه بر نیمی از جهان آن روزگاران محسوب می شد.

بر این پایه و اساس نبی برگزیده یهوه، بجای وقت تلف کردن و اندیشیدن به اسرائیل بی آب و علف و هیکل ویران شده ی سلیمان، که جعدان در پناهش آرام و قرار می گرفتند، تلاشی پیگیر را آغاز نمود تا با از میدان بدر کردن دیگر رقیبان، بر مسند رییس الوزرای امپراطوری پارس تکیه زند و پس از پادشاه بزرگ پارس در مرتبه دوم قدرت قرار گیرد. با این حساب در اندیشه ی کشف توطئه دیگر وزراء و درباریان هخامنشی افتاد تا ضمن تکمیل نمودن مثلث زور و زر و تزویر، جشن خونی برپای دارد و پایه های حکومت پنهان یهود را مستحکمتر نماید!

خدای خود را به یاری طلبید و آنگاه که خدا را باخویش همگام و همصدا دید قدم در راه گذاشت. خداوند یهود، یعنی یهوه صباپوت، با او و دیگر رهبران جامعه یهود بود. پس از در افتادن دانیال، به چاه شیران به فرمان داریوش، صحیح و سالم بیرون آمد. چون فرشته خداوند دهان شیران را بسته بود تا او را نخورند و به وجود ذی وجودش آسیبی نرسانند. درنگ جایز نبود. او سعایت کنندگان را با خانواده و ایل و تبارشان روانه چاه شیران کرد تا طعمه شیران درنده و گرسنه

ای شوند که پادشاه بزرگ پارس « خرس دست آموز تیمور بختیار رئیس سلاطین شاهنشاه آریامهر » به منظور کیفر دادن مخالفان و دشمنان خود به حساب ملت و خزانه مملکت پارس، در کاخ سلطنتی نگاهداری می کرد!.

((و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشانرا با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده همه استخوانهای ایشانرا خورد کردند.)) (۳۹)

ناگفته پیداست که پس از این واقعه شوم و انتقام گیری مشمئز کننده، دختران کشته شدگان، روانه حرمسرای شاه و صدر اعظم می شوند تا گرما بخش کلبه بی رونق ز الوهای خونآشامی گردند که نظام چپاولگرانه و زندگی انگلی خود را بر شانه های برهنه زحمتکشان ایران زمین بنا نموده بودند و در زندان بزرگی بنام ایران به هر جنابیتی و خیانتی دست می یازیدند و از انجام هیچ ستمی در حق محرومان و زحمتکشان ایران رویگردان نبودند! دلیل این مدعا، آنست که در کتاب مقدس اشاره ای به سرنوشت دختران قربانیان نمی شود و آنها در کنار سایر افراد خانواده خود که شامل پدران، مادران و پسران بودند، به چاه شیران انداخته نمی شوند.

زمان گذشت و دوران اقتدار مرده خای و استرملکه ی مقتدر هخامنشی فرا رسید. دو شخصیتی که مقبره شان در شهر همدان، مانند آرامگاه دانیال در شوش، از مفاخر فرهنگی ما و یادگار دورانی رونق امپراطوری پارس است! آن دو نیز بجای بازگرداندن قوم به سرزمین موعود و آباد کردن خانه خدا، ب فکر تثبیت و تحکیم قدرت حکومت پنهان یهود و در چنگ گرفتن امپراطوری پارس افتادند. تنها مسئله ای که اندیشه توطئه گران را به خود مشغول نمی داشت و خاطر توطئه گریشان را مشوش نمی کرد، خانه ی خدا یهود، ویرانی هیکل سلیمان و نابسامانی فلسطین و آوارگی قوم برگزیده ی خداوند بود!

آندو برای رسیدن به مقصود و از میان برداشتن مخالفین خود که وطن پرستان پاری و ایرانیان آزاده بودند، با طرح توطئه ای رذیلانه قدرت را در دست گرفتند و آنگاه که پادشاه (اردشیر دوم که از جانب مورخین و تاریخ نگاران یهود به بهمن یعنی اندیشه نیک ملقب گردیده) سست عنصر و خود فروخته را با خود همراه دیدند، با قساوت قلب فرمان قتل عام ایرانیان را صادر نمودند و بگواهی کتاب مقدس بفاصله سه روز بیش از هشتاد هزار نفر (جشن پوریم) از آنان را به دیار عدم فرستادند و با ارسال نامه ها، از یهودیان سراسر جهان خواستند تا هر ساله این روز نامقدس را جشن بگیرند و جاودانگی آنها را آیندگان توصیه کنند!

ملکه پارس!، این عروس نا زیبای بنی اسرائیل به منظور فریفتن پادشاه و وادار نمودن وی به کشتن هامان و قتل عام ایرانیان، از تعصب کور و غیرت ناموسی پادشاه بی خرد پارس سود جست و وقیحانه ادعا نمود که وزیر خردگرای هخامنشیان قصد تجاوز به وی را داشته است!

چرا به جای این اقدام خیانت بار و جنایتکارانه، ملکه بزرگ پارس و صدراعظم قدرتمند هخامنشیان (مرده خای) به فکر آباد کردن خانه ی خدای یهود که خرابیش از زمان ویران شدن هیکل سلیمان بدست نبوکد نصر (بخت النصر) تا آن زمان، جسم و روح یهودیان پراکنده در سراسر جهان را مثل خوره می خورد، نیفتادند؟

به عقیده ما، بنا به همان دلایل پیش گفته که لازم است مورد توجه و دقت فرزندان ایران زمین قرار گیرد! باشد که آگاهانه و خردمندانه گام بردارند و با هوشیاری و فداکاری به سیطره ی حکومت چند هزار ساله ی یهود و عوامل صهیونیست - ماسونیک و آنوسی های بیشرم شان بر ایران پایان دهند.

وظیفه ایرانیان شرافتمند و پاک نهاد است که با هدف روشن شدن قضایا و شناخت بیشتر دشمنان ایران زمین، از پدران خود بپرسند و حافظه تاریخی خود را به کمک متون تاریخی و مطالعه ی ارنیه های به ثبت رسیده نیاکامان باز یابند. گوشه های تاریک و در غبار ره گم شده ی تاریخ کشورمان را باید گشود و بر آنها روشنی افکند. با این فداکاری و تلاش همه جانبه در خواهیم یافت که دلبستگی یهودیان به سرزمین پارس و حرکت مداوم آنان به دنبال سپاهیان کشورگشای پارسی، علاوه بر زراندوزی و چپاول ملل مغلوب دلایل دیگری نیز در پی داشته است. هدفی که بلعیدن ایران و قبضه نمودن قدرت سیاسی - اقتصادی آن در دست رهبران جامعه یهود و فرمانروایان دولت پنهان یهود را در پی داشته است. سیاست انیرانی و خانانان ای که از سپیده دم گشوده شدن دروازه های بابل تا کنون ادامه دارد و از پی قرنها متوالی زادگاه ما را به گورستان عزیزانمان بدل نموده است.

آنگاه که حافظه تاریخی خود را باز یابیم و در پناه تعالیم انسانی و بشردوستانه کردار نیک - پندار نیک - رفتار نیک و آموزه های برابری طلبانه ی مزدک بامدادان به آبادانی ایران و پراکندن بذر دوستی و عشق در بین ملل محروم جهان همت گماریم، سر آغاز تولد دوباره ما و درخشش نام ایران زمین برگستره کره ی خاکبست! نباید فراموش کرد که نجات ما در گرو بازیافتن خویشتن و پایان دادن به سیطره اقتصادی - سیاسی و مذهبی بیگانگان عاری از تمدن و غارتگریست که ویرانی ایران و نابودی ما را قرنها پیش از این سر لوحه ی فعالیت های خانانان و دشمنان ی خود قرار داده اند!

((علی رغم تمایل پارسیان به بازگشت یهود به فلسطین، مهاجرت یهودیان از فلسطین در دوره تسلط پارسها همچنان ادامه یافت. سوداگران یهودی، همراه با همکیشان وابسته خود به عنوان « اردو بازارچی » در پی سپاه ایران روان می شدند و در سرزمین های متصرفی اقامت میگزیدند.)) (۴۰)

متذکر شدیم که هدف این نوشتار، گشودن راهیست به سوی توجه به تاریخ کشورمان بمنظور باز یافتن حافظه‌ی تاریخی خود! دلایل و براین بکار گرفته شده، همه‌ی تاریخ نیست و نباید به مطالعه‌ی آن اکتفا نمود و بقیه‌ی یاد و آره‌های نیاکامان را از نظر دور داشت و مراجعه‌ی به آنها را بدست فراموشی سپرد.

یهودیان دوران طلایی دیگری مانند زمان اقتدار یوسف ناسی در دربار سلطان سلیم دوم (هم عصر شاه طهماسب اول صفوی) پادشاه مقتدر عثمانی را نیز پشت سر گذاشتند و به فکر بازگشت به سرزمین فلسطین و آبادکردن خانه‌ی خدای خود نیفتادند! در این دوران سرزمین فلسطین، (ارض موعود) جزء خاک عثمانی و از متصرفات سلطان سلیم محسوب می‌شد. بنا بر این در صورت درخواست رهبران جامعه یهود، با توجه به نفوذ و قدرت یوسف ناسی در دربار سلطان سلیم بر احوال می‌توانست استقلال خود را بدست بیاورد و چون کشوری مستقل به حیات خود ادامه دهد!

یوسف ناسی Joseph Nasi (۱۵۲۴-۱۵۷۹ میلادی) در یک خانواده انوسی در پرتغال متولد شد. عنوان «ناسی» نشانه وابستگی او به الیگارشی یهود و خاندان «شاهزادگان داودی» است. (رهبران جامعه یهود، یا شاهزادگان داودی خود را بازماندگان و فرزندان داوود، پادشاه خوش آواز یهود می‌دانند). پدرش ساموئل ناسی پزشک دربار پرتغال بود. وی بنا بمصلحت و با اشاره‌ی رهبران جامعه‌ی یهود، مسیحی شد و نام اگستینو میکاس را بر خود نهاد. خواهرش گراسیا ناسی (عمه یوسف ناسی) همسر فرانسیسکو مندس بود، که تاجر ثروتمند و سرشناس ادویه و سنگهای قیمتی در لیسبون پرتغال و آنتورپ محسوب می‌شد.

یوسف ناسی که پیشتر خوامیکاس نام داشت در سال ۱۵۳۷، در حالیکه بیش از ۱۳ سال نداشت، به همراه عمه اش به بندر آنتورپ رفت و در مؤسسه تجاری و صرافی دیوگو مندس به کار پرداخت. وی پس از مدتی با دختر عمه خود «گراسیا» ازدواج کرد. عمه اش گراسیا نیز در آنتورپ و مجامع درباری و اشرافی جنوب اروپا شهرت فراوانی بدست آورد و پایش به محافل و مجالس آنان باز شد. دیوگو مندس (شوهر خواهر گراسیا) در سال ۱۵۴۲ در گذشت. پس از مرگ این یهودی ثروتمند، اداره‌ی تجارتخانه و صرافی وی در آنتورپ به دست گراسیا افتاد. پس از استقرار گراسیا در ایتالیا، اداره‌ی تجارتخانه و صرافی وی که از شوهر خواهرش به ارث برده بود، به یوسف ناسی برادر زاده و دامادش سپرده شد. در این دوران یوسف با کارل پنجم، امپراتور روم و ماکزیمیلیان امپراتور بعدی و ولیعهد هلند روابط خوبی داشت. او در سال ۱۵۴۷ به فرانسه مسافرت کرد. در این سفر مورد توجه و تقدیر فرانسوای اول پادشاه فرانسه قرار گرفت.

در سال ۱۵۵۳ گراسیا عازم عثمانی شد. سرزمینی که گراسیا، بدستور رهبران جوامع یهود و دولت پنهانشان، تا پایان عمر در آن ماندگار شد و پای از آن بیرون نگذاشت. او در قسطنطنیه پایتخت عثمانی، مورد توجه سلیمان قانونی، (۱۵۲۰ - ۱۵۶۶) سلطان عثمانی قرار گرفت. وی به اتکاء دوستی خود با سلطان، راه ورود برادر زاده اش را به دربار عثمانی هموار کرد. گراسیا زنی فتنه گر، شهر آشوب و خستگی ناپذیر بود که در راه تحقق آرمانهای رهبران جوامع یهود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید.

در سال ۱۵۵۴ یوسف ناسی وارد قسطنطنیه شد و بعنوان دستیار عمه توطئه‌گرش در تلاشهای مالی و سیاسی او سهیم شد و بکار پرداخت. او بزودی به دربار سلیمان قانونی راه یافت و به مقام مشاورت مالی سلطان برگزیده شد. موقعیت ممتاز و بی نظیری که بتدریج زمینه ساز مهاجرت یهودیان اسپانیا و پرتغال به عثمانی و اسقرارشان در شهرهای این کشور و بویژه در سالونیک گردید. شهری که بعدها با همیاری سازمان مخوف صهونیست - فراماسونری، پایگاه فعالیت‌های سیاسی پنهان ترکان جوان به رهبری کمال آتاتورک و رهبران ترکیه فعلی شد.

پس از مرگ سلیمان قانونی، در ماجرای رقابت سلیم و برادرش بایزید بمنظور تصاحب تاج و تخت عثمانی، یوسف ناسی جانب سلیم را گرفت و به وی در راه بدست گرفتن قدرت در عثمانی کمکهای شایان توجهی نمود. به پاس این خدمات بود که در زمره دوستان نزدیک سلطان سلیم دوم (۱۵۶۶-۱۵۷۴) قرار گرفت.

سلطان اسلام پناه عثمانی، به پاس خدمات توطئه‌گرانه ناسی، با دست و دل بازی تمام انحصار واردات شراب به عثمانی را به وی سپرد. این مرحمت ناچیز سلطان عثمانی سالیانه ۱۵۰۰۰ سکه طلا نصیب یوسف ناسی می‌کرد. یوسف ناسی در مدتی کوتاه ثروتی هنگفت انبوخت و به ثروتمندترین یهودی زمان خود بدل شد. این ثروت باد آورده زمینه‌ای فراهم نمود تا یوسف ناسی، که تا آن زمان تنها رهبری جامعه یهود را به عهده داشت، در رأس الیگارشی مالی یهود قرار گیرد.

نفوذ و قدرت یوسف ناسی در دربار سلطان هرزه و بیکاره‌ی عثمانی که سرانجام به علت افراط در باده‌گساری و شهوترانی لجام گسیخته در گذشت و جهان را با عدم وجود خود آسوده خاطر نمود، فوق العاده بود. «لرد کین راس» حمله عثمانی به جزایر ونیز را نتیجه تحریکات این یهودی نزولخوار پرتغالی می‌داند و می‌گوید که سلیم پیشنهاد ناسی مبنی بر حمله به ونیز را پذیرفت و در حالیکه از فرط مستی سر از پا نمی‌شناخت، او را در آغوش گرفت و بوی قول داد که در صورت پیروزی او را به سمت دوک جزیره ناکسوس و ۱۲ جزیره دیگر منصوب کند، که چنین شد. کمی پس از اشغال جزایر ونیز، ناسی سلطان بی اراده را به تصرف جزیره قبرس که بدلیل تولید فراوان پنبه، شکر و شراب معروف بود، تحریک کرد. قبرس اشغال شد. ولی با به قدرت رسیدن محمد سوکولی، وزیرمقتدر عثمانی که مردی صلح طلب بود و علاقه چندانی به کشور گشایی نداشت، ستاره بخت یوسف ناسی در دربار پادشاهان اسلام پناه عثمانی افول کرد.

باید از نخبگان یهود و آنانی که دم از قدیم بودن اندیشه صهیونیسم می زنند و وقیحانه ادعا می کنند که عمر این تکرار شونوینیستی و ضد بشری، به تاریخ ویران شدن هیکل سلیمان بدست نبوکد نصر (بخت النصر) پادشاه بابل می رسد، برسید، چرا یوسف ناسی، این یهودی زراندوز و توطئه گر بجای تحریک سلطان سلیم بمنظور اشغال و نیز، تقاضای آزادی و استقلال سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود را ننمود تا قوم باصطلاح برگزیده را از سرگردانی و آوارگی ابدی برهاند و هیکل ویران شده سلیمان را از ویرانی و انهدام؟!

سرزمین فلسطین در آن دوران جزء خاک عثمانی بود و اعطای استقلال به آن، برای سلطان عثمانی هیچ گونه هزینه و دردسری در برنداشت. سلطان می توانست با يك فرمان شفاهی استقلال آن و موجودیت کشور اسراییل را که بر پایی آن هزاران سال در رؤیاهای خاکستری یهودیان جلوه گری مینمود و روح اهریمنی رهبران صهیونیست آنان را می آزد اعلام و قوم باصطلاح برگزیده خداوند را از آوارگی تاریخی نجات بخشد.

می بینیم که در کلیه ی این دورانها، یهودیان و رهبران شونوینیست و نژادپرست آنان قدرت کافی برای استقرار در فلسطین و تشکیل دولت یهود را داشته اند. اما چرا اقدامی نکردند و گامی در این راه برنداشتند؟ چرا این فرصت های طلایی را از دست دادند و آوارگی تاریخی خود را تداوم بخشیدند؟

بگواهی تاریخ و اسناد و شواهد بر جای مانده، بنا به همان دلایل پیش گفته!

گفتیم که آنان قصد بازگشت به سرزمین موعود و استقرار در آن سرزمین نفرین شده را نداشته اند. دل سوختن و اشک تمساح ریختن برای سرزمین موعود از سوی رهبران جامعه یهود و اندیشه پردازان صهیونیست، تنها پرچی بود بمنظور مظلوم نمایی و فریبکاری بیش از حدشان در مجامع بین المللی و در پیشگاه انسانهایی که برآنان دل می سوزانیدند و ساده لوحانه و صادقانه فریب این توطئه گران حرفه ای و نژادپرست را می خوردند.

ما به اتکاء اسناد و شواهد تاریخی گفتیم، که رهبران قوم یهود را در هیچ برهه ای از زمان اندیشه وطن نبوده است. زیرا آنان را وطنی ثابت و معین نبوده و نیست. آنان در طول تاریخ زندگی سراسر توطئه و نیرنگ خود بدنبال خدای زمینشان روانه بوده و بمنظور دست یابی به این خدای قدرتمند و کارساز، دریاها، بیابانها و مرزهای آزاد و بسته کشورها را در نور دیده و در هر گوشه ای رحل اقامت افکنده اند. با این دلیل ساده و پیش پا افتاده که آنان را وطنی نیست! مگر خدای زمینی قوم، یعنی سرمایه و طلا وطن دارد؟ علاوه بر این، اگر نیک بنگریم و زندگی این قوم را مورد بررسی و غور قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که هر یهودی آواره و بی وطنی خود را نیمچه خدایی می داند که احتیاج به مکان ندارد. بنا بر این در حالیکه هیچ کجا وطن یهودیان نیست، همه جا وطن آنهاست!

بدین دلیل و برهان، یهودیان همه جهان را وطن خود می دانند، که از آغاز تاریخ بشریت، خدای بی عاطفه و بیرحم زمینشان، یعنی طلا، از چنین قانونی تبعیت کرده و میکند! سرمایه هیچگاه و در هیچ برهه ای از زمان وطن نداشته و در آینده نیز نخواهد داشت! زیرا این جرثومه فساد بدنبال سود و غارت بیشتر در حرکت است، و وطن آن همان جاییست که سود و منفعت بیشتری را نصیبش مینماید! بر این اساس، به هر کجا که فرود آید خانه اوست.

این مدعا که یهودیان همچون خدای زمینشان سرمایه وطن ندارند، اتهام و ادعای ما و دیگر نیروهای ضد صهیونیستی که در عرصه گیتی بر علیه این اندیشه حیوانی و ضد بشری مبارزه و پیکار می کنند نیست. صهیونیست ها خود نیز به این حقیقت معترفند و از گفتن و بر زبان آوردن آن ابایی ندارند!

برای مثال: ل. پینسکر L. Pinsker یکی از صاحب نظران و مدافعین نظریه صهیونیست است. وی برای یهودیان سراسر جهان بویژه رهبران و مبلغین جنبش نژادپرستانه ی صهیونیسم، چهره ای آشنا و صاحب نامست. او روزگاری نه چندان دور چنین نوشت:

((ما لزوما اجباری نداریم به اینکه در همانجایی که روزگاری حکومت ما معدوم شد اقامت کنیم ... ما فقط به قطعه زمینی نیاز داریم که تملک کنیم ... قدس الاقداس خویش را از هنگامی که وطن دیرینمان نابود شد آنرا حفظ و حراست کرده ایم بدانجا خواهیم برد. منظورم اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است، چون آنها بودند (نه اردن و اورشلیم) که وطن ما را به ارض مقدس بدل ساختند.)) (۴۱)

وطن، سرزمین مادری، ارض موعود، و واژگانی از این دست، از دیدگاه رهبران صهیونیست، حتی واژگان و مقولاتی که همپالکیشان ل. پینسکر بر زبان میراند، نیز نیست. وطن برای آنان، همانی است که بارها و بارها گفته ایم. سرمایه و طلا! برای آنان، آن قطعه زمینی که وطنش می نامند، بهانه ای تاریخی بیش نبوده و نیست! اعتقاد به خدا، یعنی پرستش زر و دانستن قوانین زر اندوزی و غارتگری و چپاول، همانیست که یهودیان، طی قرون متمادی در پیش روانند و بخاطرش به تمام زوایای زمین سر کشیده و میکشند! نه کم و نه زیاد! ارض موعود و قدس الاقداس هم، برای آنان کل جهانست، آنجایی که طلا به سرعت زاد و ولد میکند و بر ارزش خود می افزاید. نه اردن و نه اورشلیم. مقصود زر است، اردن و سینا بهانه است!

گفتیم که سرزمین ما ایران، از جمله محدود سرزمین هائیکه از آغاز تمدن مورد توجه رهبران جوامع یهود و دولت پنهانشان بوده و هست. سرزمینی که حتی لحظه ای کوتاه از نظرگاه این غارتگران و زراندوزان به دور نمانده و از چنبره توطئه های اهریمنی و ضدبشری آنان رهایی نیافته است! تلاش و کوشش سازندگان فردای ایران زمین، می بایست در راه نجات ایران از این توطئه ازلی و رهایی از یوغ اهریمنان صهیونیست - ماسونیک باشد که بانقابهای ملی،

ملی مذهبی، سوسیالیست، کمونیست و اصلاح طلب به تداوم حکومت چندین هزار ساله دولت پنهان یهود یاری رسانده و می‌رسانند و کشور ما را نیول این زراندوزان غارتگر و خوناشام نموده اند!

لازم به یادآوریست که از آن دمی که هیکل سلیمان بدست نبوکدنصر، فرستاده و برگزیده خدای یهود در هم کوبیده شد و ویران گردید، رهبران جامعه یهود، حاخام نشین کوچک خود را در فلسطین از دست ندادند و در تمام این دورانها با چنگ و دندان در راه حفظ و حراست از آن کوشیدند. زیرا این کانون، مرکزی بی‌همتا و بی‌نظیر بود که در همه ادوار تاریخی بویژه در دوران جنگهای ویرانگر صلیبی، جنگهای بین الملل اول و دوم، موج های آشوبگرانه و فتنه انگیزانه را در جهان برمی‌انگیخت و با توطئه و دسیسه های شیطانی آنها را رهبری می‌کرد.

یهودیان و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده در تمام این دوران طولانی یعنی از تاریخ خراب شدن هیکل تا زمان حاضر که آنرا به حساب آوازی خود می‌گذارند و آگاهانه و دانسته، با یادآوری و تکرار آن، کینه و نفرت حیوانی خود را نسبت به بشریت ابراز می‌دارند، به همه نقاط جهان سر کشیدند، تمام گوشه و زوایای این گوی مسور را که خاستگاه ابناء بشرست کاپیدند و هر جا که چشمه ای جوشان از شیر و عسل یا معدنی از طلا و نقره و سفره زیرزمینی ای از گاز و نفت یافتند در کنارش خیمه و خرگاه زدند و با سماجتی غیرقابل تصور و یکدنگی کم نظیر، هم کاسه و هم پیاله ی میزبانان مهمان نواز یا بد اخلاق خود شدند. خواه این خوان یغما در آسیا بود، خواه اروپا، خواه آفریقا، خواه آمریکا یا اقیانوسیه. در تمام این دوران طولانی هیچ قدرتی در جهان نتوانست آنان را به کوچ اجباری و برچیدن خیمه و خرگاهشان و ادار کند یا دستشان را از سفره ی گسترده ی خود کوتاه نماید! اگر به فرض محال میزبانان و صاحبان سفره ها به زور و قهر نیز متوسل شدند، یهودیان چوب و حلوارا با هم خوردند و رو ترش نمودند!

هامان وزیر خردمند و انساندوست هخامنشیان که قربانی توطئه های دولت پنهان یهود و سیاستهای ضد ایرانی مرده خای و استرملکه هخامنشی گردید، در دربار اردشیر و در برابر رُسا و ریش سفیدان هفت قبیله حکومتگر پارس و ماد که در ازاء سکه های طلا، خود را به رهبران جامعه یهود ایران و بابل فروخته بودند و به سود و زیان ملك نمی‌اندیشیدند، بدینسان خروشید:

((باور کنید که یهودیان به اورشلیم بر نمی‌گردند و قصد بازگشت به سرزمین موعود را ندارند. اینان پس از خروج از سرزمین موعود، بابل را بهتر و زیباتر از سرزمین موعود و شوش را صد چندان بهتر از بابل دیدند. به همین دلیل بزرگان و رهبران یهود سرزمین پارس را می‌خواهند و با تمام توان تلاش می‌کنند تا قدرت را در پارس بدست بگیرند و تا جاودان زمام امور این کشور را در ید قدرت خود داشته باشند.)) (۴۲)

بمنظور روشن تر شدن این مدعا، به سندی از اسناد نوشته شده توسط تاریخ نویسان صهیونیستی اشاره می‌کنیم: « تلمود می‌نویسد وقتی یهودیان به شوش رسیدند گفتند اینجا از سر زمین اسرائیل بهتر است، و هنگامی که به شوشتر رسیدند گفتند اینجا دو چندان بهتر از سرزمین اسرائیل است (سنهدرین، برگ ۹۴، صفحه اول). در میشنا آمده است، بیت المقدس پنج دروازه داشت، دروازه شرقی به نقش شوش مزین بود (رساله میدوت، فصل یکم، میشنای سوم). بین ربی حبسدا و ربی اسحق مشاجره بود که چرا نقش شوش را بر دروازه کرده اند.» (۴۳)

از آن روی دروازه شرقی بیت المقدس به نقش شوش مزین شده بود، که شوش یادآور دوران عزت و افتخار رهبران یهود بود. در سرزمین شوش، یهودیان نه تنها به ثروت و قدرتی باور نکردنی دست یافتند، بلکه برای اولین بار حکومت پنهان یهود نیز به قدرتی شگرف و بی‌سابقه دست یافت و موجودیت شیطانی خود را تثبیت نمود.

فیلو جودائوس Philo Judaeus فیلسوف و مورخ قرن اول میلادی در باره مهاجرت یهودیان به دیگر نقاط جهان، که صرفا جنبه ی زراندوزی و ثروتمند شدن داشته، در عصر سلطه ی تمدن و فرهنگ یونان چنین می‌نویسد:

((شمار نفوس یهودیان چندان زیاد است که یک مملکت به تنهایی گنجایش ایشان را ندارد و علی هذا در بسیاری از ممالک، بویژه در ممالک مرفه آسیا و اروپا خواه در جزایر و یا در سر زمین های اصلی اقامت میگزینند.)) (۴۴)

وینسنت م. اسکراموزا Vincent M. Scramuzza و پل. ل. مکن دریک Paul L. Mackendrick در صفحه ی ۵۹۹ اثر خویش بنام « تاریخ جهان باستان » می‌نویسند که: ((چهل درصد از پانصد هزار نفر جمعیت اسکندریه یهودی بودند.)) دو مورخ امریکایی مذکور در رابطه با مهاجرت خود خواسته ی یهودیان، به نکته جالب و قابل توجهی اشاره میکنند. آن دو می‌گویند:

((پس از چندین بر خوردی که به علت رقابت های اقتصادی و سیاسی بین جامعه یهودیان و یونانیان اسکندریه روی داد «کلودیوس» امپراطور روم فرمان داد که آزادیهایی که امپراطور «اغسطوس» به یهودیان اعطا کرده بود محترم شمرده شود و در عین حال به یهودیان اخطار کرد که هم از ایجاد آشوب به منظور کسب مزایای بیشتر دست بکشند و هم... از تشویق مهاجرت پنهانی یهودیان فلسطین به مصر خوداری کنند.)) (۴۵)

مهاجرت پنهانی یهودیان از فلسطین به مصر! نه بر عکس. مصر همان سرزمینی است که بنا به ادعای تاریخ نگاران یهود و پیامبران بنی اسرائیل، قوم باصطلاح برگزیده سالها و قرنها در آن به بردگی کشیده شدند و موسی با تحمل مشقات فراوان آنان را از آنجا نجات داد و پس از چهل سال در بدری در بیابان های سینا و تحمل محرومیت های توانفرسا به سرزمین موعود رسانیده بود. ناگفته پیداست که درخشش طلا و رایحه شامه نواز آن که یهودیان را در برابرش توان مقاومتی نیست، مجددا آنان را به آن سامان میکشاند و به کار گل و امیداشت. آنهم نه از روی اجبار، بلکه باصرف هزینه های هنگفت و بصورت پنهانی و غیرقانونی!

فرار از سرزمین موعود و عدم علاقه به بازگشت به این سرزمین نفرین شده از سوی یهودیان ساکن کشورهای مختلف جهان کماکان ادامه دارد. یهودیان ساکن در دیگر ممالک جهان، نه تنها حاضر به بازگشت به سرزمین موعود و زندگی در اسرائیل نیستند، بلکه خویشاوندان خود را نیز تشویق و ترغیب میکنند که از آن سرزمین بگریزند و به دیگر نقاط جهان مهاجرت نمایند. رها نمودن چشمه های شیر و عسل و تن دادن به زندگی شبانی، آنهم در یک کشور کوچک خاور میانه ای، اوج دیوانگی رباخواران و چپاولگرانی است که چندین هزار سال به زندگی انگلی و غارتگرانه خود عادت نموده اند. به نحوی که این عادت ناپسند و ضد بشری، طی قرون متمادی و به مرور زمان به خصیصه ذاتیشان مبدل شده است. یوری ایوانف در اثر ارزشمند خود چنین می نویسد:

((طی بیست سال موجودیت اسرائیل، نویست و پنجاه هزار یهودی که اکثریت قریب به اتفاقشان تبار اروپایی داشتند از اسرائیل مهاجرت کردند؛ در همین مدت هر یهودی امریکایی سالانه مبلغی در حدود ۲۵۰ دلار « جریمه » امتناع از مهاجرت به فلسطین را پرداخت ...)) (۴۶)

جریمه امتناع از مهاجرت به سرزمینی که خدای یهود وعده اش را به پیامبران قوم داده و صهیونیست، بازگشت بدان را در ردیف آرزوهای چندین و چند هزار ساله ی قوم برگزیده می شمارند!

فیلولودائوس مسئله مهاجرت یهودیان را پیش از عصر مسیحیت چنین بیان می کند:

((در عین حال که شهر مقدس (یعنی اورشلیم) را که معبد خدایتعالی در آن قرار دارد میهن و زاد و بوم خود می دانند شهرهایی را نیز که از پدران و نیاکان خویش به ارث برده اند میهن و زاد و بوم خود می شمارند.)) (۴۷)

به زبان ساده تر، یهودیان، همه ی جهان را ملک پدری خود میدانند و خواهان فرمانروایی بر آن هستند!

بن هالپر Ben Halper مورخ صهیونیست امریکایی که همچون سایر همپالکی های صهیونیست خود به قدیم بودن اندیشه و تفکر صهیونیست معتقد است، در همین راستا، یعنی مهاجرت یهودیان به ممالک دیگر، میگوید:

((که در دوران حکومت عثمانی اتباع سلطان آزادانه به فلسطین میآمدند و یا از آنجا به سایر نقاط امپراطوری وسیع وی، از شمال افریقا تا بالکان می رفتند ... امپراطوری عثمانی علی الخصوص نسبت به پناهندگانی که از ممالک اروپای مسیحی میآمدند روی خوش نشان میداد. لیکن مهاجران و اتباع یهودی بیشتر به قسطنطنیه و دمشق و قاهره که وضع اقتصادی و سیاسی مساعد تری داشتند جلب می شدند تا به فلسطین.)) (۴۸)

مهاجرت بی رویه یهودیان به عثمانی، بدلیل مجاورت این کشور به ایران و برخورداری آنان به امکانات بیشتر برای دخالت در امور داخلی آن و ضربه زدن به ایرانیان بوده است. پایگاه اصلی یهودیان مهاجر اسپانیایی که به نقش مخرب و ضد ایرانی آنان در صفحات آینده اشاره خواهیم نمود، در سرزمین عثمانی، شهر سالونیک بود. سالونیک، به دلیل وجود یهودیان جهان وطن، بیشتر یک شهر اروپایی محسوب می شد تا ترک نشین. بیش از نیمی از جمعیت ساکن سالونیک، یهودیان اسپانیایی تباری بودند که از دیر باز در قلمرو عثمانی زندگی می کردند و از آزادی مذهبی زیادی برخوردار بودند. گروهی از این یهودیان به همراه رهبرشان که خود را مسیح از میری می نامید، بعدا اسلام پذیرفتند و به هیئت آنوسی (جدید الاسلام) درآمدند. تعداد زیادتری از یهودیان سالونیک عضو سازمان فراماسونری بودند. این امر باعث بدگمانی و شک مردم و پخش روایات وسیعی در بین عده زیادی از اهالی شهر و مردم عثمانی در باره آنان شده بود. روایاتی مبنی بر اینکه فراماسونری ابزاری در دست یهودیت و صهیونیسم بین المللی است، که برای برقراری حکومت جهانی یهود مبارزه می کند.

اکنون که تا اندازه ای از وضعیت یهودیان و داستان ساختگی آوارگی تاریخی آنان آشنا شدیم، به ایران برمیگردیم. سرزمینی که از ابتدای تاریخ بنیان گذاری امپراطوری پارس و شاهنشاهی دوهزار و پانصدساله آن در تیول رهبران یهود و دولت پنهانش بوده است. نوشته های تاریخ نویسان یهود و وقایع نگاران غیریهود، در باره ی زندگی یهودیان آواره در این سرزمین، که پادشاهانی عادل و انساندوست و مردمانی یهود آزار و یهود ستیز داشته و دارد، گواه و شاهد ما در این سفر چندین صدساله خواهد بود!

((یهودیان فلسطین در این دوره چندین بار علیه حکومت بیگانه دست به قیام مسلحانه زدند، و اغلب، در این قیام های مسلحانه، بین آنها و اشکانیان اشتراك مساعی محکمی وجود داشت. در مرتبه نخست، شورش مسلحانه یهود در سال ۱۶۶ قبل از میلاد توسط خانواده حشمونایی ها علیه سلوکی ها آغاز گردید. در این نبرد یهودیان موفق شدند اورشلیم را تصرف کرده استقلال دولت یهود را در سرزمین اسرائیل اعلام نمایند. جنگ های یهودیان علیه یونانیان عامل یاری دهنده مهمی در درگیریهای اشکانیان با این دشمن مشترک بشمار می روند. به علت اشتراك مساعی یهودیان با اشکانیان، ایرانیان توانستند قسمت های بزرگی از غرب ایران را از جنگ سلوکی ها برهانند - برای نمونه ماد را در سال ۱۵۵، سلوکیه را در سال ۱۴۱ و بابل را در سال ۱۲۰ قبل از میلاد فتح کردند.)) (۴۹)

اعتراف بدین نکته قابل توجه و تعمق است، زیرا برخلاف اندیشه های بیمارگونه رهبران صهیونیست یهود که مبدأ آوارگی و آرزوی بازگشت به سرزمین موعود برای یهودیان را تاریخ خراب شدن هیکل بدست نبوکد نصر (بخت النصر) میدانند، یهودیان توانسته اند به کمک سپاهیان اشکانی، سرزمین مقدسشان را از تسلط سلوکیان برهانند و اعلام استقلال نمایند. حال چرا این استقلال دیری نپاییده و این کشور مجدداً به دست دیگران افتاده است، موضوعیست که به همان دلایل پیش گفته شده بر میگردد. مهاجرت آزادانه بسرزمین های ناشناخته و دور دست به منظور به چنگ آوردن سیم و زر و خیمه زدن در کنار چشمه های جوشان شیر و عسل که یهودیان علاقه وافری به آن دارند، مانع از آن می

شد که آنان در سرزمین موعود بند شوند و دل به سازندگی و ادامه زندگی در کنار خانه خدای خود و هیکل سلیمان بدهند.

((در دوره ساسانیان جمعیت یهود ایران رو به افزایش گذاشت. منابعی چند سپاهان (اصفهان) را پر جمعیت ترین شهر یهودی نشین میدانند. منابع متأخر (مربوط به سده های نخست اسلامی) معتقدند اصفهان را، که نام نخستین آن یهودیه بود، اسرای یهودی بابل ساخته اند، در منابع زرتشتی آمده است که شهبانو شوشندخت، دختر سالار یهودیان بابل و همسر یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰) یهودیان را در اصفهان اسکان داده است. در هر صورت، در ایران ساسانی تقریباً در تمام شهرهای مشهور آن دوره از نهادن تا بلخ و از خوارزم تا سواحل خلیج فارس یهودیان جوامع متشکل داشته و ...)) (۵۰)

ما هم بر این باوریم که یهودیان نه تنها جوامع متشکل خود را داشته اند، بلکه دولت متشکل و پنهان خود را نیز داشته اند و قرنهای این دولت پنهان را که مرکز توطئه های یهودیان بر علیه سایرین بوده است، به کمک همین تشکلهای مخوف و با سابقه حفظ و پاسداری نموده اند. ناگفته پیداست که سالار یهودیان، یعنی کسیکه یزدگرد اول، پادشاه ایران زمین را به غلامی پذیرفته و دختر خود را به عقد و نکاح وی در آورده است، همان پادشاه حکومت پنهان یهود بوده است! اینها نکات برجسته و قابل تعمقی است که میبایست از سوی ایرانیان برومند و خردگرا، مورد توجه قرار گیرد.

قبلاً هم گفتیم که یهودیان به دنبال چشمه های شیر و عسل روان بودند و در هر گوشه جهان که نشانی از آن می یافتند، روی در راه مینهادند تا در کنار آن چشمه، خیمه و خرگاه خود را برپای دارند و به زر اندوزی و اثبات ثروت بپردازند! در ضمن یادآور شدیم که آنان در آغاز، سرزمین پارس را برگزیدند چون آنرا بهتر از بابل و سرزمین موعود یافتند.

اکنون با نقل شمه ای درباره شهر اصفهان که نصف جهانش می خوانند و مقایسه آن با سرزمین موعود، در می یابیم که علت دل بستگی یهودیان به اصفهان و اسکان آنان در این شهر، آنهم توسط شهبانوی ایران و دختر سالار یهودیان چه بوده است!

شهر اصفهان که بوسیله زاینده رود زیبا مشروب می شود و در مرکز ایران قرار دارد، در دوران حکومت عیلام بنیان گذاشته شد و یکی از شهرهای پر رونق آن روزگاران بود. در روزگار هخامنشیان و قبل از حمله ی اسکندر مقدونی به ایران، اصفهان مرکز یکی از فرمانروایان پارسی بود. پس از سقوط سلوکیان و به قدرت رسیدن اشکانیان این شهر به تصرف آنان در آمد. پس از انقراض سلسله اشکانی در زمان پادشاهی اردوان پنجم، اردشیر بابکان سرسلسله ساسانی اصفهان را به تصرف خود در آورد. در روزگار اردشیر این شهر از مراکز سواره نظام ایران محسوب میشد. برخی بر این باورند که از همان روزگاران، این شهر سپاهان نامیده شد است. اصفهان در سال ۲۱ هجری و در دوران خلافت عمر، خلیفه دوم مسلمین به تصرف تازیان درآمد. چند سال پایتخت سلجوقیان بود. در سال ۱۰۰۶ هجری قمری شاه عباس صفوی پایتخت خود را از اردبیل به این شهر منتقل کرد و به عمران و آبادی آن همت گماشت. میدان نقش جهان، کاخ عالی قاپو، عمارت چهل ستون و دیگر آثار باستانی اصفهان از آن روزگاران بیادگار مانده است. در دوران سلطنت شاه سلطان حسین، پادشاه نالایق و بی کفایت صفوی، اصفهان به تصرف محمود افغان در آمد. نادر شاه افشار اصفهان ویران شده را از چنگال افغانان نجات داد و به عمران و آبادی آن همت گماشت. پس از روزگاران نادر، انتقال پی در پی پایتخت به مشهد و شیراز و تهران، شهر اصفهان را از رونق و جلال و عظمت پیشین انداخت.

از قول ناصر خسرو قبادیانی شاعر بلند آوازه ایران در سفرنامه ای که بوی نسبت میدهند، در باره ی آب و هوای اصفهان چنین آمده است:

((شهریست بر هامون نهاده و آب و هوای خوش دارد. هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. فصول آن مرتب و چهار فصل در آنجا کاملاً محسوس است.))

این هم سند دیگری در رد سیاه بر روی سفید آوردن تاریخ نگاران یهود، در باره تاریخ بنای شهر اصفهان و نقش ملکه یهودی یزدگرد در اسکان دادن یهودیان در این شهر. همان طور که ملاحظه می کنید، یهودیه نیز نام محله یهودی نشین این شهر تاریخی بوده است نه نام شهر! صهیونیست ها و یهودیان با چنین شیوه و روشی، خود را تاریخ سازان ایران و جهان میدانند و ادعا می نمایند که در پیشرفت و ترقی و سر بلندی جوامع بشری بویژه سرزمین باستانی ما نقش سازنده ای داشته اند.

((شرایط سودمند طبیعی به آن انجامید که اسپاهان در دورانی بسیار کهن پر جمعیت باشد و آثار باقی مانده از دوران پیش از آمدن اقوام آریایی، گواه این گفته است. در دوره های گوناگون تاریخی نام شهرستان تغییر می کرد و به تقسیمات گوناگون اداری تعلق داشت. بنا بر روایات، قباد اول آنرا به دو بخش بدون وابستگی به یکدیگر به نامهای گی و تیمره تقسیم کرد (دینوری). که نخستین برابر با استان کنونی اصفهان و دومی ظاهراً شهرستان قم باشد. اکنون ما تنها بر سکه های اصفهان با علامت های AS و ASP آگاهی داریم. در آغاز سده هفتم میلادی اسپاهان در نتیجه تاخت و تاز هپتالیان تاراج و ویران شد و این نکته در تاریخ سبئوس آمده است. در راس سپاهیانیکه در برابر لشکر تازی ایستادگی می کرد یک پاتکسپان بود: این پاتکسپان که به افراد خود امید نداشت، برای فرار از دژ محصور تلاش ناکامی کرد. ظاهراً باید این مرد پاتکسپان نیمروز بوده باشد. به روایتی دیگر فرماندهی سپاه اسپاهان با استاندار و جانشین مرزبان در منطقه بود. در منابع سریانی مربوط به سالهای ۴۳۰، ۵۵۳، ۵۷۷ میلادی اسپاهان همچون مرکز دینی جداگانه ای آمده است. در اسپاهان عده زیادی یهودی می زیستند. بنا بر روایت، این یهودیان در دوران باستان برای نجات از بیداد بخت

النصر به این مکان کوچ کرده بودند؛ در فهرست پهلوی شهرهای ایران، کوچ کردن یهودیان به کارهای شاهنشاه یزدگرد اول (۳۳۹ - ۴۲۰ م) که زنش یهودی بود، وابستگی دارد. یهودیان در { گئ } کوی بزرگی داشتند که یهودیه نامیده می شد. هر يك از دو بخش شهر دارای دژ و بارو بود. این وضع پایدار بود تا این که رکن الدوله دیلمی هر دو قسمت را در داخل يك حصار کرد که درازای دیوار آن شانزده کیلو متر بود.)) (۵۱)

((روی کار آمدن سلسله شناخته نشده ساسانی (با توجه به مطلب بالا و فاکنهایی که در پی خواهد آمد، باید از این به بعد گفت که یهودی کم حافظه است. زیرا تاریخ نویسی و محقق بزرگ یهود، تا چند لحظه پیش در باره ملکه ساسانی و دختر سالار یهودیان، شوشندخت سیاه بر روی سفید میآورد. اکنون دم از سلسله شناخته نشده ساسانی می زند. البته بعید نیست که در تاریخنگاری یهود، یزدگرد اول را در شمار پادشاهان پیشدادی یا عیلامی به حساب آورند! ج - پ) یا اگر بهتر گفته شود، از میان رفتن سلسله اشکانیان، با تردید مخلوط به ترس از سوی رهبران جامعه یهود در بابل و به احتمال قوی در سراسر ایران، تلقی گردید. تغییر حکومت در ایران اثر فراوانی روی وضع اجتماعی و دینی ایران گذاشت. اردشیر سر سلسله ساسانیان در امور دینی تعصبی زائد از خود نشان داد، و چنین تعصبی در دوره اشکانیان گزارش نشده است. اردشیر در يك خانواده زرتشتی در فارس بدنیا آمده و پرورش یافته بود. جد او ساسان، ریاست معبد آناهیتای استخر را در دست داشت، بدیهی است چنین شاهنشاهی نمیتوانست قدرت موبدان را که از پشتیبانان نیرومند او بودند نادیده بگذارد. حال این ائتلاف نا فرخنده میان دین و سیاست (پدیده ای که در میان یهودیان و بویژه در کشور اسرائیل فعلی هیچگونه سابقه و پیشینه ای ندارد. ج - پ) پدید آورنده رویدادهای ناگواری در جوامع یهود و مسیحی ایران زمین بود که انعکاس آن در اوراق تلمود، رسالات ربان های یهود و کتب ارمی و سریانی به چشم میخورد.)) (۵۲)

در این گونه تاریخنگاری ها که بر پایه دروغ و تفکرات مالخویلیایی و منافع تنگ نظرانه قلم بدستانش بنیان گذاشته شده ، خیلی سریع ورق بر می گردد . زیرا با مرگ اردشیر ، گویا موبدان از صفحه شطرنج قدرت خارج می شوند و میدان را برای قدرت نمایی و ترکتازی دولت مخفی یهود و رهبران و اندیشمندان قوم باصطلاح برگزیده خالی می کنند! . دوران کوتاه و زودگذر تعصب نشان دادن اردشیر نیز که گویا دوری رهبران جامعه یهود از مرکز قدرت را در پی داشته، باعث میشود تا تاریخ نگار بزرگ یهود، با تفکرات دگم و حقیرانه خود سلسله ساسانی را ناشناخته معرفی کند. نا شناخته بودن این سلسله دیری نمی باید. زیرا با مرگ اردشیر و به قدرت رسیدن شاپور اول، اوضاع و احوال یهودیان تغییر میکند و روزگار کج مدار مجدداً به کامشان می گردد.

((شاپور در سال ۲۴۲ جای پدر (اردشیر) را گرفت و تا سال ۲۷۲ حکومت کرد. وی برخلاف پدرش نام نیکی از خود به جای گذاشت. از لابلای برگهای تلمود و نوشتارهای مختلف یهودی چنین بر می آید که دوره شاهی نسبتاً طولانی شاپور يك دوره آرامش و صفا در جامعه یهود ایران و بابل تلقی می شده است. (جنگهای طولانی شاپور با رومیان، کوشانیان و ارمنستان، بر اندوختگی و ثروت یهودیان زر پرست که به عنوان تجار و سوداگران اردو در پی سپاهیان ایران روان بودند، میافزود. ج - پ) به احتمال قوی این آرامش نسبی را یهودیان ایران و بابل باید مدیون کیاست و دوراندیشی رهبر روحانی یهود، شموئیل، بدانند.

نام شاپور اغلب با نام شموئیل، رئیس آکادمی معروف نهر دعا در تلمود یاد میگردد. شموئیل علاوه بر وسعت معلومات در علم الهیات یهود چشم پزشک بود. وی هر کجا که اختلافی میان رسوم یهودیت و قانون مملکتی میدید به یهودیان توصیه می نمود که قوانین مملکت را رعایت کنند. بدین ترتیب شموئیل می کوشید از اختلاف و بر خورد میان یهودیان بابل و ایران با دولت مرکزی بکاهد. از تلمود چنین بر می آید که شموئیل و شاپور نشست و برخاستهایی داشته اند، و این راب روحانی گاه به گاه به امکان مهم زرتشتیان نیز قدم می نهاده است.)) (۵۳)

از عجایب روزگار نیست که یهودیان در محیط و فضای جنگ و کشتار و خونریزی احساس آرامش و صفا می کنند. زیرا جنگ و خونریزی و کشتار به کار و کسبشان رونق می بخشد و بر اندوخته های مالیشان می افزاید. جنگهای صلیبی، جنگ های جهانی اول و دوم و هزاران جنگ منطقه ای دیگر، چنان بر اندوخته مالی یهودیان افزود که توانستند به بزرگترین قدرت اقتصادی و مالی جهان سرمایه داری تبدیل شوند!

جنگ، ویرانی، کشتار و خونریزی یعنی حیات و ادامه زندگی جنایتکاران و پیام آوران اهریمن بد کشت که جهان را ویران و بشریت را تبه روز میخواهند. بی جهت نبود که روح اله موسوی خمینی نبیره « دین علی شاه » هندی و نوه احمد هندی { سیندرسینگ } کارمند و جاسوس کنسولگری انگلیس در اراک (سلطان آباد) و آنوسی های حکومتگر ایران، جنگ این هیولای مهیب و ویرانگر را از نعمات و الطاف الهی می دانستند و به مدت هشت سال همچون دیوانگان زنجیر گسسته در بوق و کرنای جنگ می دمیدند و جوانان ایرانی را گوشت دم توپ ارتش عراق می نمودند! بدون شك چنین نگرشی علاوه بر حرص و آز زرپرستانه و شهوت زراندوزی یهودیان در دوران جنگ، به خُلق و خوی بیابانی و راهزنانه ی آنان برمیکردد، بیماری مهلکی که در دوران جنگ تا حدودی ارضاء می شود، و با آن رابطه مسقیم دارد!

تا آنجا که از شواهد تاریخی بر می آید، انسانهای شریف و متعهد همیشه از جنگ و جنگ افروزی متنفر و بیزار بوده و تا توانسته اند با سخنان ناصحانه و حکمت آمیز، صلح و آرامش و زندگی بدون خونریزی را توصیه نموده اند. بشریت خردگرا و اندیشمند، جنگ و خونریزی، کشتار و ویرانی و نابودی هموعان خود را از نشانه های تسلط فرهنگ

اهریمنی میداند و نفرت خود را نسبت به آن اعلام می‌دارد. فرهنگ و ادبیات ملل گوناگون سرشار از اشعار و حکایت‌های بیشمار است که در مذمت و نکوهش جنگ و جنگ افروزی و تبلیغ صلح و آرامش نوشته و سروده شده است. انسان در پناه صلح و آرامش علاوه بر رشد طبیعی به خلاقیت و سازندگی می‌پردازد و نیروهای طبیعی خود را در راه بهبود زندگی خود و دیگران به خدمت می‌گیرد. جهان در پناه صلح و آرامش و بدور از کینه ورزی و جنگ و خونریزی به بهشت انسان و میدان بالندگی این‌ها بشر مبدل می‌شود. دشمنان بشریت و نیروهای اهریمنی که پیام آوران ویرانی و نابودی و تباهی جهان زیبای ما هستند، نیز بر این امر واقفند و با وقوف کامل قدم در راه ویرانگری و بهم زدن آرامش بشریت می‌گذارند!

چنانچه از متون و اسناد تاریخی برمی‌آید، شموئیل تنها یهودی با نفوذ دربار شاپور اول ساسانی نبود. پادشاه ایران با حاخام دیگری به نام مریهودا (متوفی در سال ۲۹۹ میلادی) نیز روابط بسیار صمیمانه‌ای داشت. استحکام این دوستی بحدی بود که مریهودا در کاخ سلطنتی شاپور می‌خورد و می‌خوابید. تلمود تأکید دارد که شاپور در مورد غذای کاش (گوشتی که بر اساس آیین یهود ذبح شده باشد) برای میهمانان عزیز یهودی خود از هیچگونه تدارکی کوتاهی نمی‌کرد. نکته قابل توجه در این قسمت از ادعای تاریخ نگار یهود، رابطه نزدیک رهبران جامعه یهود با موبدان بدعت گذار در آیین زرتشتی دوران ساسانی است! موبدان زرتشتی‌ای که در کنار اردشیر به قدرتی عظیم دست یافته و پس از اشراف و خانواده شاهی به بزرگترین و با نفوذترین قشر زرتاندوز و زمین دار جامعه‌ی ساسانی مبدل شده بودند، با نوآوری و بدعت گذاری در آیین بهی، الیگارش‌ی نو پایی را بنیان نهادند. الیگارش‌ی‌ایکه در موارد مختلف، از جمله زرتاندوزی، تصاحب زمین‌های مزروعی و چپاول هموعان خود، مشابه الیگارش‌ی یهود بود و با آن همخوانی کامل داشت!

علت نزدیکی شموئیل با موبدان زرتشتی دوران ساسانی و قدم گذاشتن وی به اماکن مهم زرتشتیان نیز از همین نزدیکی اندیشه و تفکر مشترک سرچشمه می‌گرفت. وقایع بعدی دوران ساسانی، بویژه قیام مزدکیان در زمان قباد، این دو قشر روحانی توطئه گر و زرتاندوز را بیشتر به هم نزدیک کرد. بطوریکه به همراه درباریان و اشراف ساسانی جبهه‌ی متحد و واحدی را در مقابل دادخواهان و مبارزین جان بر کف مردمی تشکیل دادند و دست در دست همدیگر، هزاران نفر مزدکی را که منافع آزمندانه‌ی آنان و اشراف ساسانی را به خطر انداخته بودند قتل عام نمودند.

((شاپور در یکی از جنگ‌های خود علیه رومی‌ها برای تصرف قیصریه (واقع در آسیای صغیر) موجب کشته شدن ۱۲ هزار یهودی ساکن این شهر شد. یهودیان قیصریه در دفاع از این شهر با سربازان رومی همکاری می‌کردند. ... شموئیل در این جنگ پشتیبان شاپور بود و مخاصمت یهودیان قیصریه علیه قوای شاپور موردنفرت او بود.)) (۵۴)

الیگارش‌ی یهودیان ایران و حکومت پنهان آنان، تمام هم و غم خود را متوجه سرزمین ایران و دربار ساسانیان نموده بود و خواهان استیلا کامل بر دربار پادشاهی ایران بود. کشته شدن ۱۲ هزار یهودی، آنهم یهودیانی که بدون در نظر گرفتن منافع الیگارش‌ی یهود و دولت پنهان آنان در برابر پادشاه ساسانی دست به مقاومت و پایداری مسلحانه زده بودند، بهای بسیار نازل و بی‌ارزشی بود که نه تنها باعث اعتراض رهبر جامعه یهود نمی‌شد بلکه آسودگی خاطر وی را نیز فراهم می‌آورد.

((شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) سیاست خشن اسلاف خود را در قبال مسیحیان دنبال کرد، ولی در مورد یهودیان بعنوان یک اقلیت مذهبی خشونت‌ی از خود نشان نداد. تلمود فرقی میان شاپور اول و شاپور دوم نمی‌گذارد، ... تلمود مینویسد که ربا، رهبر روحانی یهود دستور میدهد که یکنفر یهودی را که با یک زن غیریهودی رابطه نامشروع داشته است بسختی شلاق بزنند. آن مرد زیر شلاق فوت میکند. شاپور از این حرکت ربا عصبانی شده دستور اعدام ربا را میدهد. ربا، که یک روحانی متمول بود، به شفاعت مادر شاپور از این مجازات جان سالم بدر میبرد.

شاپور دوم از دوستان نزدیک ربی حما، یکی از سران آکادمی نهر دعا، بود. در جنگ‌های متعدد شاپور و رومی‌ها، یهودیان عملاً از ایران حمایت میکردند و بهمین دلیل در چند موقعیت رومی‌ها آبادی‌های یهودی نشین، از جمله ماحوزا واقع در جنوب تیسفون، را آتش زده آسیب فراوانی به جان و مال آنها وارد ساختند. موسی خورنی در مورد حمله شاپور دوم به ارمنستان مینویسد شاه ساسانی چندین شهر ارمنستان را با خاک یکسان کرده تعداد بیشماری از یهودیان ارمنستان را به ایران، خصوصاً اصفهان، میکوچاند.)) (۵۵)

روایات تلمودی از روابط حسنه و بسیار نزدیک حاخام‌های میان رودان با شاپور دوم و مادرش، ایفرا هر مزد حکایت می‌کنند. شاپور دوم یا ذوالاکتاف هفتاد سال سلطنت کرد. هنوز از مادر متولد نشده بود که به پادشاهی ایران رسید. بزرگان ایران تاج شاهی را در خوابگاه ملکه آویختند و کودک متولد نشده را پادشاه خواندند. در تمام دوران کودکی شاپور مادرش قدرت را در دست داشت و به نیابت از فرزندش بر ایران حکومت می‌راند. گویند که ربا، رئیس حوزه پامیدیتا که در آن زمان در ماحوزا مستقر بود، با دربار ساسانیان روابط نزدیک و صمیمانه‌ای داشت. وی که بدون شک رهبری حکومت پنهان یهود در ایران را به عهده داشته، یهودی بسیار ثروتمندی بود. در دورانی که خزانه‌ی مملکت ایران از اندوخته تهی شده بود، او سرمایه کلانی از ثروتمندان یهودی جمع آوری کرد و در اختیار شاپور گذاشت تا با رومیان مسیحی وارد جنگ شود. علت این بذل و بخشش و فداکاری رهبران جامعه یهود، علاوه بر دشمنی آنان با رومیان و مردمان غیریهود، سودهای کلانی بود که جنگ و خونریزی میان در امپراطوری قدرتمند نصیب آنان می‌نمود. از این گذشته، یهودیان در محیط‌های پراشوب و پر زد و خورد احساس آرامش و صفا می‌کردند. حمایت تاریخی یهودیان از جنگ افروزان و آدمکشان ضد بشری نیز به همین احساس حیوانی و اهریمنی بر یهودیان می‌گردد.

ایفرا هر مزد، ملکه پارس و مادر شاپور روابط نزدیکی با ربا داشت. همان روابطی که در سراسر دوران هخامنشیان، اشکانیان و شاهان پیشین ساسانی، بین رهبران جامعه یهود، نمایندگان الیگارشی یهود و پادشاهان ایران وجود داشته و زمینه ساز فرمانروایی و غارتگری رهبران جامعه یهود در این سرزمین بوده است.

((شهرستان شوش و شوشتر را شوشندخت زن یزدگرد شاه فرزند شاهپور ساخت چون او دختر روش گالوت شاه یهودیان مادر بهرام گور بود. در جایی دیگر در این منابع آمده است که شوشندخت یهودیان را در شهر اصفهان اسکان داده است. بدیهی است یهودیان سالها قبل از شوشندخت در اصفهان می زیسته اند. به احتمال قوی شوشندخت دختر راب کهنای اول بود که در سالهای ۴۰۰ تا ۴۱۵ ریاست جامعه یهود بابل را در دست داشت. بهرام گور پسر شوشندخت، که طبق شرح یهود یهودی بود، در سال ۴۰۷ یعنی در سالی که پدر بزرگش هنوز در قید حیات بود، متولد شد. این حقیقت که یزدگرد اول با تعدادی از رهبران و سران یهودی رابطه نزدیکی داشته است در تلمود مذکور است.)) (۵۶)

وقاحت و دریدگی صهیونیستی حد و حسابی ندارد. زیرا آنان در ازاء آن مالیاتی پرداخت نمی نمایند! شوش، سوزیان یا شوشان پایتخت دولت مقتدر عیلام بود. این شهر بزرگ و پر رونق در ۲۳ قرن پیش از میلاد از اهمیت به سزایی برخوردار بود. پادشاهان عیلام که خود را پاسداران شوش می دانستند و از خدایان مقتدر و توانمند شوش که در پیشه های نیشکر انبوه پیرامون شهر بسر میبردند، الهام و نیرو می گرفتند در بیشتر موارد کلمه شوش را با نام خود (شیل خاکین شوشناک) همراه داشته اند.

آشور بانی پال در سال ۶۶۹ قبل از میلاد مسیح بر تخت سلطنت آشور نشست. در دوران پادشاهی خود به شوش حمله کرد و برج و باروهای آنرا در هم کوبید. او فتح شوش و گشودن دروازه های آنرا یکی از افتخارات ارزنده و بینظیر خود نامید و تا پایان عمر بدان مباحثات می نمود. در تمام کتیبه ها و سنگ نوشته های باقی مانده از آشور بانپیل، وی با غروری زایدالوصف از فتح شوش (۶۴۵ ق . م) و گشودن دروازه های آن یاد نموده است. پادشاه آشور بر خود می بالید و با سر بلندی اعلام می داشت که شوش را به تصرف خود در آورده، برج و باروهای نفوذ ناپذیرش را در هم کوبیده و جایگاه خدایان شوش را که تا آن زمان پای هیچ انسانی بدان نرسیده بود دستخوش شعله های آتش نموده است. داریوش کبیر هخامنشی شوش را به عنوان پایتخت زمستانی خود برگزید و به آبادانی آن همت گماشت. بدستور وی کاخی مشابه آنچه در استخر ساخته بودند، در شوش پی افکندند. پس از داریوش کبیر، خشایار شاه دنباله کار پدر را گرفت و به آبادانی شوش رونق بیشتری بخشید.

در کاخ سلطنتی شوش بود که توطئه خائنانه مرده خای و استر به ثمر نشست و بر اثر آن توطئه شوم و ضد بشری (داستان پوریم)، علاوه بر هامان وزیر مقتدر و خردگرای هخامنشیان، ده فرزند وی و هشتاد هزار نفر از هم میهنان بی گناه ما به خاک و خون غلطیدند و وشتی ملکه خردمند و انسان دوست هخامنشیان مورد غضب و نفرت پادشاه سبک مغز هخامنشی قرار گرفت، تا پایه های نامیمون حکومت پنهانی یهود بدون مقاومت مردمی، در سرزمین ما مستحکم شود. بی دلیل نبود که رهبران جامعه یهود به پاس خیانت آشکار پادشاه هخامنشی، به وی لقب بهمن (اندیشه نیک) دادند. علاوه بر آن مقبره دانیال نبی وزیر یهودی داریوش کبیر که سالها پیش از یزدگرد و ملکه وی شوشندخت می زیسته اند، در منطقه شوش قرار دارد و نه در سرزمین پارس و محدوده شهر استخر، شهری که پایتخت اصلی و تابستانی هخامنشیان بود.

جالب است که پس از گذشت قرنها، ایرانیان از لایلای تاریخ نوشته شده یهودیان با خبر میشوند که شوش، پایتخت مقتدر عیلامیان را شوشندخت، دختر پادشاه یهود بنیان نهاده است. آنهم در اواسط سلطنت ساسانیان. حتما بر اساس تحقیقات ایرانشناسانه امون نتصر و دیگر ایرانشناسان دانشگاه عبری اورشلیم که گستاخانه سیاه بر روی سفید می آورند و تاریخ ملتی کهن سال را دست خوش اغتشاش مینمایند، حمله آشور بانپیل به شوش و فتح آن، پس از حمله عرب یا مقلان حمله آنان صورت گرفته است! بعید نیست که آشور بانپیل به تحریک تازیان که بیش از حد مورد تنفر ایشان و دیگر همفکران صهیونیستشان هستند، به شوش حمله نموده تا این شهر باستانی را که یادگاری از دختر پادشاه یهود در سرزمین پارس بوده است از صفحه روزگار محو کند.

با این حساب، داریوش و خشایار شاه نیز از پادشاهان سلسله های پادشاهی بعد از حمله تازیان به ایران هستند و تلاش آنان برای باز سازی شوش با هدف جلوگیری از انهدام کامل و فراموش شدن یادگار ارزشمند دختر عزیز پادشاه یهود که تاج افتخاری بر سر خاندانهای پادشاهی ایران و مایه افتخار اشراف و درباریان وطن پرست ایران بوده است، صورت گرفته است!

اما شوشتر! این شهر بر روی آثار باقی مانده از شهر هیدالو Hidalu بنیان گذاشته شده است. هیدالو در دوره حکومت عیلامیان از رونق بسزایی برخوردار بود که پس از حمله آشوریان به سرنوشت شوش دچار گردید و در آتش خشم آشور بانپیل سوخت و به خاکستر مبدل گردید.

ثانیا، در ۵۸۷ سال قبل از میلاد نبوکد نصر (بخت النصر ، ۶۰۵ - ۵۶۲ ق م) پادشاه بابل به اورشلیم تاخت و ضمن به آتش کشیدن هیکل سلیمان همه یهودیان و پادشاه یهود را به بابل برد. (بر اساس ادعای تاریخ نویسان یهود، یهودیان به مدت ۷۰ سال در اسارت بابل بسر بردند.)، ۴۸ سال پس از حمله نبوکد نصر به اورشلیم (۵۳۹ ق م) بابل توسط کورش کبیر و سربازان پارسی و مادی فتح شد. پارسیان دروازه های بابل را گشودند و آخرین پادشاه بابل، نبونید (۵۵۶ - ۵۳۹) را به اسارت گرفتند. فتح بابل و گشوده شدن دروازه های آن باعث گردید تا یهودیان از بابل به دیگر نقاط

ایران و شهرهای پر رونق آن زمان مهاجرت نمایند. در دوران پادشاهی داریوش سوم، معروف به دارا، یونانیان به فرماندهی اسکندر مقدونی به ایران هجوم آوردند و کشور ما را در ۳۳۱ قبل از میلاد به تصرف خود در آوردند. اسکندر در سال ۳۲۴ قبل از میلاد در قصر نبوکد نصر در بابل به سن ۳۲ سالگی در گذشت. پس از مرگ وی فتوحات پهناورش بین سه تن از سرداران سپاهش تقسیم گردید. سرزمین ما ایران به سلوکوس رسید و او سلسله سلوکیه را در ایران بنیان نهاد.

در باره مرگ اسکندر مقدونی، ویل دورانت چنین نوشته است:

((مدت دو قرن ایرانیان بر بابل حکومت کردند و در این مدت همچون استانی از استانهای بزرگترین امپراطوری شناخته شده تا آن روز جهان بشمار می رفت، پس از آن نوبت اسکندر خروشان رسید که بی مقاومتی این شهر را گشود و آن اندازه در کاخ نبو خدرنصر شراب نوشید تا جان از بدنش به در رفت.)) (۵۷)

سپس پارتیان بر علیه بیگانگان سلوکی قیام نمودند و در ۲۵۰ قبل از میلاد حکومت اشکانیان را بر پای داشتند. اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در سال ۲۲۴ میلادی مغلوب اردشیر بابکان شد دولت اشکانی جای خود را به ساسانیان (سلسله شناخته نشده!) داد و در نهایت بیش از ۹۲۶ سال (یزدگرد اول معروف به بزه کار در سال ۳۳۹ میلادی به پادشاهی ایران رسید و تا سال ۴۲۱ میلادی حکومت کرد) پس از انقراض حکومت یهود، پادشاه بزه کار ایران با دختر هزار ساله پادشاه آن سرزمین و بران شده که از قضای روزگار و بخت بد ایرانیان، شوشندخت نام داشت ازدواج کرد و علیا مخدره نیز، بکوری چشم دشمنان، شهر شوش را بنا نهاد تا رو سیاهی ای ابدی برای ایران و ایرانیان دور از تمدن و بربر بر جای بماند!

براستی این پادشاه یهود که بوده و نهصد و بیست و شش سال پس از ویران شدن هیکل سلیمان برکدامین سرزمین فرمان می رانده است؟ آیا این پادشاه که افتخار پدر زنی پادشاه ایران، فرمانروای یکی از قدرتهای بزرگ آن روزگاران را داشته، همان پادشاه حکومت پنهان یهود نبوده است؟

نکته قابل توجه و هشدار دهنده آنست که پادشاهان سلسله ی ساسانی از بهرام گور تا حمله تازیان به ایران، یهودی بوده و خون نژاد برتر و قوم باصطلاح برگزیده در رگهایشان جریان داشته است. اگر به دقت بنگریم و به گنجینه های پدرانمان عشق بورزیم، در خواهیم یافت که عدم مقاومت یزدگرد سوم در مقابل تازیان و خیانت آشکار وی به رستم فرخزاد، سردار بزرگ و میهن پرست ایرانی که در قادسیه جان بر سر پیمان گذاشت، به همین روابط خونی و مناسبات خویشاوندی باز می گردد.

پا بیای امنون نصر و دیگر تاریخ نویسان دانشگاه عبری اورشلیم ره می سپاریم و سیاه بر روی سفید آوردن آنان را پی می گیریم.

((... در قیام بهرام ششم، معروف به بهرام چوبین، علیه خسرو پرویز (از سال ۵۹۰ به بعد)، تعدادی یهودی ثروتمند از بهرام چوبین حمایت می کنند. این جانبداری بیخردانه پی آمد زیان بخشی برای یهودیان ایران و بابل داشت. ماهید، فرمانده لشکر ایرانی، در نبردی علیه بیزانس در مقام انتقام، یهودیان انطاکیه رومیه (در نزدیکی شهر تیسفون) را قتل عام کرد.)) (۵۸)

بهرام چوبین (بهرام ششم) رئیس خانواده مهران و سردار بزرگ ایران در دوره ساسانیان بود. وی در زمان هرمزد چهارم با ترکان جنگید و آنان را شکستی فاحش داد و غنائم زیادی بدست آورد. وی نیمی از غنائم بدست آمده را به تیسفون فرستاد و نیمه دیگر را بین سپاهیان تقسیم نمود. این عمل باعث خشم پادشاه، درباریان و مشاورین یهودی پادشاه گردید. ناسپاسی پادشاه و خشم آزمندان وی باعث گردید تا بهرام برهمزد شوریده و تاج و تخت پادشاهی را به تصرف خود در آورد. (۵۹۰ میلادی). خسرو پرویز به روم گریخت و بمنظور باز پس گرفتن و تصاحب تاج و تخت ایران زمین به امپراطور روم متوسل شد. او در سال ۵۹۱ میلادی بیاری لژیونهای رومی، بهرام چوبین را شکست داد و چون سرداری فاتح و پادشاهی کشورگشا، به خاک ایران قدم گذاشت و پیروز مندانه بر تخت کیان تکیه زد! حال این سنوالم مطرح میشود که آیا هواداری بیخردانه ثروتمندان یهود از بهرام چوبین واقعبینانه است؟ اگر جواب مثبت است، آیا این هواداری از روی فرصت طلبی و بدستور رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان صورت نگرفته است؟ چرا! زیرا پادشاه ایران به روم فرار کرده است و در حال حاضر قائمه شمشیر و قدرت سیاسی در دست آنای بهرام چوبین قرار دارد. قدرتی که در هر برهه ای از زمان می تواند ضمن ایجاد امنیت، از اندوخته های زر اندوزان پاسداری و نگهبانی کند. طلا یعنی خدای زمینی یهود با همه قدرت و توانایی فوق بشریش به امنیت نیازمند است! زیرا بدون وجود امنیت قادر به هیچ کاری نیست و دستان معجزه گرش کاملاً بسته است. به همین دلیل جامعه یهود نیز تنها به قائمه شمشیر و موجودی که بر تخت کیان نشسته است می نگرند، نه آن کس که خود را پادشاه می خواند و در سرزمین های بیگانه آواره است و از هیچ گونه قدرتی برخوردار نیست. چنین موجودی نمی تواند امنیت و زمینه فرمانروایی خداوندگار زمینی زبرپرستان و غارت گران را تأمین نماید!

سخن به درازا می کشد. اما چاره ای نیست. لازم است که در شب دیجور ما، سنگ بنای یک لایروبی و خاک برداری ابتدائی فراهم گردد و سرآغازی گشوده شود تا رهروان آینده به باز یافت حافظه ی تاریخی خود راغب و مشتاق گردند. ((حادثه ای که بر شمردن آن در اینجا لازم می نماید و به احتمال قوی روشنتر حال و هوای زندگی یهودیان در ایران در مجاورت و تماس با فرهنگ و آئین اواخر دودمان ساسانیان (سلسله شناخته نشده ج - پ) است قضیه شورش

یهودیان ماحوزا در حومه تیسفون پایتخت امپراطوری ایران است. این شورش به رهبری مرزوطرای دوم (۴۹۶ - ۵۲۰) فرزند راب هونا، رئیس جامعه یهود بابل و ایران انجام گرفت. گر چه یهودیان اشنیاق فراوان به تحکیم روابط دوستانه با قباد از خود نشان می دادند ولی ظهور مزدک (دشمن زر اندوزان و غارتگران، ج - پ) و جانبداری قباد از آئین وی ورق را برگرداند. انگیزه این شورش هسته های نامشروع، خصوصاً در مورد پاکی خانوادگی و احترام به مالکیت شخصی (بیماری علاج ناپذیر همه زر اندوزان و زالو صفتان جامعه بشری که حاضرند بخاطر دفاع از طلا و پاسداری از حریم این خدای زمینی، دست به هر جنایتی بزنند و اگر لازم شد با شیطان نیز هم پیمان شوند. ج - پ)، در آئین مزدک بود. مزدکیان سر اسلحه (تبلیغات را میفرمایند. زیرا بنا بگواهی تاریخ، مزدکیان با هر نوع خشونت و خون ریزی مخالف بودند. یکی از مهمترین دلایل شکستشان نیز عدم استفاده از اسلحه و مقاومت در برابر نیروهای اهریمنی بود. ج - پ) را بصورت آزار دهنده ای متوجه یهودیان ایران و بابل کرده بودند. (مزدک در اولین برخوردش با قباد (کواد) پادشاه ایران، ملت گرسنه و ب خاک سیاه نشسته ایران را که بر اثر قحطی به فلاکت رسیده بودند، مارگزیده و شاه را تریاق دار می خواند و پس از آنکه شاه استدلال او را می پذیرد، از مردم می خواهد تا انبارهای غله شاه را بگشایند و خود را از چنگال دیو زشت خوی مرگ نجات دهند! ج - پ). شورش و بدنبال آن استقلال شهر یهودی نشین ماحوزا، در مجاورت پایتخت ایران هفت سال دوام یافت. مرزوطرا و تعدادی از سران یهود دستگیر و اعدام شدند. (توسط کی؟)، این حادثه رویهمرفته ابتدای ناهنجاریهایی است که در ایران، خصوصاً از سوی موبدان زرتشتی (جل الخالق، موبدان زرتشتی که در قضیه مزدک، بخاطر بدعت گزاری وی در دین و مخالفتش با مالکیت همدست و هم عقیده یهودیان و اشراف جامعه ساسانی بودند! مگر با همدستی همین موبدان و رهبران جامعه یهودیان ایران و بابل نبوده خسرو انوشیروان فرمان قتل عام مزدک و مزدکیان را صادر کرد و ۶۰۰۰۰ مزدکی را از دم تیغ ابدار گذرانید؟ ج - پ)، علیه جوامع یهود ایران و بابل صورت می گرفت. این وضع وحال، با فراز و نشیبهایی چند، تا حمله عرب به ایران ادامه پیدا کرد.... دانستن اجمالی تار و پود جامعه ایرانی در ارتباط با مطالب بالا در این مقطع زمانی لازم می نماید. ساختار جامعه ایرانی دوره ساسانی بر دو رکن مهم استوار بود. ۱- مالکیت. ۲- اصل و نسب.

مالکیت در مفهوم آن دوره پدیدآورنده تبعیضات ناروا در میان طبقات مختلف ایران بود. (مگر مزدک و مزدکیان جز این می گفتند؟ ج - پ) این تبعیضات را مردم بخوبی در درجه بندی کشاورزان، دهقانان، لشکریان و نجبا به چشم میدیدند. از کتب زرتشتی بخوبی هویداست که شاهان ساسانی کاری از کارهای دیوانی را {به مردم پست نژاد} نمی دادند (در عوض یهودیان را بوزارت و مشاورت برمی گزیدند و آنانرا برسر نوشت ملت حاکم می نمودند. ج - پ)، و بطور کلی بالارفتن از طبقه ای به طبقه دیگر، گاهی حتی تغییر حرفه دادن، مجاز نبود. این موضوع به جای خود در تاریخ ایران و پی آمدهای ناگوار آن، که پیروزی عرب را بر {عجم} نمی توان از آن جدا ساخت، حائز اهمیت است. ما عجالاً با این موضوع کاری نداریم. ولی مسئله اصل و نسب (پاکی خون؟) به گونه زرتشتی آن، و سپس بصورت حاد به گونه مزدکی آن نمیتوانست مورد نفرت یهودیان قرار نگیرد (کدام؟ زرتشتی یا مزدکی؟ ج - پ)، و احتمالاً نمیتوانست در اصحکاک عنودانه میان آئین یهود و عقاید زرتشت - مزدک بی تأثیر بماند. {۵۹}

حال ببینیم اختلاف برسر چیست و چرا پس از گذشت سالیان دراز که آئین زرتشتی (از آغاز سلسله ساسانی، زمان مورد ادعای امنون نتصر) مذهب رسمی ایرانیان بوده و هیچگونه مزاحمت یا درگیری برای یهودیان فراهم نیآورده، به يك بارگی در اصحکاک عنودانه با آئین یهود قرار گرفته و زمینه تشویش خاطر و نارضایتی رهبران قوم به اصطلاح برگزیده یهود را فراهم آورده است!

نا گفته پیداست که دین بهی و آیین زرتشتی، بعلت نگرش های بشردوستانه و در مرکز توجه قرار دادن انسان، از ریشه و بنیان با آیین یهود و دیگر ادیان بر آمده از صحاری سوزان وی بی آب و علف غرب و جنوب غربی ایران در اصطحکاک و تضاد قرار داشته و مبارزه دائمی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بر علیه تعالیم آن ریشه در تاریخ بشریت دارد.

زرتشت، آن انسان خردمند و فرهیخته، برخلاف رسولان برخاسته از بیابانهای خشک و بی آب و علف، که خشونت تلخ بیابانی را با خود حمل نموده و کلمات و گفتارشان همانند شن های تفتیده و بادهای داغ بیابان ها و کویرهای سوزان، آکنده از خشونت و تهدید و ارباب است، به آزادی اراده و آزادی گزینش برای افراد بشر دلبستگی فراوان داشت. وی به روشنی به مردم اندرز می داد که شما در انتخاب و گزینش هر آنچه اراده کرده و می کنید از اید و هیچ نیروی بازدارنده ای قادر نخواهد بود تا شما را از این راه باز دارد. آزاد بودن، آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن جزو اختیارات بشر است و هیچگاه نباید در برابر جبر و اراده دیگران، بویژه آنان که انسان را برده و آزاد اندیشی را بر نمی تابند، تغییری بکنند!

تعالیم بشردوستانه و خردمندانه وی که در گفتار نیک - بدار نیک - کردار نیک خلاصه شده اند، بزرگترین دلیل و براهانی است که همچون آفتاب می درخشند و بر تارک سرزمین ایران پرتو افشانی می نمایند!

زرتشت آزادی را مانند نیروی اندیشیدن، جزو نخستین داده های اهورامزدا به بشر می دانست. داده ای که می بایست با چنگ و دندان از آن پاسداری نمود و از گزند اهریمن و نیروهای شیطانی ایمنش داشت. مضمون گفته زرتشت در این مورد در سرود ۳۱ بند ۱۱ چنین است:

((هنگامی که تو ای اهورامزدا، نخست بشر را آفریدی، به وی نیروی اندیشیدن، اراده، سخن گفتن و کار کردن بخشیدی تا هرکس راهی را که می خواهد برگزیند.))

زرتشت این آزادی را در عمل و رفتار خود نیز نشان داده است تا رهروان و پیروانش بدانند که رهبر و پیشوایشان، به آنچه می گفته و اندرز می داده پایبند و مقید بوده است. تجلی و نمود این آزاد اندیشی زمانی بود که کوچکترین دختر زرتشت، پروچیستا، به سن بلوغ و ازدواج رسید و زرتشت که یکی از پیروان دانا و با وفای خود را مناسب و شایسته همسری با وی تشخیص داده بود، به وی پیشنهاد کرد (به جای اینکه خود با وی همبستر شود یا او را از ترس جان به دیگران هدیه کند!) و گفت من او را برای همسری ات پسندیده ام. تو خود در این باره بیندیش و هر گونه خواستی عمل کن. این گفته در سرود ۵۳ بند ۲ چنین آمده است:

((ای پروچیستا، از دودمان هیچدسب، از خاندان اسپنتمان، ای کوچکترین دختر زرتشت، من کسی را که منش پاک و راستی دارد و یاور راستان است برایت برگزیده ام. برو با خرد مشورت کن و با آگاهی کامل و در صورت پذیرش این مقدس ترین عمل پارسیایی را بجای آور.))

آیین زرتشتی دوران ساسانیان، در تضاد کامل با این اندیشه بشردوستانه و خردمندانه و دیگر تعالیم زرتشت قرار گرفت و روح یهودیت در قالب آیین زرتشت و دین بهی نضج گرفت. تقسیم جامعه به اقلیت گوناگون و پست شمردن دهاقین و کشاورزان، یعنی آبادکنندگان زمین و روزی افشانان گیتی و برترشمردن اشراف و سپاهیان، از همین بدعت گذاری موبدان زرپرست دوران ساسانی نشأت گرفت. بدعت گذاری رذیلانه ای که زمینه ی انحطاط جامعه، ناخشنودی مردمان و پیروزی نازیبا و وحشی و بیابانگرد را در پی داشت.

و اما مزدک بامدادان! آیین او که روی به گذشته و احیای دین بهی را داشت، خصوصا برخورد وی بامسئله زن و خواسته بود که در تضاد با آیین یهود و دیگر آیین هایی قرار گرفت که توده ی مردم را برده می خواستند و زر اندوزی، غارت و چپاول هم نوعان را امری مقدس و الهی می پنداشتند. یهودیان نیز به علت خصلت های زراندوزانه، غارتگری و چپاول، و اندیشه های اهریمنی و شیطانی خود که جهان را ویران و توده مردم را سیه روز و بدبخت می خواهند، خود و آیین خود را در اصطحکاک عنودانه با آیین مزدک دیدند و بیکار با آنرا در سرلوحه ی مبارزات اهریمنی خود قرار دادند. ستمگران و غارتگران جوانع بشری، در همه ی دورانهای تاریخ سراسر رنج و مبارزه ی بشریت، از برخورد خردمندانه و هوشمندانه و گفتگوهای سازنده گریزان و هراسان بوده و هستند. منطق آنان، منطق زور است. منطق خفقان و سرکوب های سبعانه و حیوانی!.

خدای زمینی یهود و همه زرپرستان بیشرم، ضد بشر و زالوصفتی که جهان را محلی برای غارت و چپاول دیگران و زراندوزی خود می خواهند، شکنجه، تبعید و جنایت را موعظه و تبلیغ می کند. وگرنه، دلیلی وجود ندارد که انسان در پروسه ی تاریخ و روند تکامل خود، گرگ انسان شود و هموعان بیگناه خود را بیرحمانه و سنگدلانه از میان بردارد و از گوشت و پوست و استخوانشان تغذیه کند. جنایات بی شمار آنوسی های حاکم بر ایران که خود را خلیفه ی الله بر روی زمین میدانند و دشمنی حیوانی و کورکورانه آنان نسبت به همه همسایگان و انسانهای خرد ورز و چپاول ستیز، نمونه مشخص و گویایی است که جلوی چشمان ما جریان دارد و تا کنون هزاران نفر از فرزندان این سرزمین را در مسلخ بیداد سلاخی نموده است.

مزدک بامدادان، آن فرزانه خردمند و اندیشه ورز، که جهان را بهشت انسانها و جهنم غارتگران و زرپرستان اهریمنی می خواست، از نظر دیدگاه فلسفی و عقیدتی، بر این عقیده بود که تاریکی مانند روشنایی از روی اراده و قصد عمل نمی کند، بلکه رفتار کورکورانه و از روی اتفاق است. در حالیکه بزدان (نور) با نیروی خرد و اراده راه می سپارد و عاقبت بر اهریمن (ظلمت) که کورکورانه راه می سپارد چیره و غالب خواهد شد. علاوه بر این، بنا بر نگرش مزدک، آنچه انسانها را در آوردگاه نور و ظلمت، به دشمنی و عناد با دیگر هموعان خود می کشاند و باعث تباهی جهان می شود، دو چیز است. زن و خواسته. جوهره اصلی و بنیادی اندیشه مزدک بامدادان که به يك باره، موبدان زرتشتی دوران ساسانی، اشراف فنودال، سپاهیان تبول دار و چپاولگر و یهودیان زرپرست و غارتگر را که با هدف زراندوزی و غارتگری، قدس الاقداس و سرزمین مادری خود را ترك گفته و در سراسر جهان پراکنده شده بودند، بر علیه وی برانگیخت و آنان را در صافی واحد و متشکل قرار داد تا بر علیه وی و همفکرانش به اقدامی مشترک و جنایتی هولناک دست بزنند، این دو مسئله بود.

بودا پیامبر و مصلح و هدایتگر بزرگ مشرق زمین، خاستگاه رنج بشری را { آرزو } می دانست! مانی، پیامبر دیگر ایرانی نیز که بدعتی نو در آیین زرتشتی بر جای گذاشت، زشت ترین آرزوها و نخستین گناه را آرزوی همخوابگی و نزدیکی زنان و مردان میدانست. مانی بر این عقیده بود و سفارش می کرد که پیروانش از زن گرفتن خوداری کنند و تا پایان عمر مجرد بمانند. ولی مزدک بامدادان می دانست که ازدواج زنان و مردان، تداوم بخش ادامه حیات بشر بر روی زمین است و علاوه بر آن، مردمان عادی نمی توانند از لذت های دنیوی - یعنی دارا بودن خواسته دنیوی یا بهره ور شدن از زنان صرف نظر نمایند، مگر زمانی که از روی خرد و اراده قادر باشند امیال جنسی خود را کنترل و از همخوابگی با زنان خودداری نمایند. آنهم در شرایطی که روند زندگی در مسیری دیگر باشد!

از همه مهمتر، مزدک بامدادان، بر این باور بود که خداوند وسایل زندگی و آنچه را که بشر بدان نیازمند است، بر روی زمین آفریده تا همگان بصورت مساوی از آن برخوردار گردند. بنا بر این هیچکس را درین دنیا بر خواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست! زمانیکه این قانون نادیده گرفته شود و هرکس در صدد باشد تا بیش از برادر خود از نعمات بهره ور گردد، خشونت و بد رفتاری و عدم مساوات و جنگ و خونریزی که از پدیده های اهریمنی و شیطانی است، پیش

میآید و خاستگاه بشر را به جهنمی هولناک و جنگلی بدون ترحم مبدل می کند. جهنمی دهشتناک که برای عده ای محدود و اقلیتی کوچک بهشتی غیرقابل تصور خواهد بود.

مزدک بامدادان، چرا و به چه علت دعوت خود را بر پایه برخورداری همگان بصورت مساوی از زن و خواسته قرار داد؟ و اصولاً چرا فاکتور زن را وارد معادلات خیرخواهانه و بشردوستانه خود نمود و همچون عدالتخواهان و مساوات طلبان پیش از خود، تنها بر برابری انسانها (زن و مرد) پای نفشرد؟ باید پیشینه این نگرش را در آیین آلوده ای جستجو کرد که موبدان زرتشتی دوران ساسانی با توجه به موقعیت ممتازی که از زمان اردشیر بابکان بدست آورده بودند، جایگزین آیین اهورایی و تعالیم زرتشتی کرده بودند و در دوران طولانی حکومت ساسانیان با شدت و حدت هر چه تمام تر بر اجرای آن پای می فشردند. وضعیت موجود در ایران آنوسی زده ی امروز، پاسخی است روشن و غیرقابل گریز به همه ی ناآگاهانی که پس از گذشت قرن‌ها، مزدک و تعالیم بشردوستانه وی را درک ننموده و به این ابر مرد تاریخ بشریت با زاویه ی دید دشمنان و غارتگران الوصفت می نگرند و از نشان دادن کینه های حیوانی خود ابائی ندارند!

آن { نابرابری } که در رابطه با مردمان در دوره فرمانروایی ساسانیان دیده میشود و ایرانشناس صهیونیست امنون نتصر هم بدان اشاره می کند، دو بنیاد داشته، یکی بهره مندی گروهی اندک و انگشت شمار، از ثروت بیکران و زنان بیشمار و در نقطه مقابل بی بهره گی گروه گسترده ای که اکثریت باشندگان جامعه را تشکیل می دادند از دانش و آسایش و فرهنگ و زندگی مشترک. آنهم بدلیل کمر شکن شدن فشار زندگی و تنگدستی مردم بخاطر قحطی و مالیات های رو به افزایشی که صرف جنگهای بی وقفه قباد با همسایگان شمالی و غربی کشور می شده است. وضعیتی که هم اکنون به علت کمر شکن شدن فشار زندگی و بیکاری روز افزون در ایران آنوسی زده جریان دارد.

مزدک بامدادان، کوشید تا با نیروی خرد و اندیشه، آن { نابرابری } که جامعه را به حد اعلا ی نابودی و فساد، و در آستانه انفجار قرار داده بود، از میان بردارد و نیروهای کارساز در زندگی گروهی را در تشکیلاتی نو، سازنده و خرد یافته گردآورد و همکار و { برابر } گرداند.

از ابتدای قدرت گرفتن موبدان و برگماری موبدان از جانب اردشیر بابکان و دادن قدرتی فوق تصور به وی، موبدان و بدنبال آنان سپاهیان، دبیران و درباریان در پایگاهی برتر و بالاتر از سایر مردمان که روزی دهنگان مملکت و آباد کنندگان ملک بودند، قرار گرفتند. اینان کاخ هایی شاهانه ساختند و زنان بیشماری را در حرمسراهای خود زندانی کردند. پرده سرای هر موبد، سپاهی و امیری، زندان بزرگی بود که در آن انبوهی از زنان خوب روی از هر طبقه و ملیتی در بند کشیده شده بودند. درحالی که کشاورزان و پیشه وران، یعنی اکثریت افراد جامعه به دلیل بیکاری، کمر شدن هزینه زندگی و بالا بودن نرخ خراج و مالیاتهای پی در پی، قادر به گزینش همسر و تشکیل خانواده و زندگی زناشویی نبودند.

در این دوران، زن ایرانی، همچون زنان یهود به موجودی بی ارزش و دون پایه مبدل شد. موجودی که بنا به تفکر مردسالارانه پادشاهان، موبدان و اشراف دربار ساسانی تنها و تنها بدرد همخوابگی و سرگرمی مردان می خورد. در این برهه از زمان، زنان نه تنها نقشی در سرنوشت خود و محیط پیرامون خود نداشتند، بلکه به بازیچه ای بی اراده و بی ارزش در دستان مردان شهوت پرست و هوسران طبقه حاکم تبدیل شدند. همین وضعیتی که هم اکنون در جامعه ایران و در محیط خفقان آوری که آنوسی های حکومتگر آفریده اند، وجود دارد و بر سرنوشت رقت بار نیمی از جمعیت فعال کشور حکومت می کند. خردمندان و فرهیختگان ایرانی، در برابر چنین وضعیت فاجعه باری، چه برخوردی دارند و چه شیوه ای پیش گرفته اند؟ آیا مبارزه قلمی و زبانی با چنین رفتاری که ریشه در تاریخ خانه های قرون وسطایی و دوران بربریت دارد، در اصطحکاک عنودانه با آیین یهود قرار نمیگیرد؟ کم بها دادن تاریخ نگاران و قلم بدستان مزدور تشکیلات ضد بشری و جنایتکار صهیونیست - ماسونیک به این مهم و سکوت آگاهانه آنان در برابر این جنایات قرون وسطایی آنوسی ها، همصدایی با محافل صهیونیستی و پاسداری از حریم متعفن خدای زمینی یهود نیست؟

روشن و میرهن است که رواج بیش از حد فحشاء در جمهوری آنوسی ها، کمر شکن شدن هزینه زندگی، تجاوزات جنسی آقا زاده ها به دختران نا بالغ و رها نمودن اجساد بیجان این کیوتران معصوم در گوشه و کنار خیابانها، خودکشی بیسابقه دختران و پسران جوان، برخورداری آنوسی های دیوسیرت از صد ها زن صیغه ای و غیر صیغه ای و هزاران فجاجع دیگر، هیچگاه در اصطحکاک عنودانه با آیین یهود قرار نخواهد گرفت و اعتراض رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان نسبت به این تبه کاریها را بر نخواهد انگیخت.

فرو افتادن زن، از پایگاه رفیع و انسانی خود در ایران را می توان در واپسین نوشته های موبدان زرتشتی که در زمان اقتدار ساسانیان به رشته تحریر در آمده است، بروشنی دید و آنرا با تعالیم تورات و تلمود مقایسه نمود.

((در دین به زنان را نیایش کردن نفرموده است. نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار، بامداد، نماز پسین، نماز شام در پیش شوهر خود دست به سینه بایستند و بگویند، تو را چه اندیشه است تا من آن اندیشم. ترا چه می باید تا من آن گویم. تو را چه می شاید تا من آن کنم. هر که به فرمان شوی کار کند او را آشو (پاک و مقدس) خوانند و گرنه او را چه (فحشه، روسپی) نامند.)) (۶۰)

این تفکر و اندیشه ضد انسانی و بیشتر حیوانی، چه تضادی با دستورالعملهای رساله ای آنوسی های حاکم بر ایران که زنان را کشتزار مردان، ناقص العقل، اغواکننده و دستیار شیطانی می نامند و او را در ردیف دیوانگان و محکومین ابدی و ازلی قرار میدهند دارد؟ چرا این شیوه برخورد حیوانی نسبت به زنان، مورد اعتراض مدافعین حقوق بشر و جانورانی

که پس از گذشت ۱۶۰۰ سال، هنوز هم با سخیف ترین اتهامات به مبارزه با مزدک بامدادان و اندیشه های بشردوستانه اش بر می خیزند و تلاش می ورزند تا چهره انسانی و اندیشه های و الایش را با لجن کینه و عداوت حیوانی بپوشانند، قرار نمی گیرند؟

((... و زنانی که از مخالفت آنان بیمناکید، باید نخست آنان را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند، از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز اگر مطیع نشدند، آنها را کتک بزنید ...)) (۶۱)

و
((مردان را بر زنان، تسلط و حق نگرایی است. هم بواسطه برتری که خدا بر آنان روا داشته و هم بواسطه آنکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند.)) (۶۲)

جواب روشن است. برخورد حیوانی شیخ و آنوسی های اهریمن صفت حاکم بر ایران با زنان، از آن روی در تضاد و اصطحکاک عنودانه با آیین یهود و منافع غارتگرانه صهیونیست - ماسونیک های جنایتکار و ضد بشری ای که پاسداران جهل و تباهی و نگاهبان حریم نفرت انگیز اهریمنند، قرار نمی گیرد، که همگان از یک ستاد فرماندهی و از یک خدای ضد بشری تبعیت می نمایند!

تنها در پوشش دین و به اتکاء خدایان بر تخت نشسته در صحاری سوزان و بی آب و علف است که می توان دهان گشود و در سالهای پایانی قرن بیستم، به ادای چنین لاطاناتی مبادرت ورزید.

((دشمنان می خواستند بانوان از بچه هایشان جدا باشند. بانوان را به ادارات بکشاند نه برای این که اداره درست بشود، بلکه برای اینکه ادارات را فاسد کنند و بچه ها را از دامن مادر جدا کنند ... اسلام زن را از توی لجن زارها برداشته، آورده و به او شخصیت داده ...)) (۶۳)

و
((اسلام به زنان اجازه تصدی مقامات قضایی را نمی دهد. چون خیلی احساساتی هستند. یا به لحاظ طبیعی هیچ نوع برابری بین دو جنس از نظر خصوصیات یا قدرت جسمی و اخلاقی، و تحمل و شکیبایی وجود ندارد.)) (۶۴)

هزار و چهار صد سال پیش، مزدک بامدادان بر آن شد تا این سنت و تفکر مضموم و ضد بشری را که به نیمی از افراد جامعه بصورت موجوداتی بی عقل، بی خرد، پست و بی اراده نگاه می کرد، در هم بریزد و به ادامه حیات سرا پا ننگینش که چون داغ لعنتی بر پیشانی بشریت حک شده بود، پایان بخشد. چرا که مزدک بر خلاف متفکرین بیابانگرد و خشن، زن را پلید و ناقص العقل نمی دانست، همچنین خواسته را. زنان در تعالیم او با مردان برابرند ولی آرزوی بهره گیری از زنان گوناگون و گردآوری ثروت بی حد و حصر، پلید است و ناشایست و اهریمنی.

کجای این اندیشه های خردمندانه و بشردوستانه، پاکی خون را مورد تهاجم و بی مهری قرار می دهد؟ مزدک بامدادان در کجا همخوابگی با دختران یا خواهران را تبلیغ و ترویج نموده است؟ تفکر قبیح و زننده ای که در ایران و تنها در دوران ساسانیان، پادشاهان، موبدان بدعت گذار و اشراف که غذای روزانه شان را با رهبران جامعه یهود تناول می فرمودند، پذیرای آن شدند و از آن استقبال کردند. همخوابگی با محارم، بویژه با خواهران، مادران و دختران در هیچ دوره ای از تاریخ ایران رواج نداشته و مورد پسند و استقبال عامه قرار نگرفته است! به ویژه در آیین مزدک بامدادان که نجات زن و برابر قرار دادن وی با مردان را کاری اهورایی و یزدانی می داند. مزدک در کجای تعالیم خود به دختران اجازه داده تا به بهانه قرار دادن ادامه ی نسل و جلوگیری از انقراض خانواده، پدر پیر خود را مست کنند و با وی همخوابه شوند؟ آنهم دختران برگزیدگانی که قوم برگزیده را راهبری و هدایت می نمودند؟!

((و دختر بزرگ بکوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر بزرگ بکوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ پسری زائیده او را مواب نام نهاد و او تا امروز پدر موابیان است. و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد وی تا بحال پدر بنی عمونست.)) (۶۵)

این شاهکار دختران پیامبر است که خداوندش بخاطر همجنس بازی پیروانش که همانا قوم برگزیده باشند، دو شهر سدوم و گمرا را با خاک یکسان نمود و بقولی آنها را بمباران اتمی نمود.

و اینهم نمونه ای دیگر، در باره پیامبری که کعبه مسلمین را بنا نهاد و پل ارتباطی بین یهودیت و اسلام را بوجود آورد! ابراهیم خلیل! جد اعلای آنوسی های حاکم بر ایران که پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از ورود نامیوم نشان به ایران، هنوز در صدد گرفتن انتقام از ایرانی و ویران نمودن این سرزمین اهورایی هستند و از هیچ جنایتی رویگردان نیستند! نامبرده علاوه بر اینکه خواهر خود را به زنی گرفته بود، به هر جا که می رسید، همسر و خواهر خود را به خداوندان زر و زور هدیه می نمود تا جانش در امان بماند و به خاطر وجود زنی زیبا در کنارش، آسیبی به وجود مبارکش نرسد.

((ابراهیم گفت زیرا گمان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد و مرا بجهت زوجه ام خواهند کشت. و فی الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. و هنگامیکه خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد او را گفتم احسانیکه بمن باید کرد اینست که هر جا برویم در باره من بگویی که او برادر من است.)) (۶۶)

جالب توجه است که {هاجر} خواهر و همسر ابراهیم، و دختران لوط، می بایست سنبل و سرمشق زنان سرزمین ما قرار گیرند و فرزندان ما نیز از مکتهای انسان ساز این دو بزرگوار، بیاموزند! فاجعه بار اینکه حتی رفتگان و مردگان ما نیز به هنگام خاک سپاری و تشریف فرمایی به جهان آخرت به یاری همین اراجیف که به زبان فصیح عربی به گوشهای ناشنوایشان خوانده میشود، مجوز ورود به بهشت برین را بدست می آورند.

پر واضح است که اندیشه های متعالی و انساندوستانه مزدک بامدادان در اصطحکاک عنودانه با دزدان و غارتگران جامعه و منافع نژادپرستان ظلمت پرستی قرار گرفته که از قرنهای پیش در کشور ما همگام با زلو صفتان و غارتگران داخلی، به چپاول محرومان اشتغال داشته و دارند! و چون هیچ غارتگر و دزدی، حاضر به پذیرش واقعیت و قبول اعمال و شیوه ی ردیالانه خود در قبال محرومان نیست، تلاش نموده اند تا با دروغ پراکنی و پخش اتهامات کذب، چهره ی مردمی و انسانی این پیامبر راستین و آموزگار بشر دوست را دگرگون جلوه دهند و اندیشه های بشر دوستانه اش را با پرده ای از اتهامات زشت و ناپسند که تنها اتهام زندگان را برآزنده و سزاوار است، بیوشانند! مسئله ی زن ایرانی و فروافتادگی وی در جامعه، به یاری صهیونیست ها و تعالیم ضد بشری پیامبران بنی اسرائیل، از آدم تا محمد و از محمد تا خامنه ای، باعث گردیده تا در روند تاریخ، ضربات جبران ناپذیری برکشور کهن سال ما فرودآید و در سالهای پایانی هزاره ی دوم، ما را در ردیف وحشی ترین و بی فرهنگ ترین ملل جهان قرار دهد!

تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه که از نزدیک شاهد و ناظر فجایع عصر ناصری و خیانتهای دربار، رهبران جامعه یهود، اعضا سازمان صهیونیست - ماسونیک و آنوسی های جنایت پیشه و وطن فروش بوده و در انقلاب مشروطیت از مجاهدین و مبارزین مشروطه خواه طرفداری می کرده، در خاطرات خود می نویسد:

((اگر زن ها در این مملکت مانند سایر ممالک آزاد بودند و حقوق خود را مقابل داشته و می توانستند در امور مملکتی و سیاسی داخل شوند و ترقی کنند یقیناً من راه ترقی خود را در وزیر شدن و پیمان کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی دانستم و یک راه صحیحی با یک نقشه محکمی برای ترقی خود انتخاب می کردم ... من مسلک را نه ارتجاعی قرار می دادم نه شخصی بلکه منتهای سعی در توسعه تجارت داخلی ایران می کردم. کارخانه دایر می کردم ... معادن خدا دادی که به وفور در ایران است کار کرده، امتیاز گرفته، و اگذار به انگلیس ها نکرده، اسباب تسهیل زراعت را فراهم کرده ... راه مازندران را درست کرده، اسباب حمل و نقل را مرتب کرده، قنات های زیاد حفر کرده، جنگل های دستی احداث نموده و ... افسوس که زن های ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند و صبح تا شام در یک محبس نا امیدانه زندگانی می کنند.)) (۶۷)

وضعیت رقت انگیز زن ایرانی و ستمی که تحت لوای ادیان الهی و حاکمیت خدای زمینی یهود که بصورت روح حاکم برجهان، تمام شئون زندگی انسانها را به زیر تسلط خود در آورده است، آگاهانه و عمد در لابلای سطور نوشته های تاریخ نگاران و تحلیل گران وابسته به صهیونیست - ماسونیکهای جنایتکار گم می شود و رنگ می بازد.

تاریخ نگاران مزدور و غارتگران جامعه ایران با تکرار این نکته که مزدک بامدادان شعار { اشتراک زنان } را در میان گذاشته و پاکی خون ایرانیان را مورد هجوم قرار داده، می کوشند تا به کمک چنین بهتان ردیالانه و کهنه شده ای نه تنها سیمای بشر دوستانه وی را در غباری از تهمت و دروغ بیوشانند بلکه جوانان ایرانی را از مطالعه آموزه های رهایی بخش و انساندوستانه وی باز دارند.

مطالعه تاریخ ایران و آشتی نمودن با اندیشه های والای پدران و نیاکانمان، دریچه های زیادی را بر روی ما می گشاید و ما را با علل عقب افتادگی و توسعه نیافتگی کشورمان کاملاً آشنا می نماید! واقعیت های تاکنونی را باید پذیرفت و مسلح با سلاح خرد و یاری جستن از میراث های گرانبهایی که به ما سپرده اند، به جنگ همه پلیدیها و لجن پراکنهایی رفت که آنوسی ها و خدمتگزاران به ظاهر ایرانی دولت پنهان یهود و صهیونیسم جهانی، در لابلای سطور تاریخ و تاریخ ادبیات سرزمین کهن سال ما که خاستگاه خرد و زادگاه مصلحان و آموزگاران بشر است، جا سازی نموده اند!

قوام الدین، ابوعلی حسن ابن ابی الحسن علی بن اسحاق بن عباس توسی ملقب به نظام الملک (۴۰۸ - ۴۸۵ ه. ق.)، از جمله افرادی است که به علت جایگاه اجتماعی خود، که همانا وابستگی به دربار و الیگارشی غارتگران و زراندوزان است، و پایبندی به دین اسلام، کینه ای حیوانی و دد منشانه نسبت به مزدک بامدادان و اندیشه های مترقیانه وی دارد. او که با توطئه گری وارد دستگاه النب ارسالان شد و در اولین قدم، توطئه برکناری و کشتن عمیدالملک کندری (مقتول در ۴۵۶ هجری قمری) وزیر دانشمند سلطان سلجوقی را طرح ریزی و به مرحله اجرا در آورد، به مدت سی سال وزیر قدرتمند سلجوقیان بود. وی در این دوران سی ساله به ثروتی بیکران دست یافت و به بزرگترین فئودال و برده دار دوران خود مبدل شد. چنین شخصیت توطئه گر و غارتگری که زندگی خود را بر غارت و چپاول ایرانیان زحمتکش بنا نموده و به بی خانمانی میلیونها نفر دامن زده بود، در اثر معروف خود، سیاستنامه چنین مینویسد:

((آنگاه مزدک گفت زنان شما چون خواسته شماست. باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید و هر که را به زنی رغبت افتد با او گرد آید. و رشک و حمیت در دین ما نیست تا هیچکس از لذات و شهوات دنیوی بی نصیب نباشد و آرزو بر همه کس گشاده است ...

... پس مردان به جهت اباحت زن، به مذهب مزدک رغبت بیشتر کردند، خاصه مردم عام، و چنان آیین نهاد که اگر مردی، بیست مرد را به خانه خویش مهمان بردی و نان و گوشت و شراب و نقل و مطرب دادی، به عاقبت همه یک با زن او گرد آمدندی و به عیب نداشتندی و عادت چنان بود که هر که در خانه ای شدی تا با زنی گرد آید، کلاه بر در خانه نهاده، پس چون دیگری را رغبت افتادی و کلاه را دیدی بر در خانه نهاده، بازگشتی و توقف کردی تا او بدر آمدی (...)(۶۸)

در صفحات بعد خواهیم دید که این سیاستمدار ورزیده! زراندوز حریص و اشاعه دهنده اسلام ناب محمدی، در باره جنایات خلفای خون آشام و جنایتکار عباسی، یعنی پاسداران معبد خدای زمینی یهود و یاران سفر و حضر رهبران جامعه یهود، چه سان بر مسند قضاوت مینشینند و خامه فروخته شده خود را بر علیه ایرانیان به حرکت در می آورد!.

علت قیام و حرکت مزدک بامدادان در زمان پادشاهی قباد ساسانی، شرایط اسفناک کشور و فشار همه جانبه ای بود که هر روز بر شانه نحیف مردم سنگینی می کرد و کمر آنان را می شکست. مزدک نه به خاطر نجات دینی آسمانی یا زمینی قیام کرد و نه رسولی از رسولان پروردگار بود! او انسانی آگاه، خرد ورز و بشر دوست بود که زندگی سخت و نکبت بار هموعانش را بر نمی تافت. او ذلت و بیچارگی مردم را در اتحاد نامیمون پادشاه و موبدان زرتشتی می دید که چشم بر سیل بنیان کن ویرانی و خرابی مملکت بسته و با چرک و خون مردمان کاخ می ساختند و در دنیای بیخبری و هرزگی خود سیر می کردند. وی دشمن زر اندوزان و غارتگران جامعه بود. از این روی اندیشه و الایش در اصطحکاک عنودانه با دین یهود، مسیحیت و آیین زرتشتی دوران ساسانی قرار گرفت. در نهایت، اتحاد این سه رأس مثلث شوم چپاول و غارت و جنایت و جهل نیز به زندگی او و یارانش پایان داد.

منابع مختلف تاریخی از وضع دشوار اقتصادی ایران و بروز قحطی و خشکسالی شدید در سالهای ۴۶۶-۴۷۱ میلادی خبر می دهند. بر اثر این اوضاع نابسامان، حتی تعداد زیادی از یهودیان ساکن در ایران مرکزی و میان رودان به کرانه های خلیج فارس، شبه جزیره عربستان، یمن و هند مهاجرت کردند. آثار باقی مانده از یهودیان در بنادر لنگه، طاهری و اطراف آنها در حاشیه خلیج فارس موید این نظر است.

این بحران اقتصادی یکی از علل عمده پیدایش جنبش مزدکی بود. مزدک بامدادان، خود از طبقه روحانیون بود و در سلسله مراتب آیین زرتشتی، مقام موبدان موبدی داشت. بنا بر این نسبت به تعالیم آیین زرتشتی و بدعت گذاری های موبدان عهد ساسانی وقوف کامل داشت. خواجه نظام الملک توسی در کتاب سیاست نامه مینویسد:

((اول کسی که در جهان این مذهب معطله آورد، مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبدان موبد گفتندی. نام او مزدک بن بامدادان ... چنانکه دین گبران و دین جهودان و ترسایان و بت پرستان را باطل کند...))(۶۹)

پیگولوسکیا در اثر معروف خود در باره وضعیت اسفناک ایرانیان در آن عصر که تاریخ نویسان یهود از آن به بدی یاد می کنند، مینویسد:

((فلاکت های طبیعی متعددی گریبان گیر مردم کشور شد. کمبود محصول، قحطی و گرسنگی، توده مردم را دچار فقر و مسکنت کرد. اخباری در دست است مبنی بر اینکه فیروز کوشید تا تسهیلاتی در زندگی مردم پدید آورد. وی از میزان مالیات سرانه کاست و از خزانه دولت اتباع کشور را یاری کرد ... پس از سال ۴۸۴ که سال تاجگذاری بلاش برادر فیروز بود، هیچگونه بهبودی در وضع کشور حاصل نشد. پول در خزانه سخت کاستی پذیرفت. گردآوری مالیات از اهالی دشوار مینمود. روستاییان ورشکسته از شدت فقر و مسکنت کشتزارهای خود را ترک میگفتند. فریاد عدم رضایت و اعتراض سراسر کشور را فرا گرفته بود.))(۷۰)

وضعیتی به دنبال اصلاحات ارضی شه فرموده ۱۳۴۱ پیش آمد و سرانجام انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ را در پی داشت و هم اکنون در جمهوری آئوسی های ایران و افغانستان به شدت ادامه دارد! روستاییان دسته دسته از زادگاه خود می برند و در حاشیه شهرهای بزرگ، بر دامنه حلبی آبادها و مناطق فقیرنشین و آمار ارتش بیکاران و معتادان می افزایند. در ایران آئوسی زده، در آمد سرسام آور حاصله از فروش نفت و صادرات غیرنفتی، توسط آئوسی های غارتگر، چپاول و در بانکهای صهیونیستی و امپریالیستی خارج از کشور ذخیره میشود. میزان بدهی ایران به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به نسبت دوران هشت ساله جنگ ایران و عراق افزایش نجومی یافته و بر تعداد پرسنل ارتش بیکاران، معتادان و زنانی که بخاطر امرار معاش و سیر نمودن شکم یتیمان بازمانده از جنگ هشت ساله به روسپی گری روی آورده اند، افزوده شده است.

جنگهای طولانی و پی در پی قباد، بر این دردها افزود و مردم ایران را به روزگار سیاه بدبختی و ادبار گرفتار کرد. در چنین شرایطی، مزدک بامدادان که غم بینوایانش می آزد، کمر همت بر میان بریست و به اتکاء نیروی مردم، قباد و طبقه حاکمه و موبدان زرتشتی و یهودیان رباخوار و زراندوز را که از فرط سیری در حال ترکیدن بودند به مبارزه طلبید! این مبارزه طلبی و اقدام متهورانه باعث گردید تا در اصطحکاک عنودانه و آستی ناپذیر با تفکر یهود، موبدان و اشراف دربار ساسانی قرار گیرد. آنچه به یهودیان و رهبران جامعه آنان مربوط می شود و خاطر پلید آنان را می آزد، اینست که مزدک و مزدکیان با اقدامات بشردوستانه خود موجودیت و منافع غارتگران دولت پنهان یهود را به خطر انداختند و آنرا تهدید نمودند! قیام آنان، به منزله یورش به معبد زوال ناپذیر خدای زمینی یهود بود. خدایی که اقلیتی ناچیز را خوشبخت و رستگار و توده اکثریت را بد بخت و گرسنه می خواهد. وگرنه دلیلی نداشت تا دولت پنهان یهود بر علیه شان قیام کند و پس از گذشت قرنها، تاریخ نویسان و اندیشه پردازان صهیونیست با کینه ای حیوانی نسبت بدانان برخورد

نمایند و از فرط کینه توزی ددمنشانه و حیوانی به همان اتهامات گذشته خود ادامه دهند. به حدی که برای نشان دادن کینه حیوانی و ضدبشری خود به ضد و نقیض گویی بیفتند و در باره آن واقعه آسمان و ریسمان بپاقتند؟
ابو منصور عبدالملک بن محمد نیشابوری ملقب به ثعالبی، تاریخ نویس مسلمان نیز چون دیگر تاریخ نگاران هم عصر خود، کینه ای حیوانی نسبت به مزدک بامدادان دارد و او را با بدترین کلمات و جملات مورد حمله قرار می دهد. او در باره قباد و آشنایش با مزدک چنین می نویسد:

((این پادشاه تا زمان ظهور مزدک ... با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد، مزدک دیوی بود به صورت مردی. با صورتی زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند، قباد فریفته سخنان چرب وی شد و گمراه گردید...))
وضعیت فلاکت بار ایران در دوران قباد و پسرش انوشیروان زبان زد خاص و عام است. این داستان تلخ که در ادبیات پارسی به ثبت رسیده بازگوکننده آن وضعیت اسفباری است که در ایران جریان داشته و قیام مزدک را باعث گردیده است.

چنین روایت کنند که روزی انوشیروان در حال بازگشت از جبهه جنگ، آوای دو جغد را که بر فراز خرابه ای نشسته بودند شنید. از بزرگمهر حکیم، وزیر دانشمند خود پرسید: که این پرندگان چه می گویند؟ بزرگمهر جواب داد که یکی از جغدها، دختر دیگری را برای پسرش خواستگاری میکند! مادر عروس کابین دخترش را صد ده خراب مطالبه می کند! انوشیروان با خشم و غضب می پرسد: بعد چی؟ بزرگمهر با شجاعت و شهامتی که تنها خردمندان را سزااست جواب می دهد که مادر داماد می پذیرد و در جواب می گوید:

گرملک اینست و اینست روزگار

من ده ویران دهمت صد هزار

ناگفته پیداست که چنین شرایط اسفباری باعث شادی روح حقیر صهیونیستها و خرسندی رهبران دیوسیرت جامعه ی یهود و زراندوزان غارتگر می شود! حال اگر فردیا تفکری درصدد تغییر و دگرگونی این وضعیت برآید، ناگفته پیداست که در اصطکاک عنودانه با تفکر یهود و آیین زراندوزانه اش قرار می گیرد!

((در آیین دوره ساسانیان تعدد زوجات معمول بود. ولی آنچه برای یهودیان ناگوار بود، و مزدک آنرا با شدت و خشونت در نظر داشت بر جوامع ساکن در ایران و بابل تحمیل کند، هرج و مرج در زندگی خانوادگی و زناشویی بود. ازدواج با محارم در میان زرتشتیان آزاد بود و چنین وصلتی را به زبان پهلوی خویزگوکس می گفتند. به باور آیین آنان ازدواج بین خواهر و برادر به وسیله فره ایزدی روشن میگرد و دیوها را به دور میراند.)) (۷۱)

پیش از این گفتیم که تعدد زوجات، ره آورد جامعه اشرفی ساسانی و دست پخت موبدان دربار ساسانی بود که هیچ رابطه ای با آیین زرتشتی نداشت تا چه برسد به مزدک بامدادان که با هدف و اندیشه ملغی نمودن این بدعت گذاری ها قد برافراشت و جان برسر عقیده اش گذاشت. اما از دیدگاه تاریخ نگار مالخیولیایی صهیونیست، مرغ یک پا دارد و او، به هر وسیله ممکن تلاش دارد گناه قوم خود و دیگران را به پای مزدک و مزدکیان بگذارد!

باید به این قلم بدست مزدور گفت: به فرض محال که مزدک بامدادان از آیین زرتشتی دوران ساسانیان پیروی می کرده و با چنین شیوه ازدواجی نیز موافق بوده است! تو چرا جامه می درانی و شیون به پا میکنی؟ در آیین تو که پدیده تعدد زوجات ممانعت قانونی ندارد و حتی ازدواج با محارم نیز پاکی خون را مورد تهدید قرار نمی دهد! اگر باورنداری، تورات مقدس را در دست بگیر و داستان ابراهیم نبی و لوط پیغمبر را با دقت بخوان! حتی اشتراکی نمودن زنان، بر این اندیشه و تفکر حیوانی رجحان و برتری دارد! زیرا در صورت تحقق چنین شیوه ای نیز زنان را از پایگاه رفیعشان پایین نمی آورد و آنان را به کالا و موجوداتی بی اراده و گوش بفرمان شوهران یا همخوابه های بی اراده شان تبدیل نمی کند. آنچه جامعه بشری را مورد تهدید قرار می دهد و باعث می گردد تا بشریت به جاده انحطاط بیفتد و در قعر دره سقوط اخلاقی سرنگون شود، گرفتن آزادی اندیشه و تبدیل انسان به یک کالای بی اراده و قابل خرید و فروش است. آفتی که صهیونیسم بین المللی، بذر بلاخیزش را شبانه روز در میان جوامع بشری می پراکند و با تبلیغات مسموم کننده خود بدان مشروعبیت و قداست می بخشد.

در ارتباط با شورش یهودیان ماحوزا، امون نتصر بر این مدعاست که، انگیزه این شورش هسته های نامشروع، خصوصاً در مورد پاکی خانوادگی و احترام به مالکیت شخصی، در آیین مزدک بود. ما به اتکاء تعدادی از شواهد و برهین تاریخی که قطره ناچیزیست در برابر اقیانوس موج و بیکران اطلاعاتی که پدرانمان برجای گذاشته اند، علل جنبش مزدکیان و دیدگاه مزدک را در باره زن و خواسته برشمریم و پیرامونش توضیح دادیم! قبل از تشریح علل قیام ماحوزا، ذکر این نکته لازم است که بنا بر دلایل گفته شده در بالا، ادعای امون نتصر، نه تنها دروغیست در ردیف دیگر دروغهای زرپرستان یهود، بلکه بسیار مسخره است و خنده آور. علاوه بر آن پاکی خون، آنهم در مذهب یهود با چنین شدت و حدتیکه حتی با بدعتگزاریهای موبدان دوران ساسانی در اصطکاک عنودانه قرارگیرد وجود ندارد. داستان همخوابگی دختران لوط با پدر پیرشان که بصورت مشروح در کتب مقدس این قوم به ثبت رسیده یکی از براهینی است، که مدعای سرا پا کذب حضرات را نقش بر آب می کند.

مسخره است و خنده آور! از آن جهت که جماعتی آواره و از وطن رانده شده، که بمنظور کسب و کار و زراندوزی در سرزمینی رحل اقامت افکنده اند، برای خود رسالت پیامبری قائلند و حریم اخلاق و شرع باشندگان آن سرزمین را به

زیر علامت سؤال می برند و به نسخه نوشتن های آنچنانی می پردازند. آنهم با هزاران آسمان و ریسمان بافتن و سرهم بندی نمودن دروغ و بهتان های وقیحانه و تهوع آور.

حماسه سرای بزرگ توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی که خرد را برتر از گوهر می داند و سخنان نغز خود را با نام خداوند جان و خرد آغاز می کند، جریان محاکمه مزدک توسط خسرو انوشیروان (خسرو کواتان) و اتهامات وارده به وی از جانب خسرو، در حضور موبدان موبد و نمایندگان ادیان دیگر را بر اساس نامه ی باستان و تحت تأثیر بینش مذهبی شیعه چنین تشریح می کند:

چنین گفت کسری به پیش گروه
به مزدک که ای مرد دانش پژوه
یکی دین نو ساختی پر زیان
نهادی زن و خواسته در میان
چه داند پسرکش که باشد پدر
پدر همچنین چون شناسد پسر
چومردم سراسر بود در جهان
نیاشند پیدا کهان و مهان
که باشد که جوید در کهتری
چگونه توان یافتن مهتری
کسی کو مُردجای و چیزش کراست
که شد کارجو بنده با شاه راست
جهان زین سخن پاک ویران شود
نباید که این بد به ایران شود
همه کدخدایند و مزدور کیست
همه گنج دارند و گنجور کیست
زدین اوران این سخن کس نگفت
تو دیوانگی داشتی در نهفت
همه مردمان را بدوزخ بری
همی کار بد را ببد نشمری
چو بشنید گفتار موبد قباد
برآشفقت و اندر سخن داد داد
گر انمایه کسری ورا یار گشت
دل مرد بی دین پر آزار گشت
پر آواز گشت انجمن سربسر
که مزدک مبادا بر تاجور
همی دارد او دین بزندان تباه
مباد اندرین نامور بارگاه
از آن دین جهاندار بیزار شد
ز کرده سرش پر زتیمار شد
بکسری سپردش همانگاه شاه
اباهرک او داشت آیین و راه
بدوگفت هرکو برین دین اوست
مبادا یکی را بتن مغز و پوست
بدان راه بد نامور صد هزار
بفرزند گفت آن زمان شهریار
که با این سران هرچ خواهی بکن
ازین پس ز مزدک مگردان سخن
بدرگاه کسری یکی باغ بود
که دیوار او برتر از راغ بود
همی گرد بر گرد او کنده کرد
مرین مردمان را پراکنده کرد
بگشتندشان هم بسان درخت
زیر پای و زیرش سرآکنده سخت

بمزدك چنین گفت كسرى كه رو
 بدرگاه باغ گر انمايه شو
 درختان ببين انك هر كس ندید
 نه از كاردانان پیشین شنید
 بشد مزدك از باغ و بگشاد در
 كه ببند مگر بر چمن بارور
 همانگه كه دید از تنش رفت هوش
 بر آمد بناكام زو يك خروش
 يكى دار فرمود كسرى بلند
 فروهشت از دار پيچان كمند
 نگون بخت را زنده بر دار كرد
 سر مرد بى دين نگون سار كرد
 از آن پس بگشتش بباران تير
 تو گر با هشى راه مزدك مگیر
 بزرگان شدند ايمن از خواسته
 زن و زاده و باغ آراسته (۷۲)

وحشت خسرو انوشیروان و طبقه حاکمه ایران در اینست که قداست اشرافیت و نظام طبقاتی مورد هجوم و بی احترامی قرار گرفته و فاصله ای بین شاه و گدا، کدخدا و مزدور، گنج ور و رنجبر، کهتر و مهتر در میان نباشد. همان وحشتی که سرپای وجود رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان را نیز به لرزه در آورده است. ترس و وحشت از خواسته های مساوات طلبانه و برابری جویانه مزدك باعث شده تا زر اندوختگان سیه دل هراسان شوند و کینه اش را بدل بگیرند و خونس را مباح بدانند. اصطحكاك عنودانه از این جا سرچشمه می گیرد، و الا صهیونیستها، فراماسونها و غارتگران بین المللی را چكار با پاکی یا ناپاکی خون ایرانیان! چرا باید اندیشه ناپاکی خون قومی غیریهودی را بدل راه داد که هیچگونه قرابتی با قوم باصطلاح برگزیده پهوه ندارد؟

همانطور که گفتیم ناراحتی و عصبانیت رهبران جامعه یهود و تاریخ نگاران صهیونیست، از جای دیگری سرچشمه میگردد! اصطحكاك عنودانه، در صورتی پیش می آید که منافعى در خطر بیفتد. آنهم منافع قوم و ملتی که از هزاران سال پیش خود را برای آقایی و سروری جهان آماده کرده است. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی غزنوی در کتاب زین الاخبار که به فارسی نگاشته شده است، می نویسد:

((مزدك می گفته، خدای عزوجل روزی خلق اندرین زمین نهاده است و بخشش پدید بکرده است، از توانگران ببايد سنتد و به درویشان ببايد داد، تا همه راست گردند.))

اصطحكاك منافع و درخطر افتادن قداست يك طبقه غارتگر و زر اندوز که بهشت دنیوی خود را بر استثمارتوده های محروم و غارت بی رویه زحمتکشان جامعه استوار نموده اند، همیشه باعث هراس و وحشت کاسه لپسان و لاطائلات گویی پاسداران و مزدوران قلم بدست این طبقه می شود و آنان را و می دارد تا از طریق اتهام و افترا و سرهم بندی نمودن انواع و اقسام دروغهای شاخدار و عنوان مطالب بی پایه و اساس چهره مبارزین و متفکرین ملتی را خدشه دار و آنان را در میان مردم و مجامع بین المللی بی اعتبار سازند! هرگونه اندیشه و تفکری که منافع غارتگران را به خطر بیندازد و در صدد خدشه دار نمودن وجهه کاذب و دروغین آنان گردد، موضع گیری این قلم بدستان مزدور را در پی خواهد داشت.

توجه به تاریخ گذشته و مطالعه اسناد و مدارکی که در نهایت، باز یافتن حافظه تاریخی ما و رسوایی غارتگران بی نقاب و نقاب پوش کشور را در پی خواهد داشت، باعث اصطحكاك عنودانه و عکس العمل نشان دادن این قلم بدستان مزدور خواهد شد. هرچند که این رجعت به گذشته و ورق زدن تاریخ، در مراحل نخست برای سرگرمی و اتلاف وقت و بدون برنامه ریزی قبلی باشد.

ذکر نمونه ای از این نوع موضعگیری های انیرانی از سوی قلم بدستان مزدور و حافظان منافع صهیونیسم و امپریالیسم بی فایده نخواهد بود.

در دوران اخیر به خاطر عملکرد ضد بشری آنوسی های حاکم بر ایران و خفقان و سرکوب بیش از حدشان، توجه به گذشته و تاریخ ایران زمین، در بین ایرانیان بویژه ایرانیان برون مرزی رواج چشمگیری یافته و آنان را به گذشته خود علاقمند نموده است. این علاقمندی که در حال حاضر دوران جنینی و رشد قبل از بلوغ خود را می گذرانند، در بیشتر موارد خام، ناپخته و بدون برنامه ریزی است و هدف مشخصی را دنبال نمی کند. بطور مثال عده ای از ایرانیان، بدون مطالعه و بررسی کارشناسانه، صرفاً بدلیل ضدیت با جمهوری اسلامی ایران و آخوندهای حاکم بر ایران، به ادیان ایرانی قبل از حمله عرب مانند میترائیسم و زرتشتی گری ابراز علاقه می کنند و تلاش می ورزند اطلاعاتی در این باره بدست آورند. آنان علت ویرانی کشور و بیچارگی ملت ایران را نتیجه حاکمیت اسلام و آنهم اسلام نوع خمینی می

داند و در نتیجه ی چنین برداشتی، به مذهبی چون مسیحیت، مهرپرستی و زرتشتی گری روی می آورند. همین حرکت ابتدایی، ناچیز و تا اندازه ای انحرافی و گاه مخرب باعث هراس و وحشت آنوسی ها در داخل و خارج از کشور می شود و آثارا به عکس العمل و موضع گیری های متفاوت و برنامه ریزی شده و امی دارد.

رهبان جمهوری آنوسی های ایران، آنوسی سید علی حسینی خامنه ای، فرصت طلبانه و عوام فریبانه اجازه برپایی کنگره زرتشتیان در ایران را صادر می کند و همزمان، همکیشان آنوسی اش در خارج از کشور زوزه مرگ سر می دهند و مظلومیت اقلیت یهود در ایران آنوسی زده را مطرح می نمایند و در بوق و کرنا می دمند! این قلم بدستان مأمور و آنوسی های رسوا که هدفی جز خیانت به ایران و ایرانی را در سر نمی پروراند، فوراً به تکاپو میافتند تا به بهانه کنگره آنوسی فرموده زرتشتیان در ایران، کلنگ تخریب خود را فرود آورند و در بستر تفکرات پاک مردم، بذر علفهای هرز و انحرافی بپاشند.

روزنامه { ایران زمین } که توسط یکی از چهره های سیاسی شناخته شده دوران معاصر در خارج از کشور و ظاهراً در مخالفت با رژیم آنوسی های حاکم بر ایران منتشر می شود، در ضمیمه شماره ۱۰۹ خود به تاریخ دوشنبه ۲۶ شهریورماه ۱۳۷۵ که بعنوان ویژه نامه کمیسیون مذاهب و آزادی ادیان انتشار یافته، دو مطلب کاملاً متضاد را به چاپ رسانیده است، که بنا به اهمیت آنان و ارتباطشان با خطر بالقوه آنوسی هایی که هستی ما را از همه جوانب مورد تهدید قرار داده و با تخریب فرهنگی و زدودن حافظه تاریخی ما، قصد ادامه غارتگری و نابودی ما را دارند، قسمتهایی از دو مطلب مندرج در این نشریه را در اینجا نقل می کنیم:

((نمایش کنگره زرتشتیان، بند و بست آشکار با رژیم خونخوار آخوندی. به تازگی يك تجمع چهار روزه، تحت عنوان { کنگره ششم بین المللی زرتشتیان } با سواستفاده از نام زرتشتیان جهان - چنانکه گفته اند - با شرکت ۸۵۰ نفر ایرانی و غیر ایرانی، از سی ام خرداد تا دوم تیر ۷۵ (۱۹ تا ۲۲ ژوئن ۹۶) در تهران برگزار شد.

در روزپایانی کنگره (شنبه دوم تیرماه)، { میهمانان شرکت کننده } پس از آنکه در { کنگره خود } برای سلامت خامنه ای به عنوان { رهبر عادل } دعا کرده و ملت آزادی ستان ایران را با لقب { بد اندیشان } نفرین کردند. (دروغی بزرگتر و غیرقابل تصورتر از دروغهای شادخار و مستهجن امنون نتصر و دیگر تاریخ نویسان مزدور صهیونیست. ج - پ)، ... منصور روانی، نماینده اقلیت زرتشتیان در مجلس رژیم، گفت:

{ اقلیت زرتشتی ایران، در سایه الطاف نظام جمهوری اسلامی، در کمال آسایش و آزادی به سر می برند. }}
امامطلب دوم که بقلم منوچهرنوع پرست، با هدف دفاع از هم نوعان مظلوم و همیشه آواره اش برشته تحریر درآمده است!

((خطر از هم پاشیدگی جامعه یهودیان ایران را تهدید می کند. ... جمعیت یهودیان ایران، که در سالهای قبل از انقلاب، در حدود ۱۲۰ هزار نفر برآورد می شد، ۱۸ سال بعد از انقلاب، نه تنها افزایش نیافته که برعکس، روز به روز، تقلیل می رود (حتماً تخمشان را ملخ خورده است. ج - پ)، و هم اکنون، به بیست و تا بیست و پنج هزار نفر، کاهش یافته است. دلایل این امر، توسط مسئولان دولتی در ایران، بیان نمیشود و تنها هر از چندی گاه يك بار، با ایجاد شرایط خاصی از رهبران مذهبی و اجتماعی آنان خواسته میشود که در برابر مطبوعات و گزارشگران خارجی از شرایط خوب زندگی خود در ایران و روبرو نبودن با هرگونه فشار و تبعیض و بی عدالتی، سخنانی بر زبان بیاورند. (همان عملی که اگر از سوی زرتشتیان صورت پذیرد، {بند و بست آشکار با رژیم خونخوار آخوندی} نامیده می شود. ج - پ)، ... تمامی محققان و تاریخ نگاران، یهودیان ایران را از قدیمترین اقوام ایرانی میشناسند که همواره در طول تاریخ، در محدوده جغرافیایی ایران، باحضور مستمر خود، در پیدایش و شکوفایی و استمرار تمدن و فرهنگ ایرانی، نقش مؤثری داشته اند. (ادعاهای امنون نتصرگونه. ج - پ).

... گرچه متأسفانه در کشور خود ما، ایران، تحقیق و تتبع زیاد و گسترده و پر دامنه یی در این موضوعات، صورت نگرفته است، (سهل انگاری از جانب جناب نوع پرست است که صفحه ای از صفحات روزنامه اش را در اختیار هموعان تاریخ سازش قرار نمی دهد، تا نتیجه تحقیقات علمی و باستان شناسی خود را در آن به چاپ برسانند. ج - پ)، در دانشگاههای اروپا و آمریکا، و همچنین در دانشگاههای اسرائیل کنونی، محققان زیادی آثار و کتب و مقالات بسیاری منتشر کرده اند و در آنها به نقش عظیم یهودیان ایرانی در باز سازی و حفظ تمدن و فرهنگ ایرانی، بعد از حملات اعراب و مغول، اشاره کرده اند.))

پس از آشنایی با ادعاهای يك آنوسی ضد ایرانی دیگرکه ضمن دسترسی به آرشیو دانشگاههای اروپا و آمریکا و اسرائیل و وسعت معلومات یهود شناسانه اش، علت کاهش تعداد یهودیان ایران در سالهای پس از انقلاب را نمیداند و منتظر است تا هم کیشان آنوسی اش، که در جمهوری اسلامی ایران صاحب مسئولیتند، علت را باز گویند، به سخنان نماینده یهودیان در ایران نظری می اندازیم:

((با توجه به اینکه ما از نظر ملیت ایرانی و از نظر مذهب کلیمی هستیم، طبیعتاً نتایج انتخابات مجلس ششم که می تواند نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران به شمار آید و پیامدهای بسیار مثبتی برای ملت ایران در پی خواهد داشت. می تواند به عنوان هدیه ای برای تمامی ملت ایران و از جمله جامعه کلیمی ایران که همواره پیوندهای ناگسستی با ملت ایران دلشسته اند محسوب شود.)) (۷۳)

موريس معتمد، با وقاحتی غيرمسئولانه، ادعاى اربابان صهيونيست خود را تکرار میکند و يهوديان را از نظر مليت ايرانی و از نظر مذهب کليمی می خواند. دروغی که متأسفانه از سوی پاره ای از هموطنان نا آگاه ما نیز مورد قبول واقع شده و باعث سر درگمی آنان گردیده است. يهودی بودن، مذهب و آيين نيست! شخص يهودی دارای مليت يهود است و از سرزمين يهوديه برخاسته است! اين ادعاى مسخره و خنده آوريست که مرتباً از سوی صهيونيستها و رهبران جامعه يهود تکرار می شود! طرح اين ادعا مثل اين است که بگويم ايرانيان مقیم هند يا امريکا و غيره که از نظر مليت هندی، امريکايی و غيره هستند و از نظر مذهب ايرانی .

ارمنی، يهودی، آسوری، کلدانی، بلوچ، گُرد، لُر و غيره مليت های موجود در ايرانند و زادگاه و سرزمين اجدادی هر کدام گوشه ای مشخص از خاک اين کره خاکی است.

از همه اين مسائل گذشته، يهوديان چه نوع ايرانيانی هستند که جريمه سالانه ای بابت عدم مهاجرت به اسراييل و سرزمينهای اشغالی به دولت غاصبشان می پردازند و در هر گوشه ای جهان که باشند، خود را متعلق به اسراييل و سرزمين موعود میدانند؟! از يهوديان اروپا و امريکا گرفته تا يهوديان اقيانوسيه و افريقا و شرق دور و نزديک!

بايد توجه داشت که موضع گيری و دلسوزی های آقای نوع پرست و ديگران برای اقليت يهوديان ايران، همصدا و هماهنگ با محافل صهيونيستی، خود انگيخته و بدون برنامه ريزی قبلی نيست. اين روند که ريشه در تاريخ اين سرزمين باستانی دارد، و از سوی قلم بدستان مزدور، تاريخ نگاران بی هويت و سياستمداران اجنبی پرست با جديت تمام دنبال می شود، هدفی جز تحقق حکومت جهانی يهود و سروری بخشيدن به قوم باصطلاح برگزيده يهود ندارد.

سازمان کارگران انقلابی ايران (راه کارگر)، نیز موضعی مشابه ای نشريه ايران زمين و ديگر آنوسی های نقاب پر چهره، در قبال اقليت يهوديان مقیم ايران در پيش گرفته و بدنبال افشاء شدن شبکه ای صهيونيستی - فراماسونی فلاحيان - سعيد امامی (اسلامی) در وزارت اطلاعات و امنيت رژيم آنوسی های ايران و در سايه نظم نوين جهانی به همين شيوه ای صهيونيسم شاد کن و يهودپسندانه ادامه می دهد. اين نشريه در صفحه سوم شماره ۶۸ نشريه تک برگي، روزنامه سياسی هيئت اجرائی خود به تاريخ ۲۲ فروردين ماه ۱۳۷۹ شمسی، در مقاله ای تحت عنوان "يهوديان و بهائيان در جمهوری اسلامی ايران" به قلم حجت الاسلام والمسلمين محمدرضا شالگونی، ضمن ابراز وحشت و نگرانی خود از عدم موفقيت رئيس جمهور خاتمی در برقراری رابطه با امريکاجين می نويسد:

((او (احمد جنتی) پا را از اين فراتر گذاشت و بهائيان را هم به پرونده يهوديان ضميمه کرد و گفت: { آنها می گویند مبدا بهایی ها را اذيت کنيد. بهایی ها جاسوس هستند. اگر کسی جاسوس نباشد، هيچ کسی با او کاری ندارد } ... بهائيت دين نسبتاً جوانی است (کدام دين؟ ج - ب) که چگونگی پيدایی اش، هنوز نتوانسته مانند ادیان کهن سال در پشت ابرهای اساطيری استتار شود؛ ... و اکنون دستگاه ولایت فقيه می خواهد يهوديان را باهمان اتهامی گروگان بگيرد که در بيست و يك سال گذشته، بهائيان را سرکوب کرده است؛ يعنی اتهام جاسوسی. آن ها می خواهند با بستن يهوديان به اسراييل، هم گروگان گيری جديدی راه بيندازد، و هم تلاش های اصلاح طلبان حکومتی برای تنش زدایی با امريکا را خنثی کنند. هدف های آن ها روشن تر از آن است که قابل استتار باشد. بنا بر اين دفاع فعال از حقوق انسانی و شهروندی يهوديان دستگير شده، هم برای مقابله با تهاجم جديد دستگاه ولایت و هم برای جا انداختن مفاهيم بنيادی دموکراسی در اذهان توده های وسيع مردم به جان آمده از بی حقی ها و زورگویی های جمهوری اسلامی، اهميت ويژه ای پيدا کرده است. فراموش نبايد کرد که دفاع از حقوق يهوديان به هيچ وجه به معنای تائيد زورگویی های دولت اسراييل نسبت به مردم ستمديده فلسطين نيست. دفاع از حقوق يهوديان به همان دليلی اهميت و ضرورت دارد که دفاع از حقوق فلسطينيان. و زورگویی به يهوديان ايران به همان دليل شريرانه است که زورگویی به فلسطينيان. آزادی خواهان ايران و مخصوصاً طرف داران آزادی و سوسيالیسم، موظف اند از حقوق شهروندی و انسانی همه مردم و مطلقاً همه مردم دفاع کنند. ايرانی که در آن يهوديان و بهائيان کمتر از ديگران ايرانی شمرده شوند، ايران آزادی نخواهد بود. نگذاريم مردم ايران ننگ يهود ستیزی و بهایی ستیزی و اقليت ستیزی های ديگر را تحمل کنند.))

سؤال اينست که اگر شما يهوديان را کمتر از ديگران ايرانی نمی دانيد و به اين امر معتقد هستيد، چرا تصور می کنيد که دفاع از جماعتی ايرانی، ممکن است توهم تائيد و دفاع شما از جنايات اسراييل در سرزمين های اشغالی فلسطين را در پی داشته باشد؟ به نظر شما و طرفداران آزادی و سوسيالیسم، چه رابطه ای بين محاکمه اين يهوديان به اصطلاح ايرانی و دولت غاصب اسراييل وجود دارد؟ وقتی شما يهوديان دستگير شده را شهروندان ايران زمين می شماريد و دفاع از حقوق حقه ای آنان را در سر لوحه ای مبارزات بشردوستانه ای خود قرار داده ايد، چرا نسبت به دخالت های دولت اشغالگر اسراييل که چنين به تکاپو افتاده و زوزه های عوام فريبانه به راه انداخته است، عکس العملی نشان نمی دهيد؟ زوزه هایی که حتی شما طرفداران آزادی و سوسيالیسم را نیز به وحشت و هراس انداخته و زمينه ای فراهم نموده تا قبل از خوردن چوب، آخ بکشيد و اعلام نماييد که حرکت و موضع گيری ما در راستای تائيد دولت اسراييل و همسویی با سياست های فلسطينی ستيزانه آن دولت نيست؟ از همه مهمتر، محاکمه يهوديان و شکنجه و آزار بهائيان توسط رهبران جمهوری آنوسی ها، چه ربطی به ملت ايران دارد که خود ساليان سال قربانی جنايات و توطئه های اين ديوان آدميخوارند؟! چرا می بايست گناه اهریمنان آدمخوار و آنوسی های عقب مانده ای که پيام آور جهل و نادانی قرون و اعصارند به پای ملت ايران نوشته شود و ننگ يهودی ستیزی و بهایی ستیزی و اقليت ستیزی را برایش به ارمغان بياورد و به دامانشان بچسباند؟ مگر آزا ديخواهان و بشر دوستان روی زمين، گناه دولتهای آلمان هيتلری و پينوشه و

دیگران را به پای شهروندان کشورهای آلمان و شیلی و غیره نوشته اند؟ گناه حاکمان را بیای مردمان کشورها نوشتن و آنان را به صلابه کشیدن، تنها از عهده صهیونیستها و مدافعان و تاریخ نویسان و وقایع نگاران مزدورشان برمیآید! بداندسان که پس از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون، خون بهای قربانیان جنایات خود را از ملت آلمان و دیگر کشورها می ستانند و خویشتن را طلبکار همه ی جهانیان، حتی قربانیان آن جنایت اعظمی می دانند! با بمیان کشیدن پای ملت در ماجرای که هیچگونه ارتباطی با هستی باختگان و قربانیان ددمنشی های آنوسی های به اصطلاح شیعه مذهب حاکم بر ایران ندارد، چه هدفی را دنبال می کنید؟ دفاع شما و سردمداران دیگر گروههای مدافع آزادی و سوسیالیسم، از یهودیت و بهائیت بدون در نظر گرفتن عملکرد آنان در تاریخ ایران، اگر ریشه در تفکرات ضد مردمی و ضد بشری نداشته باشد، صد در صد از ناآگاهی و عدم شناخت شما نشأت می گیرد!

برگردیم به اصل موضوع و نظری بیفکنیم به ادامه ی تاریخ نویسی صهیونیست ها.

اما قیام ماحوزا، ماحوزا شهری بود که درکناره جنوبی رودخانه دجله و در نزدیکی تیسفون پایتخت ساسانیان بنا شده بود. تیسفون در زمان فرمانروایی سلوکیان بر ایران ساخته شد. در سال ۱۶۵ میلادی توسط رومیان ویران شد. اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان آنرا از نو بنا کرد و { بی اردشیرش } نامید. در آغاز شکوفایی و رونق تیسفون، ماحوزا به یکی از مراکز مهم تجاری و بازرگانی بدل شد زیرا بر سر راه کاروانهای تجاری قرار داشت. به روایت تلمود، یهودیان ماحوزا که املاک کشاورزی پهناوری نیز در اختیار داشتند، در تجارت ماحوزا و تیسفون نقش فعالی به عهده گرفتند. تجارتی که برای آنان پر منفعت و سودآور بود.

در نیمه دوم سده چهارم میلادی، در دوران پادشاهی طولانی شاپور دوم، ماحوزا به یکی از مراکز اصلی الیگارشی یهود مبدل شد. اکثریت ساکنین ماحوزا یهودیانی بودند که بدنبال چشمه های شیر و عسل در حرکت بودند و کشورهای جهان را زیر پا می گذاشتند. با آغاز آشوب در ایران، در پی جنبش مزدک و درگیری وسیع بین روحانیون زرتشتی و دربار که به سقوط قباد منجر شد، مرزوترای دوم از فرصت بهره جست و با کمک نیروهای مسلح خود، دولت مستقل خود را در بخشی از میان رودان بر پا نمود و ماحوزا را که قلعه ای محکم و استوار بود، مرکز آن قرار داد.

این حکومت مستقل که آغازگر به حقیقت پیوستن رؤیای حکومت یهودی از نیل تا فرات بود، هفت سال دوام آورد. سر انجام در سال ۵۰۲ میلادی سپاهیان ایران مقاومت ماحوزا را درهم شکستند و آنرا به تصرف خود درآوردند. مرزوطرا و گروهی دیگر از یهودیان طرفدارش مصلوب شدند و شورش یهودیان سرکوب شد.

جالب توجه است که در هیچکدام از منابع تاریخی موجود، اشاره ای به پیوند این قیام، با قیام مزدک بامدادان و جنبش مزدکیان نشده است! بنا بر شواهد و مدارک تاریخی، علت قیام ماحوزا تنها، ضعف دولت مرکزی و سوءاستفاده یهودیان از شرایط موجود در ایران برای برپایی دولت یهود بوده است. همان ضعف و از هم پاشیدگی مفرطی که در نهایت منجر به پیروزی تازیان و سقوط حکومت ساسانیان گردید و کشور ما را بیش از پیش در چنگال رهبران جامعه ی یهود و دولت پنهان یهود اسیر نمود.

دایرة المعارف یهود، نام رهبران جامعه یهود ایران را که تا پایان سلطنت ساسانیان در رأس الیگارشی یهود قرار داشتند و برمقدرات ایران فرمان می رانند، به شرح زیر به ثبت رسانده است:

هونای دوم (۲۴۰ - ۲۶۰)، ناتان اول (۲۶۰ - ۲۷۰)، نحمیا (۲۷۰ - ۳۱۳)، مراوکیای دوم (۳۱۳ - ۳۳۷)، هونای سوم (۳۳۷ - ۳۵۰)، ابا (۳۵۰ - ۳۷۰)، ناتان دوم (۳۷۰ - ۴۰۰)، کاهانای اول (۴۰۰ - ۴۱۵)، هونای چهارم (۴۱۵ - ۴۲۲)، مرزوطرای اول (۴۲۲ - ۴۵۵)، کاهانای دوم (۴۵۵ - ۴۶۵)، هونای پنجم (۴۶۵ - ۴۷۰)، هونای ششم (۴۸۴ - ۵۰۸)، مرزوطرای دوم (۵۰۸ - ۵۲۰)، اھونای (؟ - ۵۶۰)، حفنای (۵۶۰ - ۵۸۰)، حنینای (۵۸۰ - ۵۹۰) و بوستان (۶۱۸ - ۶۷۰).

اینان شخصیهایی هستند که در تمامی دوران حکومت ساسانی و حتی سالهای پس از آن، در محدوده ی ایران زمین، دولت پنهان خود را داشتند و با اقتدار تمام آنرا هدایت و رهبری می کردند. این دولت پنهان دارای قوانین و اختیارات خاص خود بود. قوانین و اختیاراتی که با قوانین کشور میزبان هیچ گونه هم سویی و خوانایی نداشت. بنا بر این مجبور بود در اختفا و بدور از چشم شخصیهای ملی و باشندگان دولت میزبان به حیات توطئه گرانه خود ادامه دهد. حیات طولانی و دراز مدت این حکومت پنهان با ساختار محکم و تجربیات غنی خود، پایه و اساسی بود برای پنهان کاری مخوف و مافیایی یهودیان در طول تاریخ.

دایرة المعارف یهود می نویسد:

((یهودیان جدایی مکانی از پیروان سایر ادیان و اعضای گروه های قومی و صنفی را ترجیح می دادند. زیرا انزوای اقلیمی برای ایشان امکان بهره مندی از دستاوردهای حیات تداوم بخش دینی، آموزشی و اجتماعی را فراهم می ساخت. به علاوه غریزه بقا خود انسجام جمعی را بر ایشان تحمیل می کرد. ایجاد جبهه ای واحد در برابر دنیای خارج که عموماً دشمن بودند... به این دلیل، به رغم همه تنوع ساختاری و کارکردی که در شرایط بغرنج کشورها وجود داشت، جوامع خود مختار یهودی توانستند تداوم گذشته خویش و وحدت ضرور با یهودیان دور افتاده را تأمین کنند.))

انزوا طلبی یهودیان و ایجاد جبهه ای واحد و یکدست در برابر دنیای خارج که بدون ارائه دلیل و مدرک دشمن تلقی می شوند، می بایست مورد توجه دقیق ایراندوستان و مبارزان راه آزادی ایران قرار گیرد و در اطراف آن کنکاشی همه جانبه صورت پذیرد.

زندگی داوطلبانه یهودیان در گتوهای خود ساخته و خود تحمیلی، ریشه در تفکرات اهریمنی و توطئه گرانه آنان و رهبران جوامع یهود دارد. دشمن شمردن دنیای خارج و تشکیل جبهه ای واحد در برابر آن، پاسخی است به قلم بدستان مزدور و آزادیخواهان و سوسیالیستهای آنوسی نقاب داری که با سوءاستفاده از ناآگاهی ایرانیان و توده های محروم و زحمتکش، مذبحخانه تلاش می ورزند این اقلیت قومی توطئه گر و انسان ستیز را ایرانی و دارای حق و حقوق شهروندی معرفی نمایند!

در ادامه تاریخ نگاری تحریبی امنون نتصر می خوانیم:

((دانشمندان یهودی علم کلام را از معتزله، که از متکلمان اولیه اسلام بودند، گرفتند. هر چند با روی کار آمدن فرقه متعصب موحدون، یهودیان قرطبه ناچار به گریز یا تغییر ظاهری مذهب شدند (آنوسی شدند. ج - پ)، اما خانواده ابن مایمون (عبدالله ابن میمون قذاح اهوازی، ج - پ) توانست در مصر خلفای فاطمی ساکن شود. از این رو می توان فهمید که یهودیان مصر در این دوران آزادی و رفاه داشتند. ابن مایمون تفسیر مشهور خود به نام دلالت الحائرين را به زبان عربی و خط عبری نوشت. هدف این کتاب همخوان سازی تورات با موازین خردگرایی و فلسفه و به گونه ای، تطبیق فلسفه با شریعت یهود بود. از این رو هارامبام نه تنها از پیشروان خردگرایی زمان خود، بلکه پایه گذار روشنگری است و این مهم را از راه تأثیر گذاری بر اسپینوزا به اوج می رساند.)) (۷۲)

نه بر مرده بر زنده باید گریست!

اما قبل از پرداختن به ابن میمون اهوازی و جایگاه مذهبی وی و موقعیتش در میان دانشمندان هم عصر خود، ببینیم باروخ اسپینوزا Baruch Spinoza (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷) این تأثیر پذیرفته از ابن میمون، خود در باره قوم برگزیده پروردگار چه نظری دارد. دیدگاه این اندیشمند بزرگ بسیار حائز اهمیت است. چرا که اسپینوزا به عنوان يك یهودی در خانواده ای یهودی، در مکتب یهود و در میان قوم باصطلاح برگزیده خداوند رشد و نمو یافته و سنن، آداب و روحیات اخلاقی این قوم انزوا طلب و متحد بر علیه دنیای خارج را که عموماً نیز دشمن تلقی می شوند، بهتر از هر کس دیگری که خارج از محدوده قومی آنان قرار دارد، می شناسد.

باروخ اسپینوزا فیلسوف یهودی - هلندی، می نویسد:

((یهودیان از سایر مردم نفرت دارند و این تنفر به طبیعت ثانوی آنان بدل شده زیرا هرروزه آن را به وسیله مناسک دینی خود تقویت می کنند. شیوه پرستش آنان نه تنها با سایر مردم تفاوت دارد بلکه در تضاد است.))
به عقیده اسپینوزا:

((حتی مختصات خوبی که در یهودیان می توان یافت ناشی از سرشت شیطانی آنان است. وحدت یهودیان و حمایت آنان از یکدیگر ناشی از نفرت آنان از همه مردم دیگر است و در نتیجه سایر مردم نیز از آنان نفرت دارند. حکومت آنان در فلسطین مفروض شد زیرا خداوند نیز از آنان نفرت داشت.))

آیا این قضاوت اسپینوزا، در باره یهودیان یعنی باصطلاح برگزیدگان خداوند حقیقت دارد؟ همانطور که دیدیم، کینه و نفرت حیوانی آنان نسبت به دیگر باشندگان زمین، بویژه نسبت به ایران و ایرانیان که جای هیچ شک و شبهه ای ندارد. از لابلای متون تاریخی ای که بیانگر عملکرد قوم باصطلاح برگزیده یهود در ایران است، شعله های نفرتی ابدی و ازلی نسبت به ایرانیان زبانه می کشد و ما تاکنون به گوشه هایی از آن اشاره نموده ایم.

کشته شدن درباریان پارس در دوران سلطنت داریوش هخامنشی با تحریک و توطئه دانیال نبی، کشتار هشتاد هزار ایرانی در زمان اردشیر، با تحریکات مرده خای و استر ملکه هخامنشی، شرکت در توطئه کشتار شصت تا صد هزار مزدکی در زمان قباد ساسانی، کشتار ایرانیان در دوران ارغون شاه مغول، به تحریک وزیر یهودی وی سعدالدوله، توطئه سرکوب و به خاک و خون کشیدن قیامهای مردمی، آزادیخواهان، ضد بیگانه و هزاران توطئه ریز و درشت دیگر بیانگر کینه و نفرتی حیوانی و دد منشانه نسبت به ایرانیان در درازای تاریخ از جانب یهودیان و دولت پنهان آنان است. حال ببینیم که ادعای اسپینوزا در باره تنفر خدا از یهودیان تا چه پایه درست بوده و بر پایه چه استدلال های منطقی ای استوار است. برای روشن شدن این مدعا کتاب مقدس را (کتب عهد عتیق و عهد جدید را که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه و به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، در سال ۱۹۹۴ چاپ رسیده است.) ورق میزنیم تا ضمن آشنایی بیشتر با قوم به اصطلاح برگزیده، به دلایل تنفر و انزجار خداوند نسبت به آنان پی ببریم. در این مطالعه اندک و مختصر، به علت اصطحاک عنودانه اندیشه و تفکر یهود، با اندیشه های خردمندانه و بشردوستانه مصلحان و نیک اندیشانی چون زرتشت و مزدک بامدادان و همچنین به انگیزه دشمنی و نفرت این برگزیدگان، نسبت به اقوام غیریهود نیز تا اندازه ای پی خواهیم برد!

((یهوه خدای اسرائیل چنین میفرماید، اینک من اسلحه جنگر که بدست شما است و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده اند جنگ میکنید برمیگردانم و ایشانرا در اندرون این شهر جمع خواهم کرد. و من بدست دراز و بازوی قوی و بغضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد. و خداوند میگوید که بعد از آن صدقییا پادشاه یهود و بندگانش و این قوم یعنی آنانرا که از وبا و شمشیر و قحط در این شهر باقی مانده باشند بدست نبوکدنصر پادشاه بابل و بدست دشمنان ایشان و بدست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشانرا بدم شمشیر بکشند و او بر ایشان رأفت و شفقت و ترحم نخواهد نمود. و باین قوم بگو که خداوند چنین میفرماید اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما

میگذارم. هرکه در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مُرد اما هرکه بیرون رود و بدست کلدانیانیکه شما را محاصره نموده اند بیفتد زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. زیرا خداوند میگوید من روی خود را بر این شهر بیدی و نه بنیوی بر گردانیدم و بدست پادشاه بابل تسلیم شده آنرا با آتش خواهد سوزانید. و در باره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید. ای خاندان داود خداوند چنین می فرماید بامدادان به انصاف داوری نمائید و مغضوبانرا از دست ظالمان برهانید مبادا حدت خشم من بسبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده خاموش کننده ای نباشد. خداوند میگوید ای سکنه وادی و ای صخره هامون که میگویید کیست که بضد ما فرود آید و کیست که بمسکنهای ما داخل شود اینک من بضد تو هستم. و خداوند میگوید بر حسب ثمره اعمال شما بشما عقوبت خواهد رسانید و آتشی در جنگل این (شهر) خواهد افروخت که تمامی حوالی آنرا خواهد سوزانید.)) (۷۴)

می بینیم که گفته اسپینوزا، نه تنها بدور از حقیقت نیست، بلکه چشمان ما را به روی حقایقی باور نکردنی و غیر قابل تصور می گشاید. زیرا سرتاسر کتاب مقدس، مملو از دشنام ها و توهین های بدور از نزاکتی است که خدای یهود، خطاب به قوم باصطلاح برگزیده اش بر زبان جاری نموده است. وقتی که برخورد خداوندگار با امت برگزیده خود چنین باشد، وای به حال دیگران.

اما نکته قابل توجه این است که به باور مسلمانان، خداوند در آن واحد، دو بلای مختلف را بر سر بندگانش نازل نمی کند. چرا میزان نفرت و انزجار خدای یهود به حدی است که در یک آن سه بلای شمشیر، قحطی و وبا را بر سر این قوم فرود می آورد؛ باید از نخبگان قوم یهود و صهیونیستهای دو آتشی که خود را وارثین خدا بر روی زمین میدانند و در رؤیاهای نفرت انگیز خود خواب حکومت بر جهان را میبینند، پرسید: نیاکان شما مرتکب چه گناهایی شده بودند که یهوه صباوت با چنین لحنی زنده و شدید با آنان سخن گفته است؟ حقیقتاً شانس آوردیم که در ردیف برگزیدگان خدای یهود قرار نگرفته ایم!

((خداوند یهوه صباوت میگوید از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه میروند و بناز میخرامند و به پایهای خویش خلخالها را بصدا میآورند. بنا بر این خداوند فرق سر دختران صهیونرا گل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان برهنه خواهد نمود. و در آنروز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. و گوشوارها و دستبندها و روبندها را. و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را. و انگشترها و حلقه های بینی را. و رخت نفیسه و رداها و شالها و کیسه ها را. و آئینه ها و کتان نازک و عمامه ها و برقعها را. و واقع میشود که بعوض عطریات عفونت خواهد شد و بعوض کمر بند ریسمان و بعوض مویها بافته گلی و بعوض سینه بند زئار پلاس و بعوض زیبایی سوختگی خواهد بود. مردانت بشمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد.

و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد و او خراب شده بر زمین خواهد نشست.)) (۷۵)

با مطالعه این سطور و آیه هایی که از سوی یهوه نازل شده اند، به درستی در میابیم که تعالیم اشو زرتشت و مزدک بامدادان از آغاز، در اصحکاک عنودانه با مذهب یهود قرار داشته و از تضاد غیر قابل حلی برخوردار بوده اند. تضادی حل نانشدنی و آتشی ناپذیرکه بین شب و روز، خوبی و بدی، پلیدی و نیکی و فقر و ثروت وجود دارد. گودال ژرف و دره ی عمیقی که تنها با کشتن و نابود کردن یک طرف مخاصمه، می توان آنرا پر کرد تا رفع اختلاف شود و آن اصحکاک عنودانه از میان برخیزد. درست همان کاری که رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان، بیاری موبدان منحرف و جاه طلب دوران ساسانی و نماینده قدرت آنان، انوشیروان ناعادل به آن دست یازیدند تا اصحکاک عنودانه خود با مزدک و مزدکیان را از میان بردارند و خدای زمینی خود یعنی طلا را از خطر سقوط و اسارت در دستهای پینه بسته ی محرومان و زحمتکشان جامعه نجات بخشند.

اگر سرتاسر تعالیم و آموزه های این دو ابر مرد و آموزگار بزرگ را مورد بررسی و غور قرار دهیم، با یک کلمه از این نوع کلمات و جملاتی که خدای یهود، همچون گوهر ناب و نقل و نبات بر سر قوم باصطلاح برگزیده ی خویش می بارد و آنان را مورد لطف و عنایت پروردگاری خود قرار می دهد، روبرو خواهیم شد.

((و کلام خدا بر من نازل شده گفت. ای پسر انسان، درخت مو در میان سایر درختان چیست و شاخه ی مو در میان درختان جنگل چه میباشد. آیا چوب از آن برای هیچکاری گرفته میشود یا میخی از آن برای آویختن هیچ طرفی می گیرند. هان آنرا برای هیزم در آتش می اندازند و آتش هر دو طرفش را می سوزاند و میانش نیم سوخته میشود، پس آیا برای کاری مفید است. اینک چون تمام بود برای هیچکار مصرف نداشت چند مرتبه زیاده و قتیکه آتش آنرا سوزانیده و نیم سوخته باشد دیگر برای هیچکاری مصرف نخواهد داشت. بنا بر این خداوند یهوه چنین می گوید مثل درخت مو که آنرا از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده ام همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود. و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت، از یک آتش بیرون می آیند و آتشی دیگر ایشانرا خواهد سوزانید، پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانستکه من یهوه هستم. و خداوند یهوه می گوید بسبب خیانتی که ورزیده اند زمین را ویران خواهم ساخت.)) (۷۶)

و این هم در باره مورد مصرف قوم برگزیده! خدای یهود آنان را در ردیف بی مصرف ترین هیزم های جنگلی می شمارد و صراحتاً اعلام می دارد که آنان را چندین و چند بار خواهد سوزانید و حتی به خاطر خیانتهایشان زمین را ویران خواهد نمود. این وعده ی خدای یهود است! بی دلیل نیست که رهبران جامعه یهود، نخبگان صهیونیسم و جنایتکاران فراماسونری خواهان سوزاندن جهان بوسیله بمبهای اتمی و نوترونی و بر پا نمودن کوره های آدم سوزی برای ابناء

بشر بوده هستند. آنچه ما امروزه در یوگسلاوی، عراق، حلبچه، فلسطین و کشورهای افریقایی شاهدش بوده و هستیم، نمونه های کوچکی از انتقام گیری قومی انزوا طلب و متحد بر علیه بشریتی است که دشمن تلقی میشود، قومی که خدای آسمانیش، در ازاء خیانتکاری هایش به وی وعده چند بار سوختن داده است.

((و کلام خدا بر من نازل شده گفت. ای پسر انسان دو زن، دختر یک مادر بودند. و ایشان در مصر زنا کرده در جوانی خود زناکار شدند، در آنجا سینه های ایشانرا مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را فشردند. و نامهای ایشان، بزرگتر اهلوه و خواهر او اهلویه بود و ایشان از آن من بوده پسران و دختران زائیدند، و اما نامهای ایشان اهلوه سامره می باشد و اهلویه اورشلیم. و اهلوه از من رو تافته زنا نمود و بر محبان خود یعنی آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید. کسانیکه باآسمانجونی ملبس بودند، حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند. و بایشان یعنی بجمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بدل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانیکه بر ایشان عاشق می بود نجس می ساخت. و فاحشگی خود را که در مصر می نمود ترک نکرد زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او هم خواب می شدند و پستانهای بکارت او را افشردند زناکاری خود را بر وی می ریختند. لهذا من او را بدست عاشقانش یعنی بدست بنی آشور که او بر ایشان عشق می ورزید تسلیم نمودم. که ایشان عورت او را منکشف ساخته پسران و دخترانش را گرفتند و او را بشمشیر گشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند. و چون خواهرش اهلویه اینرا دید در عشقبازی خویش از او زیادتیر فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود.... و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی در آمده او را از زناکاری خود نجس ساختند، پس چون خود را از ایشان نجس یافت طبع وی از ایشان متنفر گردید. و چونکه زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت جان من از او متنفر گردید چنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود. اما او ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود بیاد آورده باز زناکاری خود را زیاد نمود.... و من غیرت خود را بصد تو خواهم برانگیخت تا با تو بغضب عمل نمایم و بینی و گوشهای ترا خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دختران ترا خواهند گرفت و بقیه تو بآتش سوخته خواهند شد. و لباسهای ترا از تو کنده زیورهای زیبایی ترا خواهند برد. پس قباحت تو زناکاریت را که از زمین مصر آورده ای از تو نابود خواهم ساخت و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگر مصر را بیاد نخواهی آورد. زیرا خداوند یهوه چنین می گوید، اینک ترا بدست آنانیکه از ایشان نفرت داری و بدست آنانیکه جانت از ایشان متنفر است تسلیم خواهم نمود. و با تو از راه بغض رفتار نموده تمامی حاصل ترا خواهند گرفت و ترا عریان و برهنه و اخواهم گذاشت تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحت و فاحشه گری تو ظاهر شود.... زیرا که زنا نموده اند و دست ایشان خون آلود است و با بُت های خویش مرتکب زنا شده اند و پسران خود را نیز که برای من زبیده بودند به جهت آنها از آتش گذرانیده اند تا سوخته شوند. و علاوه بر آن این را هم بمن کرده اند که در همان روز مقدس مرا بی عصمت کرده سبتهای مرا بی حرمت نموده اند....)) (۷۷)

و این هم در باره سرزمین موعود، سرزمینی که خداوند وعده اش را به یعقوب و ابراهیم و موسی داده است! صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود که به زندگی آرام و پر منفعت در دیگر نقاط جهان عادت نموده و در هیچ برهه ای از زمان با برخوردی غیرقابل تحمل از سوی میزبانان مسخ شده و حافظه از دست داده روبرو نشده اند، چرا می بایست بفکر بازگشت به چنین سرزمین نفرین شده ای باشند؟ نقاط خوش آب و هوای آسیا، اروپا، افریقا و آمریکاکه چشمه های شیر و عسل در آنها جاریست و در زیر خاکهایشان معادن طلا و نقره و دیگر مواد ارزشمند و گران قیمت نهفته است، بر چنین سرزمینی برتری و رجحان ندارد؟

یهوه خدای یهود بی پروا از نفرت و انزجار یهودیان نسبت به ساکنان بابل سخن می گوید! یهودیان را تهدید می کند که شما را بدست کسانی خوار خواهم کرد که نه تنها خودتان، بلکه جانتان از آنان متنفر است!

نفرت نسبت به بابل و بابلیان به مرور زمان به نفرت و کینه ای همگانی و همه جهانی مبدل گردید! یهودیان در گتوهای محصور و پستوهای تاریک خانه هایشان کینه و نفرت کاشتند و در کنیسه ها پرورش دادند! هر جا که قدرت یافتند و مصدر کاری شدند این کینه حیوانی را بر علیه انسانهای بی دفاع و شرافتمند بکار گرفتند و بکار بستند. گویی که از آغاز خلقت جنایتکاری قسی القلب و توطئه گرانی بالفطره بوده اند. در مقابل، جهانیان نیز کینه قوم باصطلاح برگزیده را بدل گرفتند و بذرش را در سینه آیندگان زمین کاشتند. چون آنان را ناسران عداوت، کینه توزی و تبااهی و سپاهیان اهریمن دیدند!

صهیونیست ها و رهبران جامعه یهود، نفرت و انزجار خود نسبت به جهانیان و زحمتگشان را کینه ای مقدس و ازلی می دانند! این نفرت و انزجار حیوانی و ددمنشانه همچون خدای بی ترحم و خون آشام شان ازلی و فنا ناپذیر است. بنا بر این با هر اندیشه و تفکری که قداست سرمایه را به خطر بیندازد و به حریم خدای زمینیشان تجاوز نماید، با کینه ای حیوانی و ددمنشانه برخورد می نمایند. از دیدگاه آنان مساوات طلبان و برابری جویان حق حیات ندارند و به هر وسیله ممکن باید آنان را نابود کرد. طرفداران و حامیان چنین تفکراتی باید بیدرنگ و بدون ترحم در پیشگاه خداوند زر که برترین و قدرتمند ترین خدای روی زمین است، قربانی شوند و اندیشه های مخربشان که باعث تشویش خاطر و نگرانی خداوند می گردد، منهدم شود.

بنا بر تعالیم یهود و تئوری های ارائه شده از سوی رهبران صهیونیسم جهانی و حامیان دیو سیرت آنان، در راه حفظ و حراست سرمایه هر عملی مجاز است و دست یازیدن به هر وسیله ای مشروع و مقدس! برای پاسداری از حریم کبریایی

این خداوند بی رحم و جنایتکار به هر شکل و در هر لباسی می توان ظاهر شد. از هر خدا و ناخدایی می توان پیروی نمود و در راه تحکیم پایه های قدرتش کوشید. قید و بند و مانعی در کار نیست! در راه حفظ و پاسداری سرمایه، خدای زمینی یهود و یهودیت حاکم بر جهان هستی، به همان راحتی که در مصر می توان فرعون بود و در سواحل رود گنگ مبلغ و مروج تعالیم کنفوسیوس، در اروپا نیز می توان شنل هیتلر را پوشید و چکمه موسولینی را بپا کرد. می توان پاپ بود. در واتیکان نشست و فاشیسم افسار گسیخته را یاری کرد و بر جنایات امپریالیسم و ناتو در عراق و شبه جزیره ی بالکان با خیره سری و درنده خویی صحنه گذاشت! یا در جماران نشست و بر لهیب آتش جنگی ویرانگر و بی ترحم دمید و هزاران نفر از فرزندان جان بر کف خلقی را به جوخه های اعدام سپرد و در گورهای دسته جمعی مدفون نمود!

پاسدار حريم کبريایی سرمایه، از انجام هیچ عمل غیر انسانی و ضد بشری رویگردان نیست، زیرا خدای زمینی اش محدودیت و حصارى برایش تعیین ننموده و او را در محدوده ای معین و علامت گذاری شده محصور ننموده است. می توان بدون احساس ترحم و شرم، جهانی را به آتش کشید و جهانیان بیگناه را در لهیب این آتش افروخته سوزانید، بدانسان که خدای یهود، شهرهای سدوم و گمرا را طعمه حریق و آتش سوزنده خشم خود نمود.

پس از آشنایی با نظریه اسپینوزا، ذکر این نکته لازم است که آنوسی های بی ترحم و ضد بشری هر روز به رنگی در آمده و از انجام هیچ جنایتی رویگردان نیستند. آنان به راحتی رنگ عوض می نمایند و هر روز با چهره ای جدید در میان مردمان ظاهر میشوند. آنگاه که منافع تنگ نظرانه و ضدبشری صهیونیست - ماسونیک ها ایجاب کند و پای دفاع از سرمایه به میان آید، از تقدس و بزرگداشت پیشگامان رهایی زحمتکشان و محرومان جامعه نیز آبايي ندارند و از تعریف و تمجید و ستایش آنان وحشتی بدل راه نمی دهند. امروزه در صورت ظهور چنین پیشوایی، صهیونیست - ماسونیک ها قبل از دیگران به پیشوازش میشتابند و قومش را گرامی میدارند. بر گرد شمع وجودش حلقه میزنند و برایش سرود فتح می خوانند تا در فرصت مناسب نیش زهر آگین خود را در جسم و روحش فرو نمایند و او و اندیشه های انساندوستانه اش را به فحیح ترین وضع ممکن از پای در آورند!

از جمله ی اندیشمندانی که بنا به مقتضیات زمانی و مکانی مورد نفرت و احترام صهیونیستها و رهبران جامعه ی یهود قرار گرفته و میگیرد، فیلسوف و اندیشمند بزرگ آلمانی کارل مارکس (Karl Marx) (۱۸۱۸ - ۱۸۸۲) است. اندیشمندی که به دلیل پرده برداری از چهره کریه و خون آشام سرمایه و دفاع از حقوق محرومان جامعه بشری، به پیامبر رنجبران و زحمتکشانش ملقب گردیده است!

کارل مارکس از جمله اندیشمندان و فیلسوفانی است که تبار یهودی دارند و در خانواده ای یهودی پرورش یافته اند، اما بنا به دلایلی که بر خودشان روشن است، از آیین نیاکان خود بریده و با بر گزیدن راه ارتداد، بکلیه وابستگیهای قومی و مذهبی شان پشت پا زده اند تا در جنایات قوم شریک و سهیم نباشند و به ننگ ابدیشان آلوده نگردند. گر چه در بیشتر موارد، پشت پا زدن و حتی ارتداد یهودیان و حاملان اندیشه ی ضد بشری صهیونیسم نیز جای بحث و گفتگوی فراوان دارد و نباید شتابزده مورد قبول یا رد دارندگان اندیشه و محققین قرار گیرد. ارتداد بدانسان که در اسلام و مذهب تشیع کيفر مرگ را بدنبال دارد، در مذهب یهود نیز در ردیف گناهان کبیره و نابخشودنی قرار دارد و عقوبتی سخت در پی دارد. به همین دلیل، یهودیان نیز همانند شیعیان که به گناه خطر، تقیه می کنند و جان خود را نجات می بخشند، در صورت فشار و تهدید و ارباب به آنوسی شدن متوسل می شوند و ظاهرا به آیین نیاکان و پدران خود پشت پا می زنند! از این روی در میان جوامع غیریهودی، به ویژه ایرانیان چنین بر سر زبانهاست که یهودی از دین برگشته، پس از گذشت هزار سال یهودی است و بر آیین پدران خود پا بر جا. تا بدانجا که در میان ایرانیان، حتی اکثریتی که بدین اسلام گرویده اند و بر اساس رهنمود قرآن کتاب مقدس مسلمانان، موظف به احترام به یهودیان هستند نیز، این شایعه به قوت خود باقی است و از اعتبار برخوردار! به باور این مسلمانان: ((به سردرکعبه نوشته است به زر، که یهودی پس از هزار سال یهودی است!))

کارل مارکس در يك خانواده یهودی تبار به دنیا آمد. پدرش هرشل هالوی Hirschel Ha- Levi از یکی از خاندانهای حاخامی یهود بود. او به همراه همسر و هشت فرزندش به آیین مسیحیت گروید و هنریش مارکس نام گرفت. در زمان پذیرش مسیحیت از سوی پدر و دیگر اعضاء خانواده، کارل مارکس، یعنی مردی که در آینده جهان را به تکان می آورد و عقایدش تحولات عظیمی را ایجاد می نمود، کودکی شش ساله بود.

کارل مارکس را بنیان گذار فلسفه علمی و مکتب مارکسیسم می دانند. او با نوشتن کتاب سرمایه که پس از اصل انواع داروین در ردیف کتابهای جنجالی و در شمار ده کتابی قرار گرفت که جهان را تکان داده اند، به ترسیم چهره ی سرمایه داری پرداخت و با کشف قوانین ارزش اضافه، همه گند و کثافت این نظام ضد بشری و مناسبات تولیدی حاکم بر جهان را با مهارتی خارق العاده بیرون ریخت. او که از دریچه ی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به جهان می نگریست، علت تمام بدبختی و ذلت بشری را مالکیت عده ای قلیل بر وسائل و ابزار تولید و محرومیت اکثریت عظیمی می دانست که جز نیروی کار خود، چیزی برای فروش و عرضه نداشتند! وی اعلام نمود که نظام سرمایه داری که بدنبال نظامهای کمون اولیه، برده داری و فئودالی به نظام مسلط اقتصادی جهان مبدل شده، با استفاده از تجربیات غارتگرانه و استثمارگرانه چندین هزارساله ی نظام های غارتگر پیشین، ردیالنه ترین و کثیف ترین شیوه های استثمار و بهره کشی انسان از انسان را بکار می بندد و با تشدید بهره کشی خود و از بین بردن طبیعت موجود، جهان و بشریت را به کام مرگ و نابودی می کشاند.

مارکس نجات بشریت و راه جلوگیری از انهدام بی رویه ی طبیعت را در همگانی شدن ابزار و وسائل تولید و تقسیم عادلانه ی نعم مادی در بین ابناء می دانست! اندیشه ای که پیش از مارکس توسط بسیاری از بشردوستان و مصلحان جهانی از جمله مزدک بامدادان، به شکلی خام و غیر کلاسه شده مطرح و به پرچم مبارزاتی توده های محروم و بی چیز شهری و روستایی علیه غارتگران و چپاولگران جامعه ی بشری مبدل شده بود. مزدک بامدادان، دو عنصر خواسته و زن و تملک آنها توسط عده ای قلیل و محدود را مورد حمله قرار داد و اعلام نمود که تملک و برخورداری بیش از حد اغنیا و چپاولگران جامعه بشری از این دو عنصر، باعث بروز تبعیضات ناروا و ادامه ی حکومت اهریمن و ظلمت بر جهان و جهانیان می شود!

مارکس معتقد بود که نظام سرمایه داری و سرمایه (دولت پنهان یهود) که او آنرا ((یهودیت)) حاکم بر جهان می خواند، قدرتی است جهانی، بنا بر این وظیفه زحمتکشان و بهره دهان جهانست که متحداً علیه این قدرت نفرت انگیز جهانی مبارزه کنند و شرش را از سرخود و آیندگانی که در پی ما روانند، کوتاه نمایند! با قدرتی بنام سرمایه که بر بنیاد مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است، می بایست در سطح جهانی مبارزه کرد و تا نابودی کامل آن از پای ننشست! به عقیده مارکس، تا زمانی که سرمایه داری (دولت پنهان یهود) بر روی کره زمین به حیات خود ادامه می دهد، بشریت روی آسایش و امنیت را نخواهد دید. زیرا این نظام غارتگر از درون خود شر و تباهی می زاید و سرچشمه تمام بدبختی های بشری از شریانهای این نظام غارتگر تغذیه می کنند!

کارل مارکس در پاییز ۱۸۴۳، رساله ای در باره ی یهود نوشت. هدف این رساله در حقیقت رد رساله برونو بوئر Bruno Bauer بود. برونو بوئر، که همانند مارکس و سایر ((هگلی های جوان)) به شدت ضد مذهب بود، شرط آزادی یهودیان از محدودیت های سیاسی و اجتماعی در جامعه آلمان (پروس) را پایه گذاری دولتی بر شالوده های غیردینی (سکولار) و عقب راندن دین به عرصه های ((جامعه مدنی)) می دانست. همین هیاهویی که امروزه پیرامون جمهوری آتوسی های حکومتگر ایرانی بر پا شده و طرفداران رادیکال این نظریه که طیف گسترده ای از نیروهای مذهبی و مارکسیستی را تشکیل می دهند، شرط لازم برای پیشرفت جامعه و رفع خفقان و سرکوب آتوسی ها را گذار به جامعه مدنی و جدایی دین از سیاست می دانند

در آن روزگاران، برونو بوئر متأثر از، نظریات آلکسیس دو توکویل Alexis de Tocqueville (۱۸۰۵ - ۱۸۵۹)، به سردمدار جوان و تازه نفس دنیای سرمایه داری یعنی ایالات متحده آمریکای شمالی (اتازونی) نظر داشت. مارکس بر خلاف بوئر بر این عقیده پای بند بود که آزادی سیاسی بدون تحقق عدالت اجتماعی، امری محال و غیر ممکن است. تحقق عدالت اجتماعی نیز بدون حذف طبقات اجتماعی که خود مستلزم برچیدن بساط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است، غیر ممکن است. عقیده ای که کماکان درستی خود را حفظ نموده و تجربیات مبارزاتی قرنهای نوزده و بیست صحت آنرا به وضوح تائید می کند! در جهانی که ثروت و ابزار و وسائل تولید مادی در دست عده ای قلیل قرار دارد که از فرط سیری در حال ترکیبند و در مقابل، لشکری از بیبویان و مستمندان قرار دارند که با فقر و گرسنگی و مرگ سیاه دست بگریبانند، تحقق عدالت اجتماعی و برقراری نظامی بر پایه ی عدالت و مساوات امری غیر ممکن و محال است! شرط لازم برای تحقق عدالت اجتماعی و تولید عادلانه ی غذا، بهداشت، تحصیل و دمکراسی فردی و اجتماعی پایان دادن به مناسبات تولیدی استثمارگرانه و برچیدن نظام سرمایه داری و حاکم شدن زحمتکشان بر وسایل و ابزار تولیدی است که تا کنون در دست این عده محدود و قلیل چپاولگر و زالوصفت قرار داشته است. تا زمانی که ابزار و وسایل تولید در دست اقلیتی ناچیز و بهره کش قرار دارد که بهشت خود را بر جهنم اکثریت باشندگان کره ی زمین بنا نموده اند و با چنگ و دندان از حریم کبریایی آن پاسداری و محافظت می کنند، تحقق عدالت اجتماعی و برقراری برابری در میان انسانهای روی زمین خواب و خیالی بیش نخواهد بود!

مارکس بر بنیاد این چارچوب نظری، اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۹۱) را که توسط پیشگامان دنیای سرمایه داری، تنها بمنظور سرکوب و از میدان بدر نمودن نظام کهنه و در حال احتضار فئودالی به تصویب رسیده بود و رعایت حقوق بشر در چهارچوب نظام سرمایه داری غارتگر و لجام گسیخته را مد نظر داشت، به نقد کشید و روح حاکم بر جهان معاصر را ((یهودیت)) نامید. یهودیتی بیرحم و نفرت انگیز که اکثریت باشندگان کره زمین، بویژه زحمتکشان و محرومان آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکای لاتین را در ردیف ابناء بشر نمی شمارد و هیچگونه حق و حقوقی برایشان قائل نیست!

این رساله مارکس جوان، بمنظور شناخت فضای آن روزگاران محافل روشنفکری اروپا و وضعیت فعلی روشنفکران جامعه ما از اهمیتی جدی و قابل توجه برخوردار است. این رساله تنها بدلیل حملات شدید نسبت به ((یهودیت)) کمتر مورد استناد محققین و نظریه پردازان سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی قرار گرفته و تاکنون ناشناخته مانده است. در کشور باستانی ما که از صبحدم طلوع خورشید تاریخ و زایش تمدن، در چنبره ی دهشتناک حکومت پنهان یهود و فرمانروایان مطیع و کارگزار این حکومت اسیر و گرفتار بوده و تاریخ نویسان و وقایع نگارانش کمتر از آزادی عمل و شجاعت قلمی بر خوردار بوده و کتاب بعنوان دشمنی سرسخت و آشتی ناپذیر، تحت تعقیب گزمگان دولتی و آخرت فروشان تاریک اندیش مذهبی قرار داشته، این ناشناختگی به منتها درجه ی خود می رسد!

جالب توجه است که، حتی آنانی که خود را طرفدار و پیرو اندیشه های مارکس میدانسته و در صدد نجات زحمتکشان ایران از یوغ فئودالیسم، سرمایه داری و استثمار و استعمار بوده اند نیز، این رساله را مورد استناد و تحقیق قرار نداده و در تمام سالهای فعالیت های علنی و مخفی خود، اشاره ای گذرا و زودگذر به آن ننموده اند!

البته اگر چنانچه در صد ناچیزی از ادعاهای تاریخ نگاران یهود و قلم بدستان دانشگاه عبری اورشلیم درباره نفوذ عناصر یهودی در رهبری احزاب و سازمانهای مارکسیستی ایرانی پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ به بعد که به دنبال خواهد آمد، درست و حقیقی باشد، جای هیچگونه گله و شکایتی باقی نخواهد ماند! زیرا تکلیف روشن است و مارکسیست بودن آن احزاب و سازمانها نیز به همان اندازه خالص و بدون غل و غش خواهد بود که وطن پرستی سیاستمداران ایرانی عضو فراماسونری و مسلمان و شیعه بودن آنوسی های حاکم بر ایران!

مارکس جوان در این رساله روشنگر و ارزشمند خود که می بایست مورد توجه ایرانیان بویژه جوانانی قرار گیرد که روی به آینده دارند و برای سعادت و سربلندی میهن و رهایی باشندگان این سرزمین بلاکشیده می رزمند، ((راز مذهب واقعی یهود)) را چنین بیان می کند.

((شالوده سکولار یهودیت چیست؟ نیاز عملی و منافع فردی. مذهب زمینی یهودی چیست؟ دلالتی! خدای زمینی او کیست؟ پول! بسیار خوب! آزادی از دلالتی و پول، و در نتیجه رهایی عملی و واقعی از یهودیت، آزادی عصر ما خواهد بود. آن سازمان اجتماعی که بتواند پیش شرطهای دلالتی و بدینسان امکان دلالتی را از میان بردارد، یهودیگری را غیرممکن ساخته است... از جانب دیگر، اگر یهودی به بیهودگی سرشت عملی خویش پی ببرد و در راه از میان برداشتن آن بکوشد، خود را از گذشته خویش جدا ساخته است... از اینرو ما در یهودیت یک عنصر ضد اجتماعی عام دوران حاضر را می بینیم... بنا بر این در تحلیل نهایی، آزادی یهودیان عبارت است از آزادی بشریت از یهودیت.))
مارکس در ادامه می افزاید:

((یهودیان هم اکنون خود را به شیوه ای یهودی آزاد ساخته اند، نه تنها به این دلیل که به اقتدار مالی دست یافته اند، بلکه از این رو که از طریق آنان و دیگران پول به قدرتی جهانی بدل شده و روح عملی یهودی به روح عملی ملت های مسیحی بدل شده است. یهودیان از طریق یهودی کردن مسیحیان خود را آزاد کرده اند.))

مارکس گویاترین نمونه سیطره ی یهودیت در جهان امروز را در ایالات متحده آمریکای شمالی (اتازونی) یعنی همان سرزمین قدرتمند و جوانی که مورد توجه Bruno Bauer بود، می بیند:

((در حقیقت، در آمریکای شمالی سیطره ی عملی یهودیت بر دنیای مسیحی تحقق یافته است. چنان بی ابهام و عادی که گویی بشارت انجیل است، سازمان دینی مسیحی خود به کالای تجاری بدل گردیده است... تضاد میان قدرت سیاسی عملی یهودیان و حقوق سیاسی آنها، تضاد میان سیاست و قدرت پول بطور عام است. هر چند در تئوری اولی تابع دوم نیست، ولی در واقعیت عملی، سیاست به برده قدرت مالی بدل شده است. در آنجا دین یهود در کنار مسیحیت جایگاه خود را به دست آورده است... زیرا روح عملی یهودی، دین یهود به مقام خود دست یافته و حتی به بالاترین مرحله کمال خویش در جامعه مسیحی رسیده است. یهودی به عنوان عضوی منفرد از جامعه مدنی، تنها تجلی خاصی است از یهودیت جامعه مدنی. یهودیت به حیات خود نه به رغم تاریخ بلکه به دلیل تاریخ ادامه میدهد. جامعه مدنی بطور مدام از درون اعماق خود یهودی میزاید.

بنیان دین یهود چیست؟ نیاز عملی و خودخواهی! نیاز عملی و خودخواهی اصل بنیادین جامعه مدنی است و چنین است که جامعه مدنی به ناب ترین شکل خود دولت سیاسی را می آفریند. خدای نیاز عملی و منفعت شخصی پول است.))
جامعه مدنی، در کلیت خود تحت کنترل و حفاظت دائم سرمایه داری قرار دارد. در این جامعه سطح آموزش و سواد افراد بالاتر خواهد رفت، ولی چون سیستم آموزش و پرورش و رسانه های گروهی در دست سرمایه داری و غارتگران جامعه قرار دارد، همه چیز بطور کلی در بیراهه و با هدف به انقیاد کشاندن زحمتکشان و محرومان جامعه سیر خواهد نمود! جامعه مدنی تا زمانی که تحت سیطره و سلطه سرمایه داری غارتگر قرار دارد، هیچگونه استقلال و نیروی سازنده ای نخواهد داشت. درست است که توانایی سرمایه برای اداره و کنترل سیستم های غول آسا و فرا ملیتی است، اما موفق نیست و نمی تواند جامعه را در طریق تکامل و بالندگی هدایت کند. بنا بر این در درون جامعه مدنی، شهروندان و باشندگان در سطحی محلی محدود و محصور باقی می مانند و به بردگان سرمایه داری مبدل می شوند.

پس از گذشت سه سال و نیم از ریاست جمهوری محمد خاتمی و طرح جامعه مدنی از سوی وی و همفکرانش که به نیروهای اصلاح طلب و دوم خردادی معروف شده اند، به شهرها و روستاهای ایران نگاه کنید! شهرها و روستاهای میهن ما از مایه خشکیده اند و به نحوی غیرقابل تصور به حقارت و بدبختی دچار شده اند. خدمات، هنر، آموزش و پرورش و هر چیزی که در باره اش فکر کنید، واقعا مسخ شده و به ویرانی دچار گردیده است.

در کشور ستم کشیده ما، همه چیز در اختیار سرمایه داری دلال و غارتگری قرار دارد که هدفی به غیر از زر اندوزی و چپاول بی حد و حصر زحمتکشان ایرانی ندارد. برنامه تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به دولت آنوسی هاشمی رفسنجانی، منفورترین چهره ضد مردمی در ایران و شعار جامعه مدنی مطرح شده از سوی آنوسی - فراماسون، سید محمد خاتمی و باند تبهکارش که بستر مناسبی برای رشد یهودیت و تسلط روز افزون روح حاکم بر جهان، یعنی یهودیت است، ره آوردی به غیر از ویرانی جامعه و خاکستر نشین نمودن ایرانیان ندارد.

ویرانی جامعه و فقیر شدن زحمتکشان و محرومان ایرانی که هم اکنون در زیر خط فقر به سر می‌برند، نتیجه سیاست و برنامه‌های دیکته شده از خارج و چپاول یهودی تبارانی از قماش آیت الله واعظ طبسی، آتوسی فراماسون آیت الله مهدوی کنی، خاندان منفور هاشمی رفسنجانی، حبیب الله عسگر اولادی تازه مسلمان و علینقی خاموشی فراماسون و اجنبی پرستی است که بنا به گفته آتوسی سلیمی نمین، رفت و آمدهای او به انگلستان و تماس با اربابان فراماسونش، حتی در اوج فتوای جنجالی خمینی بر علیه سلمان رشدی نیز قطع نشد، می‌باشد که نبض اقتصاد بیمار و سیاست گذاری جامعه ویران شده‌ی ما را به نمایندگی از سوی رهبران جامعه یهود و سازمان فراماسونری بر عهده دارند. پای ویرانی و خرابی مملکت و بر باد رفتن ثروتهای مادی و معنوی آن، هنر، تاریخ، اندیشه، خدمات و آموزش و پرورش نیز راه انحطاط و نابودی می‌پیماید و به سرنوشتی رقت انگیز گرفتار می‌شود!

مارکس در ادامه می‌افزاید:

((پول خدای هشیار اسرائیل است که هیچ خدایی در برابر آن حق حیات ندارد. پول تمامی خدایان انسان را تنزل می‌دهد و به کالا تبدیل میکند. پول ارزش خود ساخته ایست برای همه چیز... پول گوهر بیگانه شده کار و وجود انسان است. این گوهر بیگانه شده بر او مسلط میشود و مورد پرستش او قرار می‌گیرد. خدای یهودیان زمینی شده و به خدای جهان بدل گردیده است. ((برات)) خدای واقعی یهود است و خدای او شکلی و هم آلود از ((برات)) است. تصویر طبیعتی که زیر سلطه مالکیت خصوصی و پول باشد توهینی است واقعی و تحقیر است عملی به طبیعت. آری، در دین یهود طبیعت وجود دارد، ولی تنها در او هام. از اینروست که توماس مونتنس Thomas Münzer (۱۴۹۰ - ۱۵۲۵، کشیش آلمانی که رهبری جنبش دهقانی این کشور را به عهده داشت) غیر قابل تحمل می‌داند که ((همه مخلوقات به مملوک بدل شده اند، ماهی‌ها در آب، پرندگان در آسمان و درختان بر زمین. آفریدگان خدا باید آزاد شوند.)) توهین به اندیشه، هنر، تاریخ و انسان بماهو انسان که به شکلی انتزاعی در دین یهود وجود دارد، دیدگاه و سیرت واقعی و آگاهانه انسان بنده پول است. رابطه نوعی، رابطه میان مرد و زن نیز به موضوع تجارت بدل شده! زن خرید و فروش میشود. وطن موهوم یهودی، تاجران، یا انسانهای بنده پول است. قانون بی بنیاد یهودی تنها کاریکاتوری است مذهبی از اخلاقیات و حقوق بی وطن او. تنها مناسکی است صوری که با آن دنیای منافع شخصی خویش را محصور ساخته است. چنین است عالی ترین رابطه میان انسانها که رابطه قانونی است. قانون برای او (یهودی) معتبر است، نه از آنرو که آنرا مبتنی بر اراده و طبیعت خود می‌داند، بلکه از آنرو که مسلط است و اگر اطاعت نشود مورد مجازات قرار می‌گیرد... یهودیت نمی‌تواند دنیایی جدید بیافریند، بلکه تنها می‌تواند مخلوقات و شرایط جدید جهان را در حوزه فعالیت خود بکشد. با تکمیل جامعه مدنی، یهودیت به نقطه اوج خود رسیده است. ولی این تنها در دنیای مسیحی بود که جامعه مدنی به کمال رسید. تنها در شرایط سیطره مسیحیت که انسان را از تمامی عوامل ملی، طبیعی، اخلاقی و نظری جدا ساخت. جامعه مدنی می‌تواند خود را بطور کامل از حیات دولت جدا کند، تمامی پیوندهای نوعی میان انسان‌ها را بگسلد، خودخواهی و نیاز خود پرستانه را به جای پیوندهای نوعی بنشاند و با فرو پاشیدن جهان انسانی، جهان احاد منفرد را که بطرزی خصمانه در مقابل هم قرار دارند بیافریند. مسیحیت از درون یهودیت بیرون جهید و اکنون دو باره در آن جذب شده است. سرشت واقعی یهودی بطور کلی در جامعه مدنی تحقق یافته و زمینی شده است. بنا بر این نه در اسفار پنجگانه و تلمود، بلکه در جامعه امروزی است که می‌توانیم سرشت یهودیت نوین را بیابیم...))

جمله پایانی رساله مارکس چنین است:

((آزادی اجتماعی یهودیان، آزادی جامعه است از یهودیت.))

بنا بر این، سرمایه داری و یهودیت حاکم بر جهان، یعنی مرگ و نابودی. مرگ جامعه بشری، مرگ انسانها و مرگ محیط زیست و طبیعت زیبا و دوست داشتنی! برای نجات از چنین مرگ محتوم و حقیرانه ای لازم است که از شر سرمایه داری و یهودیت حاکم بر جهان نجات یافت! این کار بدون شناخت گذشته و عدم آشنایی با توطئه گران و غارتگران جنایتکار امکان پذیر و دست یافتنی نیست! تاریخ طبقاتی و حکومت غارتگران حدود ۱۵ هزار سال عمر دارد. هزار سال در تاریخ بشری و حیات کره زمین چندان طولانی و دراز نیست. اما در شرایط فعلی و در مقابل انسانهای بی حافظه و نا آشنا با پدران و نیاکان خود، هزار سال یعنی ابدیت، یعنی بی کرانه بودن، یعنی اقیانوسی متلاطم و طوفانی که ساحل نجاتی ندارد و گرفتارانش راه به جایی نخواهند برد!

در حال حاضر، بدنال شکست اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود و پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سرمایه داری خود را پیروزمند و یکه تاز میدان مبارزه می‌داند. جهان بطور دریست در اختیار سرمایه و صهیونیست - ماسونیک های ضد بشری قرار گرفته است. احزاب کمونیست و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی در يك حالت سردرگمی و بهت به سر می‌برند و در بیشتر موارد در همسویی علنی و بدون چون و چرا با امپریالیستها و نیروهای مدافع آنان قرار دارند. در چنین شرایطی، سکوت و عدم مقابله با یهودیت حاکم بر جهان، به منزله پذیرفتن مرگ و نابودی است. مرگ جامعه بشری و مرگ همه چیز! اگر به چشم اندازهای دور دست و افقهای آینده بنگریم، جز این چیزی نخواهیم دید!

تمام آنچه را که مارکس در رابطه با جامعه مسیحیت و سرنوشت مسیحیانی که در این جوامع یهودی شده زندگی می کنند، به رشته تحریر در آورد است، به دقت مورد بررسی و تحقیق قرار دهید و در باره سرنوشت ایران و جهان بیندیشید!

آیا با توجه به حاکمیت ۲۲ ساله مستقیم آنوسی ها بر ایران و عملکرد جنایتکارانه و خیانت بار ضد میهنی و ضد مردمی آنان، وطن ما دچار چنین معضلی نیست؟ آیا روح یهودیت بر آن حاکم نشده است؟ آیا اسلام که همانند مسیحیت از درون یهودیت بیرون جهیده، مجددا جذب یهودیت نشده و در آن حل نگردیده است؟

آیا آنوسی های حاکم بر ایران که پس از گذشت ۲۲ سال از انقلاب شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ بر اساس دکترین و برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، وعده برپایی جامعه مدنی و مردم سالاری اسلامی بر ویرانه های ایران بخون نشسته و از هستی ساقط شده را سر داده اند، فرستادگان و فرستگان مقرب درگاه خداوند یهود (سرمایه) نیستند و برنامه نابودی و انهدام ایران را دنبال نمی کنند؟

شرایط فعلی ایران و خطراتی که آنرا از هر طرف تهدید می کند، با توجه به تبلیغات گسترده ای که از سوی نیروهای چپ و راست و صهیونیسم بین المللی، پیرامون آن صورت می گیرد، جای تعمق و تحقیق فراوان دارد! بر جوانان و آینده سازان جامعه است که با هشیاری و آگاهی کامل بر دانش خود بیفزایند و مواظب ترندها و بازیهای سیاسی سیاست مداران کهنه کار و دست آموختگان صهیونیسم، امپریالیسم و فراماسونری باشند! اگر خواهان موجودیت ایرانی آزاد و سربلند و ایرانیانی بهروز و سعادتمند هستیم، باید به فکر نجات ایران از سلطه آنوسی های حاکم، دولت پنهان یهود و روح حاکم بر جهان یعنی ((یهودیت)) باشیم و بیش از این اجازه ندهیم که آنوسی های مدافع جامعه ی مدنی به ثروت های ملی سرزمین باستانی مان چوب حراج بزنند و آثار هنری و فرهنگی ما را در بازارهای جهانی در معرض فروش بگذارند!

تاریخ را به روایت تاریخ نگاران صهیونیست پی می گیریم.

((ابن میمون افزون بردانش خود، انسانی آزاده بود. در دائرة المعارف اسلامی به نقل از او این جمله آمده است که : { به دست آوردن يك درهم از راه نساجی یا نجاری بهتر از دریافت حقوق برای مقام ربایی است. } (به همین دلیل کوتاه، اونمی تواند یهودی باشد. ج - پ)، او به همین دلیل به طبابت پرداخت و از پزشکان بزرگ دوران خود شد. او پزشك دربار خلفای فاطمی مصر و سپس صلاح الدین ایوبی، سردار مسلمان جنگهای صلیبی بود.)) (۷۸)

در باره اصل و نسب عبدالله ابن میمون و طریقه و مذهب او اختلافات زیادی وجود داشته و دارد. در عموم کتابهای رجال شیعه مانند فهرست نجاشی، مجالس المومنین شوشتری، منهاج المقال میرزای محمد استرآبادی و خلاصه علامه حلی، عبدالله بن میمون اهوازی (قداح) را از جمله اصحاب امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان و روایتگر احادیث او شمرده اند. در کتب معتبر احادیث شیعه، مانند اصول کافی، نوشته محمد بن یعقوب کلینی، من لایحضره الفقیه شیخ صدوق (ابن بابویه) و تهذیب شیخ طوسی و غیره چنین آمده است که عبدالله خود آن احادیث را بدون واسطه از حضرت صادق (۱۴۸ ه. ق) روایت کرده است.

اگر ادعای یهودیان مبنی بر یهودی بودن عبدالله بن میمون اهوازی، تنها به اندازه پنج صدم در صد واقعیت داشته باشد، با توجه به نقش عبدالله میمون و اثر گذاری او بر جهان اسلام و بویژه مذاهب شیعه و اسماعیلیه، همانطور که اشاره کردیم، نه بر مژده بر زنده باید گریست.

اسماعیلیان نیز عبدالله را از دعوات بزرگ اسماعیلیه می شمارند.

ابو عبدالله محمد ابن رزام طایی کوفی که در نیمه اول قرن چهارم هجری (نیمه قرن دهم میلادی) مشهور گردید و بر مسند دیوان بغداد تکیه زد، اندکی پس از تأسیس خلافت فاطمیان در مصر رساله ی مفصلی در رد اسماعیلیه نوشت. از این رساله که اصل آن بر جای نمانده، يك متکلم علوی به نام ابوالحسن محمد ابن علی که به اخو محسن شهرت یافت، در نوشتن تألیفی ضد اسماعیلی استفاده کرد. اخومحسن مدعی است که کیش اسماعیلی را عبدالله ابن میمون قداح، بمنظور بر افکندن بنیان اسلام پی افکنده است. بنا بر ادعای اخومحسن، عبدالله ابن میمون که در عین حال نیای اعلای خلفای فاطمی نیز هست، يك بردیسانی (بردسانس Bardesanes یا به گفته عربها { بردیسان }، به کسانی گفته می شود که مانند مصریان بر این باور بودند که ستارگان، سازنده ی سرنوشت و حاکم بر چگونگی زندگی مردمانند.) است که به ابوالخطاب گروید و فرقه ای بنام میمونیه تأسیس کرد. پسر او عبدالله که می خواست دین اسلام را از درون تپاه سازد، نهضت اسماعیلی را با مراتب هفتگانه تشریف بدان، که مرتبه آخرش به بی ایمانی و ناخدا شناسی می رسد بنیان نهاد. اما برای آنکه نیات پلید خود را مخفی بدارد چنین وانمود کرد که بر مذهب تشیع است و بنام محمد ابن اسماعیل، مهدی منتظر دعوت می کند. سر انجام یکی از جانشینان قداحی عبدالله به شمال افریقا رفت و سلسله خلفای فاطمی را تأسیس کرد و ادعا کرد که از فرزندان محمد ابن اسماعیل است.

به ادعای ناصح ناطق ({ در بحثی در باره زندگی مانی و پیام او } منتشره در سال ۱۳۵۷). { میمون پدر عبدالله و هم چنین دیسان نیای او زرتشتی بوده اند. } (ص ۱۷۷) و در صفحه ۲۴۲ می نویسد:

((و پور میمون برای آن که دین پدران را زنده گرداند به آغازیابی در قرآن پرداخته و چم های قرآنی را به چم های اوستایی نزدیک کرده است. او با پرچمی سپید به میان مردم می رفته، آیین خود را { دین روشنایی } مینامیده و در

سازمان او که در کوتاه زمانی رنگ سیاسی به خود می گیرد، ویژگی های سپاهگیری به چشم می خورد. در این سازمان پیروان در پایه های گوناگون جایگزین می شوند و هر فرود پایه ای فرمانبردار پایه دار برتر است.))
دکتر ذبیح الله صفا، در جلد اول کتاب تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، می نویسد:
((از میان دعائی که در غیبت امام مشغول فعالیت بوده و به پی افکندن مبانی این مذهب مبادرت کرده است بعقیده اسماعیلیه میمون بن دیصان اهوازی معروف به القداح است که او و فرزندان مدت در خوزستان و عراق و شام مشغول فعالیت بودند و دعائشان در یمن و بلاد مغرب به نشر دعوت اسماعیلی اشتغال داشتند. از بین این دعوات ابو عبدالله حسن ابن احمد بن محمد بن زکریا معروف به ابو عبدالله الشیعی در بلاد مغرب قدرت بسیار یافت و دولت اغالبه را در آن سامان از میان برد و ابو محمد عبیدالله المهدی را که در سجلمانه محبوس بود آزاد کرد و گفت او همان مهدی منتظر از آل علی است و امامت از آن ویست و بدین طریق دولت فاطمیه در شمال آفریقا تشکیل شد. (۲۹۷ هجری)

... دعوت فاطمین سرعت در یمن و بحرین و شام و فلسطین و ایران و شمال آفریقا انتشار یافت. نشر این مذهب در ایران از ایام عبدالله بن میمون القداح شروع شد. وی یکی از دعوات خود را بنام خلف به ری و قم و کاشان و طبرستان فرستاد و او فرقه ای از اسمعیلیه بنام خلفیه ایجاد کرد و بر اثر دعوت او و دعوات وی گروهی از بزرگان بمذهب اسماعیلی در آمدند و از آنجمله ابوحاتم الرازی (متوفی بسال ۳۲۲) بود که دعوت خلفیه را در عراق پراگند. وی از مهمترین دعوات اسمعیلیه در ایرانتست که مخصوصا در دیلم و طبرستان و اصفهان و ری مشغول فعالیت بود و اسفار بن شیرویه و سردار او مرد اویج بن زیار دیلمی و بسی دیگر از کبار رجال سیاسی و نظامی این حدود را به مذهب اسماعیلی در آورد و یوسف بن ابی الساج عامل ری را چنان فریفته خلیفه فاطمی کرد که تصمیم داشت خلع طاعت عباسی و قبول طاعت فاطمی کند. (((۷۹)

ما به منظور روشنگری و برداشتن نقاب از چهره تاریخ نویسان و قلم بدستان مزدور صهیونیسم جهانی، که از دشمنی با ایران و ایرانی دمی غافل نمانده اند و از هر فرصتی استفاده کرده اند تا نیش چرکین و زهر آگین خود را در پیکر این ملت فرو نمایند، به همین اندازه اکتفا می کنیم و بقیه قضاوت را به عهده شیعیان و پیروان مکتب اسماعیلی و امیگذاریم تا از شخصیت علمی - مذهبی خود در برابر اتهام یهودی بودن وی، به دفاع برخیزند و در صورت امکان خلاف این ادعای صهیونیست ها و یهودیان را ثابت نمایند!

((در سرزمینهای زیر فرمان خلفای مسلمان (به جز هارون الرشید) یهودیان زندگی آسوده ای داشتند. آن گونه که دکتر حبیب لوی در تاریخ یهود ایران ذکر کرده است، ربی دانیال بن حسدای رهبر روحانی یهودیان بغداد بود و خلیفه (کدام خلیفه؟ ج - پ) دستور داده بود که هر عرب یا یهودی و ملیت دیگر که از جلوی پایش بلند نشود، تنبیه گردد. سلاطین در دربار خلیفه می ایستادند ولی ربی دانیال می نشست.)) (۸۰)

از اینکه دولت پنهان یهود در تار و پود دستگاه خلافت بنی عباس رخنه نموده و کاملا بر آن مسلط بوده، جای هیچ شک و شبهه ای نیست. ما نیز هدفی جز این نداریم که این واقعیت را در برابر هموطنان خودعریان کنیم و با گشودن چشمهایشان بر روی حقایق موجود، چهره مستور دشمنانشان را به آنان بنمایانیم!

خلفای عباسی که تحت لوای نواندیشی دینی و با جانفشانی ایرانیان و اهتمام و تلاش بینظیر ابومسلم خراسانی به قدرت رسیدند، بمجرد سوار شدن بر خر مراد و تکیه زدن بر مسند خلافت، دکان دسیسه و نیرنگ را گشودند و ماهیت ضد ایرانی خود را به معرض نمایش گذاشتند. آنان بنا به ماهیت آنوسی گری و ضد ایرانی خود، بنا به توصیه رهبران دولت پنهان و پیشوایان مذهبی جامعه یهود، راهی را پیمودند که بارها و بارها در تاریخ ایران پیموده شده بود و ایرانیان پاک نهاد از وقوع و تکرار چنین وقایع ناگواری هزاران خاطره ی تلخ و دردناک در سینه های خود داشته و دارند.

توطئه گری و دسیسه جزء خصایل ذاتی یهودیان و رهبران جامعه یهودست. بویژه در باره ایرانیان که از دیر باز چون کوهی استوار در برابر آنان ایستاده و در هر فرصتی که بدست آورده اند، توطئه های جهانخوارانه آنان را افشاء و بر علیه شان به مقاومت و پایداری دست یازیده اند. اگر ایرانیان نیز چون ملل اروپا و پیروان مسیحیت و رهبران دنیای اسلام در برابر روح حاکم بر جهان، یعنی ((یهودیت)) مقاومت و پایداری نمی نمودند و به سرعت جذب آن می شدند، شاید به بسیاری از بلاهایی که در طول تاریخ بر سرشان آمده، گرفتار نمی شدند!

خلفای عباسی نیز به عنوان نمایندگان گوش به فرمان رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان، از قاعده ی کلی ضدیت و دشمنی با ایرانیان پیروی می نمودند. بر این اساس، آنان در دوران فرمانروایی سراسر نیرنگ و خیانت خود، بزرگترین خیانتها و جنایتهای ضد بشری را در حق ایران و ایرانی اعمال نمودند و از اعمال هیچ نوع جنایتی فرو گذاری نکردند. آنها علاوه بر کشتن ناجوانمردانه ولی نعمت و عزت بخشنده خویش، ابومسلم خراسانی (دوران خلافت منصور دوانقی) و خاندان برمکی (به دستور هارون الرشید) و غیره بیشتر قیامهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایرانیان را به خاک و خون کشیدند و هزاران نفر از دگر اندیشان آزاد منش ایرانی را با اتهامات واهی و پرونده سازیهای رذیله بر دار نمودند و گردن زدند. حکومت خمینی و آنوسی های حکومتگر ایران، ادامه دهنده ی راه پدران و نیاکان آنوسی خود و نمونه ای از حکومت های جابرانه ی بنی امیه، بنی عباس و غیره بوده و خواهد بود!

داستان بر دار نمودن حسنک وزیر (ابوعلی فرزند حسن) در دوران خلافت احمد بن اسحاق (القادر بالله)، بیست و پنجمین خلیفه ی عباسی و زمامداری مسعود غزنوی، حکایتیست جانگداز و پر آب چشم. گر چه حسنک در رقابت بین

حکومتگران و اختلافات داخلی و قبیله ای آنوسی ها گرفتار می شود و جان دادنش هیچگونه ارتباطی با درد و رنج محرومان جامعه ندارد، از آن روی حائز اهمیت و قابل توجه است که داستان ها و سرنوشت‌هایی چون عاقبت حسنک وزیر، با اشاره ی غیر و بخاطر خشنودی بیگانگان و خداوندان زمینی، هزاران بار در تاریخ سراسرنج و خون سرزمین ما اتفاق افتاده و تکرار شده است! در هر برهه ای از زمان، فرزندان غیور ایران زمین، مورد غضب و خشم رهبران جامعه یهود و نمایندگان حکومتگران قرار گرفته و به منظور عبرت دیگران و زهرچشم گرفتن از توده های محروم و زحمتکش، با انواع و اقسام اتهامات واهی و بی اساس راه سرخ شهادت و در خون طپیدن را پیموده اند. این داستان غم انگیز را از قول ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر (۹۹۵- ۱۰۷۷ میلادی)، نویسنده ی تاریخ بیهقی نقل می کنیم تا درس عبرتی باشد برای آیندگان و بدانند که نیاکان پاک سرشت ما، با همه ی توطئه ها، دسیسه ها و تخریب های فرهنگی دشمنان، آثار و نشانه هایی برای ما برجای گذاشته و تا حدودی چهره ی دشمنان ما را بی نقاب نموده اند!

{ ... و حسنک را به پای دار آوردند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ قَضَاءِ السُّوءِ - و دو پیک را ستاینده بودند، که از بغداد آمده اند. و قرآن خوانان قرآن میخواندند. حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیرکرد و ازاربند (بند سلوار) استوار کرد و پایچه های ازار را بیست و جُبه و پیراهن بکشید و دورانداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده، تتی چون سیم سفید و رویی چون صد نگار. و همه خلق به درد گریستند. خودی (کلاه فلزی) روی پوش آهنی بیاورند عدا تگ، چنانکه روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که؛ ((سر رویش را ببوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه.)) و حسنک را همچنان می داشتند و اول لب می جنبانید و چیزی می خواند، تا خودی فراختر آوردند. و در این میان احمد جامه دار پیامد سوار، و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوندسلطان گوید؛ ((این آرزوی توست که خواسته بودی و گفته که { چون تو پادشاه شوی، ما را بر دارکن } ما بر تو رحمت خواستیم کرد، اما امیرالمومنین نبشته است که تو قرمطی شده ای و به فرمان او بر دار می کنند.)) حسنک البته هیچ پاسخ نداد.

پس از آن خود فراختر که آورده بودند، سر و روی او بدان ببوشانیدند. پس آواز دادند او را که؛ { بدو. } دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند؛ { شرم ندارید، مرد را که می بکشید به دو به دار برید؟ } و خواست که شوری بزرگ بر پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، برمرکی که هرگز ننشسته بود، بنشانند و جلادش استوار بیست و رسنها فرود آورد. و آواز دادند که سنگ دهید. هیچکس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند، خاصه نیشابوریان. پس، مثنی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده و خپه کرده. ... و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنانکه پایهایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنانکه اثری نماند تا به دستور فرو گرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و نتش کجاست...))

قرنها، از بر دار نمودن حسنک وزیر می گذرد. جهانیان دروازه های علوم را گشوده و بر دیگر سیارات منظومه ی شمسی و کهکشان راه شیری، پای گذاشته و افق های جدیدی را گشوده اند! اما هنوز در میهن بلاکشیده ما، در بر روی همان پاشنه میچرخد و آنوسی های جنایتکار و آدمکشی که بر ملتی محروم و زحمتکش حکومت میرانند، به خاطر خشنودی اربابان خود و هموار نمودن شاهراه چپاول و غارت سرمایه و عزت بخشیدن به یهودیت حاکم بر جهان، هزاران نفر را به جرم واهی، یاغی، باغی و محارب با خدا و رسول خدا بر دار می کنند و در گورستانهای بی نام و نشان به خاک می سپارند. چنانکه کس نمی داند که سرشان کجاست و نتشان کجاست! تا کی و تا چه زمانی باید شاهد این روند و انتقام کشی جنایتکاران و آدمکشان ضد بشری باشیم؟ معلوم نیست! بی گمان تا آنگاه که حافظه ی تاریخی خود را باز یابیم و بدانیم که رهبران و پیشوایان مذهبی جامعه ی ما آدمکشانی مامور و کارگزار بیش نیستند و هدفی جز پاسداری از حریم خدای سرمایه را دنبال نمی کنند! آدمکشانی انزواطلب که همه بشریت را دشمن می شمارند و در پناه خانه های امن و غارهای تاریک محل زندگیشان، برای نابودی انسان و خاستگاه زمینی اش توطئه چینی و برنامه ریزی میکنند؟

یکی از گسترده ترین قیام هایی که در دوران پر تنش عباسیان با هدف استقلال ایران و کوتاه نمودن دست بیگانگان و نیروهای اهریمنی بوقوع پیوست، قیام بابک خرمدین بود. بابک که نجات ایران و تحقق عدالت اجتماعی را سر لوحه ی مبارزات حق طلبانه خود قرار داده بود، بر خلاف اندیشمندان و دانشمندان آنوسی بدعتگزار که صرف و نحو عربی را تئوین می نمودند و تعالیم مذهب شیعه را راس و ریس می نمودند، با اندیشه ی احیای تعالیم بشر دوستانه ی مزدک بامدادان قیام نمود (خلافت مأمون) و خلفای آنوسی و آزادی کش عباسی را به مصاف طلبید. ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم، ملقب به شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ هجری قمری)، فقیه و متکلم اشعری در کتاب الملل و النحل خود می نویسد که:

((بابکیان از خونریزی جدا پرهیز می کنند مگر آن هنگام که جنگ و کشمکش در میان باشد.))
ابن الندیم و مقدسی نیز بر این عقیده اند که، ((خرمدینان نیز چون مزدکیان شعار دوستی و یاری دارند.)) و یا ((به پاکیزگی بسیار معتقدند و میل دارند با نرمی و نیکوکاری با مردم دیگر در آمیزند.))

در حالیکه خواجه نظام الملک، یکی از بنیان گذاران تاریخ نگاری امون نترسگونه و صهیونیسم مآبانه که بیشتر با قضاوت هایش در باره ی مزدک بامدادان آشنا شدیم، با حب و بغض می نویسد: ((اما قاعده مذهب خرم دینان آن است که حرام را حلال دانند، و هر رنجی از تن برداشته اند، و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکات و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان، و هرچه فریضه است از آن دور بودن ...)) (۸۱)

چون بابک و پیروانش جامه سرخ می پوشیدند، جنبش او به سرخ جامگان معروف شد. خلیفه عباسی که در چندین درگیری و جنگ با نیروهای بابک شکست خورده بود، در نهایت افشین سردار ایرانی خود را به مصاف بابک فرستاد. قیام بابک توسط خیزر بن کاوس معروف به افشین و با چاشنی توطئه و خیانت در هم کوبیده شد. هزاران نفر به خاک و خون غلطیدند و بابک رهبر قیام به فرمان خلیفه (معتصم)، با وضعی فجیع در برابر دیدگان مردم مئله شد. گرچه افشین نیز طرفی نیست و پس از مدتی کوتاه به دستور خلیفه عباسی در کنار جسد مئله شده ی بابک به دار آویخته شد، اما ننگ خیانت به بابک و نهضت سرخ جامگان تا ابد بر دامانش ماند و او را در میان ایرانیان سر افکنده و رسوا نمود. پس از مئله کردن بابک، معتصم عباسی که توسط تاریخ نگاران مزدور و آنوسی های بی شرم { خلیفه امیرالمومنین } نامیده می شود، به دختر او که به اسارت در آمده بود، تجاوز می کند و آنگاه نماز شکر به جای می آورد. در این جاست که رضی امیرالمومنین خواجه نظام الملک توسی، نه خمر را حرام می داند و نه تجاوز به ناموس دیگران را شنیع و زشت! او که خبانت و دنانت تاریخ نگاری ضد مردمی را برای خود فروختگان و قلم بدستان مزدور پس از خود به یادگار گذاشته است، در این باره می نویسد:

((... روزی معتصم از مجلس شراب برخاست و در حجره ای شد، زمانی بود بیرون آمد و شرابی بخورد، باز برخاست و در حجره ای دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد، و سه بار در سه حجره شد، آنگاه به گرمابه رفت و غسل کرد و مصلی نماز خواست و دو رکعت نماز کرد و به مجلس باز آمد و به قاضی یحیی گفت: دانی که این چه نماز بود؟ گفت: نه. گفت: این نماز شکر نعمتهایی است که خدای عزوجل امروز مرا ارزانی داشت که این سه ساعت، سه دختر را دختری ببرم. که هر سه، دختر سه دشمن من بودند! یکی دختر ملک روم، یکی دختر بابک و یکی دختر مازیار گبر ...)) (۸۲)

کاری که خمینی و خفاشان آنوسی هوادار وی بارها و بارها بدان دست یازیدند و پس از تجاوز به صدها دختر جوان نماز شکر بر پای داشتند و در برابر خداوندگار خود به نیایش ایستادند! هنوز فریاد رسا و هشدار دهنده ی بابک، که با خیانت آشکار افشین و دیگران به دام افتاد و به جرم آزادیخواهی و آزاد اندیشی به دار آویخته شد، در دره های ژرف سهند و سبلان طنین انداز است که خطاب به خیانتکاران میخروشند: ” عاقبت به جهودانم فروختید!!“

به راستی چرا؟ چه رابطه ایست بین شکست بابک ها، مازیارها، هاشم بن حکیم ها و ربی دانیال بن حسدای هایی که در پایتخت امپراطوری اسلام و دارالخلافه خلفای اسلام پناه بسر می برند و بفرمان خلیفه، پادشاهان و فرمانروایان غیریهودی موظفند بوی سلام گویند و در برابرش بر پای بایستند؟ اگر ((یهودیت)) روح حاکم بر دارالخلافه بغداد نیست و دست پنهان حکومت پنهانی یهود، سر نخ همه توطئه های ضد ایرانی را در دستان خون آلود و جنایتکارش ندارد، چه عاملی باعث انتقام گیری دهشتناک خلفای عباسی از ولینعمتها و یاری دهندگان خود می شود؟

((ایران نیز زیستگاه امن یهودیان بود. آنها در همه بلاهایی که بر سر ایرانیان میآمد، همراه و همدرد بودند، اگرچه خلفای بغداد اکثرا با یهودیان خوب بودند، اما یهودیان ایرانی به دلیل فرو دست بودن ایرانیان و ستمی که به آنان می رفت، هوادار سلسله های استقلال طلب بودند. برخی از این سلسله ها شیعه بودند و یهودیان ایرانی با شیعیان مناسبات صلح آمیز داشتند. زمینه تاریخی آن به قسم وفاداری ۹۰ هزار یهودی در شهر انبار با حضرت علی (ع) باز می گردد.)) (۸۳)

در سطور پیشین گفتیم که: نه برمرده برزنده باید گریست. این ادعای تاریخ نگاران یهود، مدعای کسانی را که مذهب تشیع را نیز ساخته و پرداخته یهودیان می دانند و معتقدند که شیعه گری بدعت گذاری یهودیان در یهودیت جدید (اسلام) بوده است، قوت می بخشد و به پیروان آن هشدار می دهد.

((پایه گذار تشیع عبدالله سبا بوده و وی نیز مانند ابودر در عهد خلیفه عمر تبلیغ و دعوت می کرده. روایت است که ابن سبا یهودی از یمن بوده که اسلام آورده و کتب دینی یهود و مسیحی و مسلمان بسیار خوانده و مباحثات مذهبی را دوست می داشته. ابن سبا می گفت ...)) (۸۴)

بدون گفتگو نود هزار نفری که با علی بیعت نموده و قسم وفاداری خورده اند، همه از مردان قوم یهود آنهم جوانان بالغ و مردان کارآزموده بوده اند. زیرا در دین اسلام و یهودیت نظر و رای زنان فاقد ارزش است. زنان در جلسات مشاوره و رای گیری و بیعت، حضور بهم نمی رسانند و نه تنها نقشی در تعیین سرنوشت مملکت و حکومت ندارند، بلکه سرنوشت خودشان نیز در دست شوهرانشان است و شیوه زندگیشان به تصمیم واراده مردانشان بستگی دارد.

از دیدگاه اسلام که از بطن جامعه یهود بیرون جهیده است، زنان کشتزاران مردانند و اگر چنانچه وظایف محوله خود را به نحو احسن انجام ندهند و زمینه رضایت مردانشان را فراهم نیاورند، مردان محقند که حتی از دادن غذا و لباس به آنها خودداری کنند. کتابهای آسمانی یهودیان و مسلمانان و رساله های عملی علمای این دو دین توحیدی، سرشار از فرامین

و دستور العمل‌های زن ستیزانه است. بویژه در مذهب یهود. و همین مذهب یهودیت است که کلیه میراث‌های زن ستیزانه خود را به اسلامی که از بطن این مذهب بیرون جهیده است، به عاریت داده است. با مراجعه به آثار برجای مانده از اسلام و یهودیت و مطالعه دیدگاه‌های رهبران آنها در باره زن و مقام و منزلت وی، پی خواهیم برد که در میان آن ۹۰ هزار نفری که در شهر انبار با علی بیعت نموده اند حتی یک نفر زن هم حضور نداشته است.

ستمی که امروزه در ایران آنوسی زده بر زنان و دختران ایرانی می‌رود، ریشه در همین تفکر ارتجاعی و ضد بشری دارد. زیرا فرهنگ زن ستیز حاکم بر جامعه ایران با روح و فرهنگ ایرانی که در آن زنان به پادشاهی و سرداری سپاه برگزیده می‌شدند و پاپیای مردان اسب سواری، شمشیرزنی و تیراندازی را می‌آموختند، بیگانه و در نقطه مقابلش قرار دارد.

هامان وزیر مقتدر و خردگرای هخامنشیان در دربار اردشیر، به نکته جالب و قابل تعمقی اشاره می‌کند! او خطاب به اردشیر و آنوسی‌های دربار وی که از منافع تنگ نظرانه یهودیان دفاع می‌کنند و با هدف جانشین نمودن استر به جای وشتی، ملکه خردگرای هخامنشی از انجام هیچ‌گونه جنایت و توطئه و دسیسه‌ای روی گردان نیستند، می‌گوید:

((با چنین توجیهاتی درباره زنان است که انسانها بر راحتی به وطن خویش خیانت می‌کنند و دروازه هایش را بروی دشمنان می‌گشایند. زیرا اکسانیکه با چنین عقیده و نظری در باره زنان به قضاوت می‌نشینند و تلاش می‌ورزند آنان را در ردیف بردگان و محرومان جامعه قرار دهند، برای وطن و زادگاه خویش هیچ‌گونه ارزش و بهایی قائل نیستند. به جرأت میتوان گفت که سخنان و ادعاهای آنان در باره عشق به میهن و سرزمین مادری دروغی زشت و وقیحانه بیش نیست. از دیدگاه همه آزاداندیشان جهان فرد یا افرادی که بر راحتی و بدون شرم خواهان بردگی و اسارت مادر خویش هستند و او را در ردیف محکومین، مهجورین و دیوانگان جامعه می‌شمارند، نمی‌توانند در باره میهن و زادگاه خود تفکر و اندیشه‌ای جز این داشته باشند. چنین نخبگانی نمی‌توانند میهن پرست باشند و دم از عشق به میهن بزنند.)) (۸۵)

سخنان داهیانه و گرانقدر هامان، زمانی در کاخ ستم اردشیر دوم هخامنشی طنین انداز می‌شود و تاریخ را به شهادت می‌طلبد که صحبت و گفتگویی در باره جهان وطنی و اندیشه ارتجاعی کاسموپولیتیسیم در میان نیست. وی در آن دوران فریاد می‌کشد که طلا جهان وطن است. در برابر خداوند زر، همه چیز صورت کالا بخود می‌گیرد، حتی زن! او به نیکی می‌داند که زن ستیزان وطن ندارند و ادعای وطن پرستی شان دروغی ردیلانه، بیش‌رمانه و عوام فریبانه بیش نیست. او یهودیان و مدافعان آنان در دربار اردشیر دوم را بدلیل زن ستیزی و دون پایه دانستن زنان، بی وطن و بدون احساس وطن پرستانه مینامد و صراحتاً اعلام می‌کند که چنین موجوداتی با واژه ی عشق به وطن بیگانه و نا آشنا هستند!

علاوه بر این در تاریخ معاصر ایران زمین، ما خود شاهد موضع گیری علمای اسلام در برابر رفرم های آمریکا فرموده محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۴۱ بوده ایم و شنیده ایم که چسان علمای اعلام و حجج اسلام در مقابل اصل شرکت زنان در انتخابات، قشقرق براه انداختند و فریاد و اسلاما و اشریعتای خود را به گوش فلک رسانیدند. با برشمردن این نکات و توجه به تعالیم و رهنمود های زن ستیزانه اسلام و رهبران و پیشوایان آن که در لابلای آیات قرآن، نهج البلاغه، نهج الفصاحه و رساله های عملی مراجع تقلید شیعیان به چشم می‌خورد، نتیجه می‌گیریم که اگر ادعای تاریخ نویسان صهیونیست و قلم بدستان مزدورشان که با هدف ضربه زدن و گمراه کردن دیگران، سپاه بر روی سفید می‌آورند در باره پیوستن و بیعت ۹۰ هزار نفر یهودی به علی ابن ابیطالب حقیقت داشته باشد، عمده نیروی سپاه علی ابن ابیطالب امام اول شیعیان در جنگهای صفین، نهروان و جمل که بمنظور مقابله با مسلمانان باصطلاح فریب خورده و دگم اندیش صورت گرفته است، یهودیان اسلام پناه آنها از نوع شیعی آن بوده اند! بدانسان که پاسداران حکومت پوشالی محمد رضا پهلوی، آن سایه خدای بر روی زمین کماندوهای جنایتکار اسرائیلی بودند و در جمهوری اسلامی آنوسی های حکومت گر ایران نیز، فرماندهی سربازان گم نام امام زمان و گردانندگان سازمان اطلاعات بیست میلیون، بر عهده یهودیان معتقد و صهیونیست های دو آتشه ای است که به نام حزب الهی، سرداران اسلام و مجاهدین فی سبیل الله، حکومت عدل علی را در برابر دگراندیشان و مخالفین حکومت الله، پاسداری می‌کنند!

((سیل بنیان کن مغول امنیت یهودیان در ایران را نیز مانند دیگر دستاوردهای فرهنگ ایرانی نابود کرد. یهودیان در کنار هم میهنان مسلمان خود همه جا کشتار همگانی شدند، از جمله در نیشابور، سبزوار و مراغه. نخستین فتنه بر ضد یهودیان، در دوران فرمانروایی مغولان در ایران، پس از کشتن سعدالدوله وزیر یهودی ارغونشاه مغول رخ داد و یهودیان تبریز چپاول و کشتار شدند.)) (۸۶)

تاریخ نگاران صهیونیست، چنان وقیحانه کلمات و حروف را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند که از عهده ی هیچ شیداد و توطئه گر زبردستی بر نمی‌آید! یهودیان مبارز و وطن پرست در کنار ایرانیان در شهرهای نیشابور، سبزوار و مراغه قتل عام میشوند اما ایرانیان نمک نشناس و یهود ستیز در کمال شرافت و بیرحمی پس از کشته شدن سعدالدوله وزیر یهودی ارغون شاه به کشتار و چپاول یهودیان تبریز دست می‌زنند و این مدافعان میهن و سربازان جان برکف را چپاول و کشتار می‌کنند!

امروزه بر همه ایرانیان خرد گرا و اندیشمند روشن و مبرهن است که حمله مغول به فرماندهی چنگیز خان (تموچین) به ایران به تحریک خلفای اسلام پناه عباسی که فرمان داده بودند تا مسلمانان و سلاطین در برابر ربی دانیال بن حسدای، رهبر روحانی یهودیان بغداد و سلطان بی تاج و تخت حکومت پنهانی یهود بر پای بایستند صورت گرفته است!

خلفای جنایت پیشه عباسی، این یهودیان نقاب بر چهره زده ی جزیره العرب که میانه درستی با پادشاهان خوارزمشاهی نداشتند، کشته شدن یکی از شاعران و صوفیان خوارزم بنام مجدالدین بغدادی (ابو سعید شرف بن مؤید)، از مریدان بنام نجم الدین کبری را که در سال ۶۰۷ یا ۶۱۷ هجری، به دلیل رابطه نامشروع و پنهان با ملکه مادر یعنی مادر شاه، بدست محمد خوارزمشاه به قتل رسید، بهانه قرار دادند و چنگیز خان را با بهانه ی گرفتن انتقام خون آن شهید مظلوم، از پادشاه خوارزم به سوی ایران کشانیدند.

در حقیقت این علمای شریعت پناه بلاد اسلامی و یهودیان زر اندوز بودند که دست در دست همدیگر نهادند و همزمان با آغاز دوران روشنگری و رنسانس، بلای مغول را بسوی سرزمین ما کشانیدند و با اجرای سیاست ترور و خفقانی ۲۱۹ ساله، کشور ما به یکی از عقب مانده ترین کشورهای منطقه و جهان مبدل نمودند. این جرثومه های فساد بودند که با پیغامها و وعده های خودچنگیز را بسوی ایران فرا خواندند و او را برای تصرف ایران و سرزمینهای ماوراء قفقاز ترغیب نمودند.

بنا بر این، طرح این ادعا که یهودیان نیز بدست سربازان مغول، در کنار مسلمانان کشتار شدند، دروغی رذیلانه بیش نیست! اگر هم تعداد معدودی از یهودیان قربانی این توطئه شوم شده باشند و در کنار ایرانیان به خاک و خون غلطیده باشند، بدون شک یهودیانی بوده اند که بنا بدلایلی مورد غضب و بی مهری رهبران یهود و حکومت پنهانشان قرار گرفته و قربانی شده اند یا بعنوان اردو باز ارجی بدنبال سپاهیان مغول در حرکت بوده اند. بدانسان که برنامه کشتار یهودیان اروپا با توطئه ی پنهانی و شرم آور پدران روحانی صهیونیسم، استادان اعظم لژهای فراماسونری و بدست سربازان آلمان هیتلری به مرحله اجرا در آمد تا به پرچم مظلومیت یهود و باج خواهی صهیونیستها از جهانیان در بندتبدیل شود.

امروزه بر هیچ کسی پوشیده نیست که کشتار یهودیان اروپا طی يك برنامه از پیش تعیین شده که توسط رهبران صهیونیسم جهانی و حکومت پنهانشان طراحی شده بود، به اجرا در آمد! کشته شدگان که بر خلاف ادعای صهیونیست ها نه شش میلیون بلکه ۲۵۰ هزار نفر بوده و بیشتر شامل یهودیان اروپای شرقی می شده اند، بیشتر یهودیانی بودند که به علت کهولت سن، یا عدم داشتن تخصص، از گردونه کار خارج شده و نقشی در تولید نعمات مادی و افزودن بر عزت و احترام خداوند یهود نداشتند. آنان یهودیانی بودند بی مصرف، از رده خارج شده و پاسدار اقتصاد و اخلاق کهن!

بر اساس داده های تاریخی و اسناد موجود، مسئولیت کشتار یهودیان اروپای مرکزی و شرق اروپا در جریان جنگ جهانی دوم بگردن رهبران صهیونیسم جهانی و حکومت پنهان یهود است، نه فاشیست های هیتلری! آنان بودند که در ازای کمکهای همه جانبه به ماشین جنگی هیتلر، وظیفه کشتار یهودیان را بوی محول نمودند! نازیها که از نظر تفکرات شوونیستی و نژاد پرستی، تشابه زیادی با رهبران جامعه یهود و صهیونیسم جهانی داشتند، فریب خوردند و در ازاء دریافت پول و کمکهای جنسی از کمیته نجات صهیونیستی، نقش اجرایی کشتار را به عهده گرفتند و از این رهگذر بدنامی و نفرین و لعنت ابدی جهانیان را برای خود باز خریدند!

یوری ایوانف، در اثر ارزشمند و افشاگرانه خود، {صهیونیسم} نقاب از چهره جنایتکارانه قاتلان و آدمکشان واقعی ای که فاشیسم هیتلری را در راه نابودی بشریت هدایت نمودند، بر داشته و در رابطه با کشتار یهودیان اروپا، می نویسد: ((... صهیونیستها همیشه به دیده موافقت بر یهودآزاری (آنتی سمیتیسم) مینگریستند و برای آینده چشم امید بدان داشتند و لذا عقد اتحادی مخفی بین صهیونیسم و فاشیسم به هیچوجه امری غیرطبیعی نبود. صهیونیستها که می خواستند با توسل به هر وسیله به هدفهای خویش برسند به شیوه ای غریب علیه اوباشی و یهودآزاری نازیان عکس العمل نشان دادند. ... چیم و ایژمن بر وقایعی که در آلمان می گذشت با آرامش و متانت باز هم بیشتری می نگریست. وی در پاسخ به پرسشی که {کمیسیون سلطنتی فلسطین} در باره انتقال شش میلیون یهودی مقیم اروپای غربی به فلسطین کرده بود اظهار داشت {خیر، سالخوردهگان خواهند رفت، اینها غبارهایی بیش نیستند، بقایای پوسیده اقتصاد و اخلاق... فقط شاخه ها خواهند ماند.)) (۸۷)

بله، سالخوردهگان باید بروند! چون غباری بیش نیستند و حاصلی جز نشستن بر پلک ها و مژگان نازنین رهبران صهیونیسم که می باید با چشمانی باز وقایع جهان را زیر نظر داشته باشند، و ایجاد مزاحمت حاصلی ندارند. بقایای پوسیده اقتصاد و اخلاق، آنهم در سیستم و سازمانی که خواب نظم نوین جهانی و جنگ انداختن بر روی کره ی زمین را می بیند. هدفی که جامعه جهانی یهود و صهیونیسم بین المللی بخاطر تحقق آن راهی بس دور و دراز را پیموده است. کشته شدن تعداد نامشخصی از یهودیان در شهرهای نیشابور، سبزوار و مراغه بدست سربازان مغول نیز با موافقت رهبران جامعه یهود و برنامه انتقام جویانه آنان صورت گرفته است! این عمل رذیلانه و جنایتکارانه در پیشینه رهبران جامعه یهود بارها و بارها به ثبت رسیده است. از آن زمان که یوسف را به چاه انداختند و اسباط ده گانه را گرفتار خشم پادشان آشور نمودند تاکنون!

هاینتس هونه Heinz Hohne روزنامه نگار آلمانی در باره استقرار فاشیسم در اروپا و موضع گیری صهیونیستها در قبال این پدیده ضد بشری و نژاد پرستانه نوشت:

((صهیونیستها استقرار فاشیسم در آلمان را نه به مثابه يك مصیبت ملی بلکه بعنوان فرصتی تاریخی و بی مانند در وصول به هدفهای صهیونیستی خویش می دیدند.))
او در ادامه گفتارش می افزاید:

((چون صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها هر دو نژاد و قوم خویش را برتر از همه جای می دادند لذا ناگزیر پلی می باید در میانشان پدید می آمد و ایشان را به هم میپیوست.)) (۸۸)

یهودیان، با همین بینش و شیوه ی تفکر، به چنگیز خان مغول نیز نگریستند و او را به عنوان هموار کننده ی راه حکومت جهانی یهود، برای بلعیدن جهان حریص نمودند. علاوه بر این، تموچین نیز چون نژادپرستان آلمانی و صهیونیست ها خود را برتر از همه ی ابناء بشر و فرزند گرگ خاکستری می دانست و با رهبران جامعه ی یهود و پادشاهان دولت پنهان آنان وجوه اشتراك فراوانی داشت!

تا کی باشد که تاریخ نگاران و وقایع نویسان صهیونیست بنا به مقتضیات زمانی، زبان بگشایند و در باره آنچه که در پشت پرده های ضخیم چادرهای مغولی و درهای بسته تأسیسات فاشیسم هیتلری بر سرش به توافق رسیده بودند قلم فرسایی کنند و در لابلای دروغ پردازی شاخدار خود گوشه هایی از حقیقت را باز نمایند! آن زمان دور نخواهد بود! همانطور که بیست و يك سال پس از شکست آلمان نازی، رهبران صهیونیست علل و موجبات بیطرفی آمیخته به اخلاص خویش را بیان میکنند.

الیزر لین وه Eliezer Linveh صهیونیست برجسته اعلام داشت:

((اگر ما (یعنی صهیونیستها) نجات حداکثر یهودیان را وظیفه خویش قرار میدادیم در این صورت باید با پارتیزانها همکاری می کردیم. در آن ایام در لهستان و لیتوانی و مناطق اشغالی روسیه و یوگسلاوی و بعدها در اسلواکی پایگاههای پارتیزانی وجود داشت. اگر وظیفه اساسی و اصلی ما ممانعت از تصفیه (یهودیان) بود و اگر با پایگاههای پارتیزانی تماس می گرفتیم می توانستیم جان عده زیادی را نجات دهیم.)) (۸۹)

هدف تنها نجات شاخه ها بود. گنده ها، شاخه های کهن و پوسیده درخت مو بودند که بنا به گفته یهوه صباوت، برد هیچ چیزی نمی خوردند مگر سوزانیدن! آنهم نه يك بار بلکه چندین و چند بار. با همین هدف اتاقهای گاز و کوره های آدمسوزی با سرمایه ی صندوق کمیته صهیونیستی نجات (جد اعلاى بانك جهانی و صندوق بین المللی پول) و تجربیاتی که از دوران های بسیار کهن، توسط پدران و مشایخ قوم در اختیار سرشاخه ها قرار گرفته بود، ساخته شدند تا پیران، یعنی پاسداران اقتصاد و اخلاق کهنه را که حاصلی جز درد سر نداشتند، پاك سازی کنند و در اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی بیندازند. نابودی آنان برای صهیونیسم سودی دو چندان داشت.

پس از شکست آلمان هیتلری و تسلیم ارتش فاشیسم در برابر نیروهای متفقین، تبلیغات گسترده و همه جانبه ای توسط صهیونیستها و هواداران آنان در سطح جهانی به راه افتاد. نازیها، شش میلیون یهودی را در اتاقهای گاز و کوره های آدم سوزی کشته بودند. ادعای خسارت، بهره گیری گسترده از این مظلومیت خودخواسته، بر پای می موزه ها و بر فروختن شمع ها آغاز گردید. مأموریت هیتلر و دیگر افسران نازی که بعلت تفکرات شوونیستی و برتری جوانه در دام توطئه و تزویر رهبران جامعه یهود و صهیونیست - ماسونیکها گرفتار آمده بودند، بیابان رسیده بود. افسران و فرماندهان ارتش آلمان نه بخاطر کشتار بشریت، بلکه بدلیل کشتن یهودیان کهن سال، یعنی همان پاسداران اقتصاد و اخلاق کهن، در برابر دادگاه قرار گرفتند و زحمتکشان و محرومان جامعه ی آلمان که خود از جمله قربانیان توطئه های صهیونیستی و غارتگران بین المللی محسوب می شدند، به عنوان وارث فاشیسم هیتلری زیر فشار همه جانبه قرار گرفت تا غرامت کشتار یهودیان را به پردازند! نه در آن دادگاه و نه در تاریخ نگاریهای بعد از جنگ، نامی از جنگ افروزان واقعی و رهبران صهیونیسم جهانی به میان نیامد! هیتلر خودکشی کرد. آدولف آیشمن، سرپرست کوره های آدمسوزی و مأمور اجرای قتلها، به صورت معجزه آسایی نجات یافتن و از آلمان گریخت و صهیونیستها بعنوان فاتحان و بردندگان واقعی جنگ جهانی دوم، بر خاک فلسطین دست یافتند!

پانزده سال پس از پایان جنگ و محاکمه رهبران و افسران نازی در نورنبرگ، مجددا هیاهویی گسترده براه افتاد. خاطره آن کشتار و تصفیه حساب حسابگرانه و سودآور نباید از یاد و خاطره جهانیان برود! آدولف آیشمن در آرژانتین شناسایی و توسط کماندوهای اسرائیلی ربوده شد. او در اسرائیل و در پشت درهای بسته محاکمه شد و به کشتار شش میلیون یهودی اعتراف کرد! آیشمن به آیین یهود گروید و به عنوان يك یهودی چهره در خاک کشید. پرونده بسته شد! جهانیان بیش از پیش انزجار خود را نسبت به رهبران آلمان هیتلری اعلام نمودند و برای آمرزش یهودیان دعا کردند و در کلیساهای سراسر جهان مسیحیت و قبرستانهای یهودیان، در کشورهای مختلف اروپای غربی و شرقی شمع روشن نمودند. پرونده مطالبات و دریافت خسارات کماکان باز بود. صندوق صهیونیستی (Karen Haechod) وابسته به کمیته نجات صهیونیستی به يك الیگارش مالی غول پیکر و غارتگر مبدل شده بود. جهان و جهانیان به عنوان مسئولین کشتار یهودیان، محکوم به پرداخت غرامتی سنگین بودند! مردگان ارزش آفرین بودند و پرونده همچنان باز است! سنت مرده پرستی ما ایرانیان و شهید پروری بیشتر احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی نیز که شهیدان را می پرستند و زندگان را بهایی نمی بخشند، به همین شیوه مذموم و زشت یهودیان و اندیشه پردازان صهیونیسم بر می گردد. چرا که یهودیان قرنها با مازیسته اند و اثر منحوس مرده پرستی خود را بر فرهنگ جامعه ما برجای گذاشته اند!

((یکی دیگر از رهبران صهیونیست، چیم لاندو، در این زمینه نظریات { یز چاک گروئن بوم Yizchak Gruenbaum } را افشا می کند، که در دوران شرارت فاشیست ها ریاست کمیته صهیونیستی { نجات } را بر عهده داشت. وی از گروئن بوم نقل می کند که گفت: { وقتی از من پرسیدند که آیا حضری برای نجات یهودیان از {کارن هاچود Karen Haechod} (یعنی صندوق صهیونیستی)، پول بدهی؟ گفتم نه. حالا هم می گویم نه. بنظر من باید در برابر این موج مقاومت کرد، و گر نه ما را در بر خواهد گرفت و فعالیت صهیونیستی ما را تضعیف خواهد کرد.)) (۹۰)

همین شیوه تفکر و دستور العمل، در سالهای پایانی قرن بیستم از طرف بعضی از رهبران و ساکنان ایران احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی در قبال هواداران و اعضاء شان که از ستم و جور آنوسی های حاکم بر ایران فرار می کردند، اعمال شده و می شود. آنان نیز در برابر سیل مهاجرت که در پی کشتارهای بیرحمانه و ددمنشانه آنوسی ها، هر روز ابعاد گسترده تری بخود می گرفت، دست به مقاومت زده و به منظور جلوگیری از روند مهاجرت و افزودن بر تعداد شهیدان، شعار { مبارزه در ایران } را سرلوحه مبارزه دروغین و کار تشکیلاتی بی پایه و اساس خود قرار دادند و از زیر بار مسئولیت در مقابل اعضاء و هواداران خود شانه خالی نمودند. هدف از افزایش تعداد قربانیان، کسب آبرو، حیثیت و وجهه سیاسی بیشتر به عنوان پشتوانه مشروعیت و حقانیت تشکیلات بود! چه تکرار مضحک و خنده آوری!

احزاب و سازمانهای سیاسی برون مرزی برخلاف شور و خروش دوران فعالیت علنی خود در ایران، نه تنها از سرمایه گذاری و دفاع معنوی از هواداران، اعضاء و کادرهای خود در مقابل پلیس کشورهای غربی و پاسداران نظام امپریالیستی سر باز زدند و آنان را بدست فراموشی سپردند، بلکه با شیوه هایی کاملاً یهودی مآبانه تا بدانجا پیش رفتند که از دادن يك برگ تائیدیه ی بی ارزش نیز بدانان خود داری نمودند.

در خارج و در بیرون از مرزهای ایران بود که ماهیت دروغ پردازانه، ضد انسانی و ضد بشری اکثر رهبران احزاب و گروههای سیاسی مدافع دروغین حقوق زحمتکشان بر ملا گردید و چهره ی کریه و ظاهر فریب آنان بی نقاب شد.

بعضی از احزاب و سازمانهای سیاسی، کار را بدانجا کشانیدند که اعضاء و هواداران خود را در خارج مرزهای ایران دستگیر و با کمک مقامات محلی به پاسداران رژیم جهل و جنایت تحویل دهند!

اما ذکر این مطلب که نخستین فتنه ی ضد یهودیان در دوران فرمانروایی مغول پس از کشته شدن سعد الدوله وزیر یهودی ارغون شاه در گرفت و پس از کشته شدن وزیر، مردم ریختند و یهودیان تبریز را چپاول و غارت کردند، به همین صورت و به همین سادگی، ترحم هر انسانی را نسبت به یهودیان مورد تعدی و ستم قرار گرفته و انزجارش را نسبت به چپاول کنندگان و غارتگران بر می انگیزد!

باید دید که علل حمله مردم تبریز و حتی ساکنین شهرهای دیگر به یهودیان چه بوده و حیات وزیر و هم کیشانش بر زندگی مردم چه اثری گذاشته که به يك باره با مردن وزیر، آتش خشم آنان را شعله ور نموده است! ذکر این مطلب بدون مقدمه و مؤخره به این می ماند که بدون زمینه قبلی و بیان نقش رهبران صهیونیسم در بر افروختن آتش جنگ جهانی دوم و بست و بندهای آنان با آدولف هیتلر، آیشمن و دیگر رهبران آلمان نازی، صحبت از کشتار شش میلیون یهودی در اتاقهای گاز و کوره های آدم سوزی بمیان بیاوریم و نا آگاهانه بر مظلومیت کشته شدگان سیل اشک بباریم. کشته شدگانی که در مرحله نخست فدای قدرت طلبی رهبران صهیونیسم جهانی و آرمان مقدس و مورد احترام یهودیان سراسر جهان شده اند.

برگردیم به موضوع سعدالدوله و چپاول و کشتار یهودیان تبریز توسط مردم این شهر.

سعدالدوله با نام واقعی مرده خای فرزند هیبت الله، به صفی شهرت داشت و چون در ابهر زنجان سکونت داشت، ابهری خوانده می شد. این یهودی بد طینت و زشت نهاد که از خلق و خوبی اهریمنی و ضد ایرانی بر خوردار بود، پس از راه یابی به دربار ارغون شاه مغول، از جانب ارغون به سعدالدوله ملقب گردید.

بنا به نوشته دایرة المعارف یهود، صفی بن هیبت الله در آغاز در موصل اقامت داشت. سپس به بغداد رفت و از سال ۱۲۸۴ میلادی در آن شهر به طبابت (عطاری) مشغول شد. در سال ۱۲۸۸ به عنوان پزشک به دربار ارغون راه یافت. او با زبانهای فارسی، عربی، ترکی و مغولی آشنایی داشت. در سال ۶۸۶ قمری از سوی پادشاه خون آشام و غارتگر مغول، مأمور گرد آورد مالیات بغداد شد و پولی هنگفت روانه ی خزانه ی ایلخان کرد. روشن است که افزایش چشمگیر مالیات نتیجه سخت گیریها و فشارهای شدید سعدالدوله نسبت به مردم بغداد بوده است. سال بعد نیز چنین شد و سعدالدوله با غارت بی رویه مردم محروم و زحمتکش توانست دل پادشاه حریص و زر اندوز مغول را از طریق ثروت هنگفتی که به خزانه ریخت بدست آورد. از این روی این یهودی قسی القلب و غارتگر مورد توجه ارغون قرار گرفت و به وزارت او منصوب شد.

دسیسه های شیطانی سعدالدوله یهود و خُبث طینتش از همین تاریخ شروع شد. یعنی زمانی که سه قدرت اهریمنی زر و زور و ترور در دستان بی کفایت وی قیضه شدند. اولین گام وی با هدف صاف کردن جاده ترقی و قیضه ی بلامنزاعه قدرت به نفع یهودیان و دولت پنهان یهود، تحریک ارغون برای کشتن امیر بوقای مغول، وزیر ایلخان بود. بگفته عباس آشتیانی در کتاب تاریخ مغول، امیر بوقا در ذیحجه ۶۸۷ قمری به قتل رسید و مدتی بعد فخرالدین محمد مستوفی به همین سرنوشت شوم دچار شد. حمدالله مستوفی کشتن فخرالدین محمد مستوفی را به حساب { خُبث نفس و حقد یهودی } سعدالدوله میگذارد.

به نوشته عباس آشتیانی:

((بعد از قتل امیر بوقا کوکب سعادت سعدالدوله اوج گرفت و این مرد جاه طلب و ارغون خان که هر دو از مسلمین بد گمان بودند، شروع به قطع دست این قوم از کارها کردند و قرار شد که در امور جمع و خرج ممالک ایلخانی فقط عیسویان و یهودیان را به کار بگمارند و سعدالدوله عموم اقوام یهود خود را در کارهای مهم ملکی داخل کرد و عراق عرب و الجزیره و آذربایجان را بین ایشان تقسیم نمود و اگر خراسان و بلاد روم هم تیول غازان پسر ارغون و گیخاتو برادر او نبود آن دو مملکت را نیز به چنگ عمال یهود می سپرد.)) (۹۱)

دوران صدارت سعدالدوله در دربار ارغون، بی شباهت به دوران صدارت مرده خای در دوره هخامنشیان نبود. یهودیان بر مقدرات مردم حاکم بودند و به علت در دست داشتن پست های کلیدی و حساس بیرحمانه آنان را غارت و چپاول می نمودند! سرنویشت مردم و نحوه برخورد یهودیان با آنان این فکر را تداعی می کرد که قومی ستمگر بر کشوری استیلا یافته و باشندگان آنرا به بردگی گرفته اند! ایرانیان دوران حکومت ارغون و سعدالدوله را دوران سروری و حکومت یهودیان بر ایران می دانستند. این تنها مردم ستم کش ایران نبودند که دوران سیاه خفقان، کشتار و چپاول فرمانروایی ارغون و سعدالدوله را سیادت و آقایی یهودیان بر ایران می نامیدند، تاریخ ایران کمبریج نیز از سعدالدوله به عنوان با نفوذترین و قدرتمندترین یهودی در تاریخ ایران پس از استر و مرده خای یاد می کند و دوران صدارت وی را یکی از سیاه ترین دوران زندگی ایرانیان می داند.

به نوشته اشپولر:

((در دوران حکومت او در بغداد گروه کثیری از یهودیان از تفلیس (مرکز ارمنستان) به بغداد آمدند و چون می پنداشتند دوره سروری آنان فرا رسیده است، مردم بین الپهرین (میان رودان) را آنچنان غارت کردند که در مدت کوتاهی شورش بر پا شد و مردم دکان های یهودیان را چپاول کردند بطوری که ارغون خود ناگزیر شد که دست یهودیان را تا حدی کوتاه کند. با این همه سعدالدوله بیشرمانه منافعی را که دوران حکومت او برای بستگان و هم کیشاناش به دنبال داشت می ستود.)) (۹۲)

شرف الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی در تاریخ و صاف، در باره اقدامات بی خردانه و ضد ایرانی سعدالدوله یهود مینویسد:

((از جانب خودحکام به اطراف ممالک فرستاد، چنانکه برادر خود فخر الدوله را که در جهل مرکب بود حکومت بغداد داد و حکومت دیار بکر و ربیع و اعمال آن را به برادر خود امین الدوله که هر، از برنی شناخت و گذاشت و آذربایجان را به لبید بن ابی ربیع که مردی احمق بود داد و حکومت فارس را به شمس الدوله سپرد.)) (۹۳)

در فرهنگ سیاسی ایران از آغاز تا امروز، انتساب خویشان و بستگان و حتی دوستان و آشنایان ناشایست به کارهای دیوانی و پست های مهم دولتی، امری ناپسند و وهن انگیز بوده و انزجار توده مردم را بر انگیزخته است! اما اینها علت بد نامی سعدالدوله در میان مردم و نفرت عمومی از وی نیست. صحبت از حکومت خودکامه یهودیانی از مند و غارتگر است بر مردمی آزاده و مسلمان و سرکوب خشن و دد منشانه آنان. منابع تاریخی از توطئه و وسیع قتل بزرگان ایران زمین به دست الیگارشوی یهودی دربار ارغون خبر می دهند. وسعت جنایت و تبهکاری این الیگارشوی ضد بشری بحدی بود که وقتی سعدالدوله در ماه مارس ۱۲۹۱ بقتل رسید، به گزارش و صاف، مردم آنرا زوال و انقراض دولت یهود نامیدند و به انتقام گیری از یهودیان به ویژه یهودیان بغداد پرداختند.

برتولد اشپولر در تاریخ مغول در ایران، می نویسد:

((حتی ابو الفرج نیز، که اصل و نسبش یهودی بود اما دیگر با آنان رابطه ای نداشت، یأس و فلاکتی را که در آن هنگام بر مردم چیره شده بود یاد آور می شود. سعدالدوله پا را از این فراتر نهاد و رسماً دخالت مسلمانان را در مناصب عالی ممنوع کرد. این رفتار او آنچنان خشم مردم را برانگیخت که آیات ضد یهودیان را از قرآن شاهد آوردند و پیش از آنکه ایلخان ارغون بمیرد اطرافیان او را وا داشتند که سعد الدوله وزیر را بکشند.)) (۹۴)

مورخان و قلم بدستان مزدور صهیونیسم، از جمله حبیب لوی، مورخ یهودی، نه تنها منکر جنایات سعدالدوله است، بلکه به شدت او را میستاید و از تعمیر آرامگاه استر و مرده خای، همسر و وزیر اردشیر دوم هخامنشی، که نمودار حیات الیگارشوی یهود و سرشکستگی ایرانیان در شهر باستانی همدان (اکباتان، هگمتانه) است، بدست سعدالدوله و جمال الدوله یهود خبر می دهد.

توجه الیگارشوی یهودی در بار ارغون به آرامگاه استر و مرده خای عجیب و غیر قابل هضم نیست. زیرا در ماجرای سعدالدوله تاریخ بار دیگر به شکلی حیرت انگیز تکرار می شود و اسطوره های یهودیان جان می گیرد. کتاب استر و داستان پوریم که حکایت از قتل عام فجیع هشتاد هزار نفر از ایرانیان پاک نهاد، در کنار هامان وزیر مدبر و خردمند هخامنشیان و ده پسر برومندش بدست یهودیان دارند، به ما ندا می دهند که روایات مکرر منابع تاریخی در باره اقدامات ضد ایرانی سعدالدوله و یهودیان همدست وی نمیتواند غیر واقعی و بدور از منطق باشد. کسانی که در این باره تردید بخود راه می دهند جز پیشداوریهای یهودگر ایانه و سرسپردگی به محافل و تشکیلات الیگارشوی یهود و دولت پنهان آنان ندارند. اسطوره ی استر و مرده خای یهودی این بار، در دوران حکومت ارغون شاه مغول، با دسیسه و توطئه گری سعدالدوله، سرنویشتی مشابه ایرانیان و هامان در دوران هخامنشیان را برای ایرانیان، خاندان جوینی و دیگر بزرگان ایران زمین رقم زد.

تعمیر و مرمت آرامگاه استر و مرده خای سمبل اسطوره ای و سروری یهودیان در ایران، آخرین بار در دوران حکومت محمد رضا شاه پهلوی بمناسبت بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال حکومت یهودیان بر ایران صورت گرفت. در این برنامه تعمیر و مرمت بود که پس از گذشت قرن‌ها، ستاره شش گوش داوود بر خاک مقدس ایران نقش بست!

یکی دیگر از چهره های سرشناس و نام آوانوسی های این دوران که با تمام وجود خدمتگر الیگاری یهود و دولت پنهان آنان بود، خواجه رشیدالدوله (رشیدالدین) فضل الله همدانی (۱۲۴۷ - ۱۳۱۸ میلادی) است. او یکی از معروف ترین و بحث انگیز ترین وزرای دربار ایلخانان مغول است.

آنوسی رشیدالدوله فضل الله همدانی، به يك خانواده یهودی تعلق داشت که تبارشان به دو برادر یهودی به نامهای موفق الدوله ابوالفرج عالی اسرائیلی و رئیس الدوله اسرائیلی میرسید. این دو برادر یهود در حوالی نیمه سده سیزدهم میلادی، مقارن حمله هلاکو خان مغول به ایران، در شهر همدان زندگی می کردند. پیشه آنان در این شهر عطاری و طبابت بود. آنان بعدا توانستند با کمک دستهای پنهان و امدادهای غیبی که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی در ایران، بارها و بارها به کمک و یاری آنوسی های حاکم بر ایران شتافت و آنانرا از مخمصه هلاک و نابودی نجات داد، به دربار هلاکو راه یابند و در دستگاه خان مغول صاحب امتیازاتی بشوند. موفق الدوله ابوالفرج عالی اسرائیلی دو پسر داشت که به نامهای امین الدوله ابوشجاع بن عالی اسرائیلی و عمادالدوله ابوالخیر بن عالی اسرائیلی نامیده می شدند. ابوالخیر اسرائیلی پدر رشید الدوله فضل الله همدانی است.

رشیدالدوله (رشیدالدین) فضل الله در حوالی سال ۱۲۷۶ میلادی، به عنوان پزشک به دربار ایلخان راه یافت و به تدریج به قدرتی بزرگ و ثروتی هنگفت دست یافت. او در سال ۱۲۹۸ به وزارت رسید. این یهودی صاحب نام که نقاب آنوسی گری بر چهره کشیده بود و داعیه مسلمانی داشت، به مدت ۱۸ سال وزارت دو ایلخان مغول، غازان خان و اولجایتو را به عهده داشت. او در مدت طولانی صدارت خود، به ثروتی هنگفت و غیرقابل تصور دست یافت و به بزرگترین فئودال و برده دار دوران حکومت ایلخانان مبدل شد. این یهودی فریبکار و بد طینت که خود توطئه گری چیره دست و دسیسه پردازی کارکشته بود، سر انجام در دام توطئه دیگران گرفتار آمد و به اتهام مسموم کردن اولجایتو به قتل رسید.

دایرة المعارف یهود او را رشیدالدوله نامیده است. بنا به نوشته همین منبع، از وی بعنوان يك شخصیت یهودی که از پدر و مادری یهودی متولد شده است نام برده می شود. در صفحه ۷۰ کتاب تروعا که یکی جدید الانشمارترین منابع یهودیست، نیز از وی بعنوان یکی از وزرای یهودی قدرتمند و مدیر دوران ایلخانان یاد میشود. محمد بن علی شبانکاره ای، در مجمع الانساب، باین نکته اشاره میکند که رشید الدوله فضل الله در دوران سلطنت اولجایتو به اسلام گروید و از دین نیاکان خود (یهودیت) برید. ((دل و گوش سلطان بود و پیش از این دین موسوی داشت و به دولت سلطان محمد (اولجایتو) شرف اسلام یافت)) (۹۵)

این در حالی است که عباس اقبال آشتیانی، بنا به همان دلایلی که اکثر تاریخ نگاران و تذکره نویسان ما بدان گرفتارند، بکلی منکر یهودی بودن رشیدالدوله فضل الله بوده و می نویسد:

((آن بیچاره را که پسر ابوالخیر بن علی همدانی بود به علت حشر و نشر او در جوانی با یهودیان همدان و اطلاع کامل بر مقالات و رسوم و عادات ایشان به یهود بودن متهم کردند.)) (۹۶)

بدون چشم پوشی و تعصب های کورکورانه و جاهلی باید نگریست که عباس اقبال آشتیانی و تاریخ نویسانی چون او، در کجای جهان ایستاده اند و چه پیوندی با الیگاری یهود ایران و دولت پنهان یهود و سازمان فراماسونری در ایران دارند. و گر نه چه لزومی دارد که محقق و تاریخ نگاری در نقطه مقابل تمامی تاریخ نویسان خودی و بیگانه و حتی یهودیان آنوسی که راز بقای خود را در راز داری و غیر قابل نفوذ بودن تشکیلات آنوسی ها می دانند، بایستند و بدون ذکر دلیل و مدرک، یهودی بودن خواجه رشیدالدوله فضل الله یا به سخنی درست تر رشیدالدوله همدانی را پرده پوشی نماید و در صدد دفاع غیر اصولی و بدور از حقیقت از وی برآید؟

برتولد اشپولر می نویسد: ((این سؤال کررا پیش آمده است که آیا می توان به شایعات تعلق رشیدالدین به قوم یهود اعتماد کرد یا نه؟ صرف نظر از اینکه تعداد کثیری از منابع او را یهودی میدانند، و برخی اتفاقات در جریان محاکمه او نیز صحت این خبر را تأیید میکند.))

اشپولر برای یافتن پاسخی درست برای این پرسش به بررسی آثار منسوب به رشیدالدوله می پردازد و می نویسد: ((رشیدالدین در اثر تاریخی خود هنگامی که از یهودیان سخن به میان می آورد اخبار ناگوار را مسکوت می گذارد. رشیدالدین، برخلاف ابوالفرج (ابن عبری) که رابطه اش را با یهودیان قطع کرده بود، از اینکه حاخام ها در زمان منکو به دستور قان ناگزیر از پرداخت مالیات بوده اند ذکری نمی کند و تعلق سعدالدوله وزیر را نیز به قوم یهود ناگفته می گذارد. این نشانه های درونی که بر افراد نا وارد پنهان می ماند، چه کسی که تاریخ او را بخواند به آسانی توجه به این نکات خواهد کرد، با توجه به آنچه گذشت، اینطور جلوه می دهد که رشیدالدین واقعا یهودی بوده است. این وزیر حداقل در مجامع عمومی از منافع یهودیان دفاع نمی کرد.)) (۹۷)

البته این دلایل و براهین برای تاریخ نویسان و وقایع نگاران وابسته به جامعه یهود و حکومت پنهان آنان که در سرزمین ما ایران، به غلط به تاریخ نویسان درباری (دربارسلطین ایران) معروف شده اند، و از جمله اقبال آشتیانی و امثال او کافی نیست و نمیتواند بر لایه ها و چین خوردگیهای تاریک مغزشان روشنائی ببندازد! حکمرانان و سیاست گزاران دولت پنهان از این تاریخ نگاران می خواهند تا ضمن پرده پوشی حقایق و دادن چهره های مسلمان و مردمی به یهودیان نقاب بر چهره کشیده، حافظه تاریخی ما را پاکسازی و ناچیزترین رسوبات حقیقت را نیز از مغزهای ما بزدایند! متأسفانه این سرنوشت محتوم و بلای خانمان سوز، گریبان گیر همه ملت‌هایی است که سرنوشتی چون ما دارند و سیاستمداران و تاریخ نگاران، عوامل بی اراده و گوش بفرمان اجانب و بیگانگان غارتگر هستند.

رشید الدوله فضل الله همدانی که در شهر همدان به عطاری اشتغال داشت، در دوران اقتدارش در دربار غازان و اولجایتو به ثروتی هنگفت و غیر قابل تصور دست یافت. ناگفته پیداست که او این ثروت باد آورده را از طریق غارت و چپاول زحمتکشان و محرومان ایران و بزور قائمه شمشیرمغولان بدست آورده است.

((رشیدالدین بر اثرحمایت خانهای یادشده (غازان و اولجایتو، ج - پ) یکی از فنودالهای بزرگ و مالک اراضی و مستغلات وسیع گشت. وی بیش از ۸۰ هزار هکتار زمین مزروع آبی در نقاط مختلف کشور داشت و صاحب باغ‌ها و نخلستانها و قنوات فراوان و گلّه های بزرگ (۲۵۰ هزار گوسفند، ۳۰ هزار اسب، ده هزار شتر و غیره) بود. وی تمول هنگفتی در حدود ۳۵ میلیون دینارگردآورده که بیشتر آن را در شرکت های بازرگانی به کار انداخته بود.)) (۹۸)

می بایست از تاریخ نگاران و تذکره نویسان با شرف ایرانی! که با هدف ثبت وقایع تاریخ کشور و آگاهی رسانیدن به آیندگان دست به قلم برده و سیاه بر روی سفید آورده اند پرسید، رشیدالدوله، عطار همدانی، این ثروت و مکنّت باد آورده را که در بیشترکتب تاریخی به ثبت رسیده، از کجا و از چه راهی بدست آورده بود؟ علاوه بر این، نام آورترین وزیر ایلیخانان مغول که شما را به مدیحه سرایی و مجیز گویی ردیلا نه و اداشته، چه گام مثبت و قابل ذکری در راه اعتلای ایران و ایرانیان برداشته و خدماتش کدامند؟ آیا غارت مردم زحمتکش و ثروت اندوزی ردیلا نه درکنف حمایت ایلیخانان مغول، خدمت به وطن و مردم محسوب میشود؟ بدون شك نه! آنچه می ماند، سر سپردگی شما تاریخ نگاران بی مایه در برابر رهروان و وارثان رشیدالدوله هاست، که با پرداخت بخش ناچیزی از غارتگریهای او، شما را به لاپوشانی حقیقت و نوشتن تاریخی سراپا دروغ و وارونه و میدارند و به یاری شما، ملتی را در بیخبری و عدم اعتماد به پدران و نیاکان خود نگاه می دارند!

کتمان این مسئله که رشیدالدوله همدانی یهودی بوده و در یک خانواده یهودی بدنیا آمده است، خدمت به چه کسی پاکسانی است؟ دادن القاب دروغین به یکی از غارتگران جامعه بشری و لاپوشانی میزان غارتگری وی، به نفع چه کسی است؟ ناگفته پیداست که این دروغ پراکنی و شیوه تاریخ نگاری در راه حفظ منافع دولت پنهان یهود، صهیونیسم و فراماسونری خواهد بود! عدم افشای حقیقت از جانب شما قلم بدستان مزدور و خودفروخته، مردمی رنج کشیده و دردمند را به بیراهه میکشاند و آنان را از شناختن دشمنان تاریخی خود باز می دارد! بدون تعارف و با صراحت باید گفت که: مسببین اصلی شستشوی حافظه تاریخی ایرانیان و تکرار تاریخ سراسر رنجشان، شما یانید!

((فتوحات مغول موقتا شیوه تولید برده داری را احیاء کرد. مجدداً از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری چادرنشینان و پیشه و حرف و کشاورزی استفاده میشد... مثلاً در دو باغ رشیدالدین، نزدیک تبریز ۱۲۰۰ برده زن و مرد کار میکردند. میان ایشان عده ای یونانی و گرجی و حبشی دیده می شد.)) (۹۹)

از زمان کشته شدن رشیدالدوله فضل الله همدانی، تا به امروز از طرف قلم بدستان مزدور و آنوسیهایی نقاب پوش ایرانی، تلاش فراوانی به عمل آمده تا از این آنوسی واپس گرا، زر اندوز، مرتجع و زنده کننده نظام برده داری در ایران (در قرن ۱۴ میلادی)، که در مدت زمانی اندک با بهره کشی از مردم بی پناه و غارت کشاورزان و زحمتکشان ایرانی، به یکی از بزرگترین فنودالان و برده داران زمان خود مبدل شد، چهره ای انسانی و اندیشمند ترسیم نمایند. به همین منظور نوشته های فراوانی به نام وی ساخته و در میان مردم پراکنده اند. اصالت این نوشته ها که به نوشته های رشیدی معروف شده اند، از سوی برخی محققین، از جمله روبن لوی (Reuben Levy) (۱۸۹۱ - ۱۹۶۶)، ایرانشناس یهودی و استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج، مورد تردید قرار گرفته است. مجتبی مینوی نیز بر این عقیده است که این نوشته ها از سوی دیگران به رشته تحریر در آمده و به نام رشیدالدوله در اختیار مردم گذاشته شده است. او در وقفنامه ربع رشیدی، می نویسد:

((بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به امر او نوشته نشده بوده است و به نام او جعل کرده اند.)) (۱۰۰)

بمنظور روشنی افکندن بیشتر به جوانب زندگی این آنوسی قدرتمند (رشیدالدین فضل الله) که در لباس اسلام و در ردای یکی از علمای بزرگ دین اسلام، مدت زمانی طولانی بر سرزمین ما صدارت نمود و علاوه بر زراندوزی و چپال دردمندان، به استحکام پایه های حکومت پنهان یهود یاری رسانیده، به معرفی پسران وی و مشاغلی که بر عهده داشته اند، اشاره می کنیم تا روشن شود که شیوه ی آنوسی فراماسون علی اکبرهاشمی رفسنجانی، (اکبرشاه)، سردار ویرانگری ایران و آنوسی فراماسون سید محمد خاتمی، تئوریسین آشتی تمدنها و جامعه مدنی در ایران، در تقسیم پستهای حساس مملکتی و به کارگماری برادران و خویشان نزدیک، تازگی ندارد و ریشه در تاریخ فرمانروایی دولت پنهان یهود در ایران و جهان دارد!.

۱ - غیاث الدین محمد رشیدی، وزیر ایلخان ابوسعید. ۲ - سعد الدین، حاکم انطاکیه و سواحل فرات. ۳ - جلال الدین، حاکم روم. ۴ - مجدالدین، اشراف الممالک در قلمرو ایلخان. ۵ - عبداللطیف، صاحب دیوان شهزاده ابوسعید، پسر و ولیعهد اولجایتو در حکومت خراسان. ۶ - عزالدین ابراهیم، حاکم شیراز و شربندار اولجایتو. ۷ - احمد، حاکم اردبیل. ۸ - موفق الدین علی، حاکم بغداد و عراق عرب. ۹ - رکن الدین شیخی، وزارت جانشینان ایلخانان. ۱۰ - پیر سلطان، حاکم گرجستان. ۱۱ - محمود، حاکم کرمان. ۱۲ - شهاب الدین، حاکم تستر و اهواز. ۱۳ - همام، ۱۴ - علی شاه، ۱۵ - عبدالؤمن، حاکم سمنان و دامغان. ۱۶ - اسماعیل، حاکم بغداد. ۱۷ - کمال الدین، ۱۸ - ... سارتر در Reflexions Sur la Question Juive (تأملی بر مسئله یهود) می نویسد: { نه فقط باید از مسیحیت پرسید { یهودی کیست } بلکه باید پرسید که تو از یهودیان چه ساختی? }.

... آنچه شاهان صفوی و بعدا زندیه و قاجاریه از یهودی ایرانی ساختند نیز چنین بود. (۱۰۱)

در گذشته، با استفاده از داده های تاریخی و اظهارات اندیشمندان و صاحب نظران ایران و دنیای غرب، تا اندازه ای پرده از چهره ی صهیونیسم و رهبران جامعه یهود و دولت پنهانشان برداشتیم و گفتیم که یهودیت، به عنوان روح حاکم بر جهان، به تدریج و گام به گام تا آنجا که می توانست به کمک آنوسیهای نقاب دار خود، مسیحیت و اسلام را در خود حل نمود و این ادیان باصلاح آسمانی را که بنا به مقتضیات زمانی و مکانی از بطن یهودیت و بعنوان تکمیل کنندگان سلسله آئین های ابراهیمی بیرون آمده بودند، به صورت زانده و مبلغین و مروجین صهیونیسم در آورد و در راه اهداف غارتگرانه و جنایتکارانه ی خود که همانا حاکمیت بر جهان و تشکیل دولت جهانی یهود باشد به خدمت گرفت! بطوریکه ادیان مذکور، عملا و بدون پرده پوشی به حافظین منافع دولت پنهان یهود و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، دو بازوی مالی قدرتمند این دولت در چهارگوشه ی جهان مبدل شدند. مبلغین و مروجین این دولت پنهان، با سوءاستفاده از نفوذ معنوی خود بر روی توده های نا آگاه و گرفتار در چنبره ی اوهامات دینی و مذهبی، با موعظه های عوامفریبانه و آخرت فروشانه ی خود، آنان را به بردگان تسلیم، تحقیر شده و کاملا مطیع خدای یهود یعنی نظام غارتگر سرمایه داری مبدل ساختند و خود بعنوان کارگزاران این خدای بی ترحم بر سر نوشت خلقهای محروم فرمانروا گردیدند. امروزه نیز این عالمان دین و خبرگان عالم سیاست که در گوشه و کنار جهان پر اکنده اند و فرمانروایی کشورهای مختلف یا رهبری احزاب سیاسی را بر عهده دارند، در راه حفظ منافع این دو دستگاه مالی صهیونیستی و دولت پنهان یهود، کوشا هستند و در راه اجرای اهداف صهیونیسم و برپایی حکومت جهانی یهود، از ارتکاب هیچ جنایتی رویگردانی نمی کنند.

اتحاد و اتفاق نامیمون یهودیان، مسلمانان و مسیحیان حکومتگر و فریب خوردن کوتاه فکر و تبهکاری که به رؤیاهای بهشت خداوندگاری فریفته شده و آلت دست این تبهکاران قرار گرفته اند، در جنگهای خاورمیانه، خلیج، کوزوو، بوسنی، افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و کشورهای افریقایی نمونه های گویا و مشخصی از این اتحاد نا مقدس و فرمانبرداری حکمرانان این کشورها، از سیاست های سرکوبگرانه و جنایتکارانه ی صهیونیستی است. اگر تا دیروز دولت تبهکار و جنایتکار اسرائیل با کمک های پنهان و آشکار سرمایه داری جهانی به قتل و کشتار خلقهای مظلوم فلسطین می پرداخت و در روز روشن و جلوی چشمان رهبران و فرمانروایان خود فروخته و آنوسی کشورهای مسلمان دست به هر جنایتی میزد تا دروازه های آسیا را بر روی تمدن غرب و چپاول روز افزون سرمایه داری لجام گسیخته بگشاید، در صف بندی های جدید و جنگهای حیدری و نعمتی موجود در جهان و کشتار بیرحمانه ی محرومان و زحمتکشانشان عراق، افغانستان، چین، ارمنستان، آبخاز، گرجستان، آذربایجان و شبه جزیره ی بالکان، حاکمان مرتجع و صهیونیست عرب را در کنار ناتو، آنوسی های حاکم بر ایران را در کنار مسیحیان روسیه و ارمنستان، دولت اسلام پناه پاکستان را در کنار امریکا و انگلیس و عربستان سعودی و دولت اشغالگر اسرائیل را در کنار مسلمانان بوسنی و کوزوو مشاهده می کنیم! چه دلیلی از این واضح تر و روشن تر می توان ارائه داد، در حالیکه با چشم سر شاهدیم و نظاره گر! هر روزه از طریق رسانه های گروهی امپریالیستی و دستگاههای صوتی و تصویری کارگزاران و مبلغین سیاست صهیونیستی می بینیم و می شنویم که همه ی این مرتجعین نقاب بر چهره و خدمتگزاران معبد خدای سرمایه در کشتار استقلال طلبان، سرکوب خشن آزادیخواهان و خفه نمودن اعتراضات حق طلبانه ی مردم این کشورها و سایر نقاط محروم جهان که از ستم سرمایه و جنایات بی حد و حصر یهودیت حاکم بر جهان به ستوه آمده اند، هم صدا و همگام ره می سپارند و دست به عمل می زنند! همه ی عملیات مخرب و ضد بشری این جرثومه های فساد و تباهی، با هدف پیروزی نهایی صهیونیسم و تشکیل حکومت جهانی یهود دنبال و پیگیری می شود!

بنا بر این پرسش ژان پل سارتر از مسیحیان در باره رفتارشان با یهودیان، به همان اندازه حقیقی و بدور از ملاحظه کاری های صهیونیستی - ماسونیک است، که دفاع عباس اقبال آشتیانی و دیگر قلم بدستان مزدور از رشیدالدوله همدانی یهود و دیگر آنوسی های جنایتکار تاریخ ایران.

تاریخ نگار یهود نیز، با عنوان نمودن هدفمند پرسش سارتر از مسیحیان، فوراً گریزی به صحرای کربل امی زند و می نویسد که شاهان صفوی و زندیه و قاجاریه نیز، بر سر یهودیان همان آوردند که مسیحیان! این تاریخ نگار بی مایه و صهیونیست جنایتکار که ساپور کشتار فرهنگی و ابزار شستشوی حافظه تاریخی دیگران را در دست گرفته است، در باره ی جو حاکم بر ایران دوران صفوی، زندیه و قاجاریه، حقیقت را میگوید، اما بصورت تحریف شده و وارونه! در این مرحله نیز تاریخ نگاشته شده ای را که بر کله سر ایستاده است، بر می گردانیم و بر روی پاهای محکم و استوارش قرار می دهیم و بدان نگاهی می اندازیم تا ببینیم که وضعیت یهودیان و دولت پنهانشان در دوران صفویه، افشاریه،

زندیه و قاجاریه چگونه بوده و چه کسانی بر چه کسانی ستم روا داشته اند و مرتکب شنیع ترین و ددمنشانه ترین جنایات تاریخی شده اند! یهودیان مظلوم و بی پناه و سرگردان یا ایرانیان یهودی ستیز و میهمان آزار!.

اقتدار دولت صفویه از شاه اسماعیل صفویه آغاز میشود. شاهی که بنا به دلایلی نامشخص، مذهب شیعه اثنی عشری را به مذهب رسمی ایرانیان مبدل کرد و به انکاء و دستمایه قرار دادن این عوام فریبی رذیلانه و صهیونیسم پسندانه با قدرتمندترین و پهناورترین کشور همسایه ی آن زمان، یعنی ترکیه ی عثمانی که سلاطین و مردمش سنی مذهب بودند وارد جنگ شد.

سرنوشت جنگ بین ایران و عثمانی یا جهاد شیعیان برگزیده علیه سنی مذهب گمراه ترک که در تاریخ ایران و عثمانی از اهمیت فراوانی برخوردار است، در جلگه ی چالدران رقم خورد و به رسوایی شاه اسماعیل منجر گردید! چرا که سپاهیان ایران بفرماندهی شاه اسماعیل صفوی، بر خلاف همه ی عوام فریبی های شاه و آخرت فروشان مذهبی همدست وی، از کمک و مساعدت های غیبی ائمه ی اطهار و امامان و پیشوایان مذهب شیعه بهره ای نبردند و در این منطقه از سپاهیان سنی مذهب عثمانی شکست سختی خوردند و خسارات غیرقابل جبرانی را متحمل شدند. ناگفته پیداست که سپاهیان عثمانی نیز متحمل خسارات زیادی شدند و تلفات جانی قابل توجهی نصیبشان شد.

جنگ چالدران، علاوه بر نتایج ویرانگری که برای دو ملت ایران و عثمانی به بار آورد، زمینه يك دشمنی و کینه تاریخی را بین دو ملت منطقه ایجاد نمود. دشمنی و عداوتی که تاکنون ضربات زیادی بر پیکر زحمتکشان دو کشور فرود آورده و اثرات مخرب و ویرانگر آن کماکان ادامه دارد و با گذشت سالیان فراوان سایه شومش را بر فراز سر دو ملت نگاه داشته است.

سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی، قبل از آغاز جنگ با شاه اسماعیل صفوی، دست به کشتاری وسیع و سُبُعانه در سرزمین عثمانی زد و چهل هزار تن از شیعیان عثمانی را از دم تیغ گذرانید تا در صورت درگیری و آغاز جنگ با ایران، با خاطری آسوده و بدون واهمه از خیزشهای احتمالی پشت جبهه ی شیعیان به نفع ایران، جنگ با سلطان صفوی و ایرانیان متعصب و فریفته شده را به پایان برساند. این نوع پیش گیریهای نابخردانه و ددمنشانه در تاریخ منطقه و سرزمین ما ریشه ای عمیق و تاریخی دارند! کشتار و تسویه حسابی که آنوسی های حاکم بر ایران، قبل و در خلال جنگ هشت ساله ایران و عراق بدان دست یازیدند و با سواستفاده از شرایط جنگی و احساسات رقیق مردم، هزاران نفر از فرزندان غیور ایران را به جوخه های اعدام سپرده و در گورهای دسته جمعی خاوران و غیره به خاک سپردند از آن جمله اند.

همانطور که گفتیم، کشتار شیعیان عثمانی توسط سلطان سلیم اول و جنگ چالدران، در روابط دو ملت ایران و عثمانی شالوده ای زشت و فراموش نشدنی را پی افکند. در پی آن کشتار و آن جنگ، بخش عمده ی توان دولتهای ایران و عثمانی به هرز رفت و دو قدرت مسلمان منطقه را رو در روی هم دیگر قرار داد. وضعیتی که بستری مناسب برای بهره برداری های بعدی اروپاییان فراهم آورد و در نهایت در آغاز قرن بیستم بر حیات مستقل دو کشور ایران و عثمانی نقطه پایان گذاشت و زمینه ی ترکتازی انگلیسی ها، پرتغالی ها، هلندیها و دیگر کشورهای اروپایی را در منطقه فراهم آورد.

این حوادث و پیامدهای شوم و مخربش که به يك دشمنی کور و پایان ناپذیر بین دو ملت ایران و عثمانی مبدل شد، نتیجه تأثیر سیاست یهودیان مهاجر اسپانیایی و پرتغالی به عثمانی و نفوذ بیش از حدشان در دربار سلاطین عثمانی از سوئی و آنوسی های ایران از سوی دیگر بود. مورخین شوروی می نویسند:

((سلطان سلیم اول... سیاست خارجی ترکیه را تغییر داد. ترکیه در سراسر سده پانزدهم با دولت های شبه جزیره بالکان و همچنین مجارستان و ونیز و دیگر دول اروپایی در جنگ بود و قصد داشت ممالک مزبور را فتح کند. سلطان سلیم اول، نقشه فتح آسیای مقدم را کشید و مقدمات لشکر کشی به سوی ایران را تحت شعار دفاع از مذهب حقه سنی علیه شیعیان بد دین فراهم آورد. نخست پشت جبهه خویش را به وسیله کشتار چهل هزار شیعه فعال آسیای صغیر، که منهبان و جاسوسان خفیه سلطان قبلا صورت اسامی آنان را تهیه کرده بودند، پاک کرد و سپس علیه دولت صفوی وارد جنگ شد. لشکریان ترک در آن زمان مقادیر کثیری توپ داشتند که قزلباشان فاقد آن بودند. ترکان سپاهیان قزلباش را در جلگه چالدران شکست سختی دادند.)) (۲۳ اوت ۱۵۱۴ میلادی) (۱۰۲)

شاید پرسیده شود که این واقعه چه ارتباطی با یهودیان و قوم باصطلاح برگزیده دارد؟ دو کشور مسلمان همسایه به نام سنی و شیعه به جان همدیگر افتاده و از یکدیگر انتقام کشی نموده اند! و تا آنجا که ما در متون نوشته شده توسط تاریخ نگاران خدمتگزار و پاسداران بیضه ی اسلام، که سلاطین عثمانی را پاسداران واقعی دین حنیف اسلام می دانند، خوانده ایم و از وعظ السلاطین (آنوسی ها) شنیده ایم، شاه اسماعیل صفوی که خود مذهب سنی داشت، مذهب شیعه را بعنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد تا بتواند در پناه آن، بر دولت عثمانی بتازد!

ما، پیش از این در باره مهاجرت یهودیان به عثمانی و نفوذ فزاینده الیگارشسی یهود در دربار عثمانی سخن گفتیم و نوشتیم که از سالها قبل، دربار عثمانی نیول خاندان یوسف ناسی و هواداران صهیونیست وی بود. از آن سالها به بعد نفوذ یهودیان در دربار عثمانی بیشتر و بیشتر شد. تا جایی که دربار سلاطین عثمانی کلا توسط یهودیان کنترل و اداره می شد! سیل مهاجرت یهودیان از اسپانیا و پرتغال به عثمانی به این روند شتاب بخشید و بندر سالونیک را به شهری یهودی نشین و مرکز توطئه گری های آنان تبدیل نمود. نفوذ و قدرت یهودیان به حدی افزایش یافت که در دوران سلطنت

سلطان سلیم اول، تمام قدرت در دست یهودیان بود. و این یهودیان جا خوش کرده در دربار عثمانی بودند که سیاست خارجی و داخلی کشور را به سلطان دیکته می کردند. کشتار شیعیان در کشور عثمانی و شکست ایران در جنگ چالدران نیز نتیجه سیاست یهودیان و دسیسه بازیهای آنان بود.

در آن روزگاران، رهبران جامعه یهود و دولت پنهان آنان به این نتیجه رسیده بودند که مرکز قدرت را از شرق اسلامی به نقطه دیگری از جهان منتقل نمایند. این انتقال قدرت و دست اندازای بر منابع ثروتی که در این گوشه از جهان خوابیده بود، بدون تضعیف و پارچه پارچه نمودن دولتین عثمانی و ایران غیرمفکور بود. بنا بر این کشتار شیعیان عثمانی، شعله ور نمودن جنگ چالدران و برتری سپاه عثمانی بر ایرانیان در چالدران نیز نتیجه کمکهای بی شائبه یهودیان به سلطان سلیم اول بود.

الیا کپسالی (Elijah Capsali) (۱۴۸۳ - ۱۵۵۵) حاخام یهودی در رساله ای که در باره تاریخ عثمانی (۱۵۲۳) نوشته، ادعا می کند که:

((خداوند به دلیل وجود یهودیان به ترکان برکت عطا کرد... و به یمن وجود یهودیان ترکان بر سلاطین بزرگ و قدرتمند غلبه کردند... یهودیان به ترکان طریق استفاده از انواع سلاحهای مخرب را آموختند و از طریق آنان ترکان از همه مردم جهان قدرتمند تر شدند.))

اینجاست که در مقابل پرسش سارتر از مسیحیان، باید از یهودیان و نخبگان قوم باصطلاح برگزیده پرسید: ((شما از مسلمانان چه ساختید و با دسیسه های پنهانتان چه روزگارشان آوردید؟!)).

به قدرت رسیدن نادر قلی افشار در ایران، برای رهبران جامعه یهود و یهودیان ایران، دوران عزت و افتخار گذشته را به ارمغان آورد. به همین دلیل تاریخ نگار یهود بدون اشاره به حکومت وی و جانشینانش، با مستمسک قرار دادن جمله ای از سارتر، فوراً به سراغ سلسله های زندیه و قاجاریه می رود و به شیوه ی آنوسی های حاکم بر ایران که قریباًست خلق محروم و ستم کشیده این مرز و بوم را با گریه وارد جنت می کنند و هفتاد هزار حوری و غلمان لوند و شهر آشوب را در بغلشان می اندازند تا کام دل بگیرند و دلی از عزا در بیاورند، و با گذشت بیش از بیست سال از پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، هنوز هم گناه بدبختی و فلاکت و سیاه بختی روزافزون مردمان را به گردن نظام سابق می اندازند، مظلوم نمایی خود را آغاز می کند و دم از وضعیت نا بهنجار یهودیان در این دورانها می زند.

((نادرشاه افشار که در سال ۱۷۳۴ در ایران به قدرت رسید برای اولین بار خانواده های یهودی را به مشهد آورد. مشهد برای شیعیان متعصب شهری مرکزی بود. نادر همیشه می خواست مشهد را به یک مرکز مهم تجاری تبدیل کند و با آوردن یهودیان به این شهر و بهره گیری از استعدادشان در کسب و کار و تجارت به خواسته خود جامه عمل بپوشاند. با حمایت نادر شاه میدان فعالیت یهودیان مشهد گسترش می یابد و روابط تجاریشان حتی به کشورهای دیگر هم توسعه پیدا میکند.)) (۱۰۳)

در دوران سلطنت نادر و جانشینان وی، اشاره ای به اسامی رهبران جامعه یهود ایران نمی شود! اما چنانکه از متن ارائه شده در بالا بر می آید، خانواده های یهودی ای که توسط نادرشاه به مشهد برده می شوند از ثروتمندان یهودند که به الیگاری غارتگر یهود تعلق دارند. آنان در شهر مذهبی مشهد به تجارت مشغول می شوند و در ظل توجهات سلطان دین پناه، روابط تجاریشان را با دیگر کشورهای جهان توسعه می بخشند. حال ببینیم که این یهودیان قابل اعتماد پادشاه که خود را از ایرانیان، ایرانی تر می دانند، به چه نوع تجارتی مشغولند و با کارهای تجاری خود، چه خدماتی به ایران و ایرانیان عرضه می نمایند.

{ ((خٹان می گوید: نادر شاه جمعا چهل خانواده با خود آورد. هفده خانواده را به کلات فرستاد. سیزده خانواده در مشهد ماندند و هفت خانواده روانه سبزوار شدند. او می خواست گنجهایی را که از هند آورده بود برای نگهداری و حفاظت به دست یهودیان بسپارد. همه مسلمانان شهر شعیه بودند و چون نادرشاه سنی بود به آنها اعتماد نمی کرد. در آن هنگام همه ما یهودیها را دوست داشتند و مورد مهرشان قرار می گرفتیم. با ما داد و ستد و خرید و فروش می کردند. ما از آنها پوست و پنبه می خریدیم و به آنها تریاک می فروختیم.))

مصاحبه گر می پرسد: ((تریاک می فروختید؟))

می گوید: ((ما اصلا تریاک تولید می کردیم.))

مصاحبه می پرسد: ((برای بقا؟))

خٹان می گوید: ((نه. برای بقا نبود. تجارت پر منفعتی بود.)) (۱۰۴)

همانطور که ملاحظه می نمائید سه خانواده، از چهل خانواده ای که نادر با خود به مشهد می آورد، در میان راه گم می شوند و به مقصد نمی رسند! با امید که در چاپ های بعدی کتاب تروعا، یا مقاله های جناب ((نوع پرست)) در روزنامه ایران زمین، گم و گور شدن این سه خانوار، به پرچم مظلوم نمایی یهودیان تبدیل نشود و نادرشاه افشار نیز در ردیف پادشاهان یهود سنیز و ضد صهیونیست قرار نگیرد!

قابل توجه و دقت فراوان است که پادشاه ایران زمین به علت داشتن مذهب تسنن، اعتمادی به ساکنین پایتخت خود که شیعه مذهبند ندارد و برای حفظ اموال غارتی خود از یهودیان کمک می گیرد و دست بدامن آنان میشود! همان شیوه ای که در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی ایران زمین، توسط همه ی پادشاهان و فرمانروایان این مرز و بوم با جدیت

و حدت فراوان دنبال شده و تا سپردن حکومت بدست یهودیان آتوسی، پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ خورشیدی ادامه می یابد.

اختلاف مذهب و طرح آن به عنوان دلیل عدم اعتماد پادشاه به مردم مشهود نه تنها محکمه پسند و قابل قبول نیست، بلکه پیش پا افتاده و مسخره به نظر می رسد! دلایلی که هدفمند از سوی تاریخ نگاران و وقایع نگاران صهیونیست بر روی کاغذ آورده می شوند تا ما را به فریبند و از شاهراه تحقیق و تخصص منحرف نمایند! با توجه به موضوع های مطرح شده و پیش گفته برای ما روشن شده که داستان دیگری در کارند و اهداف دیگری در پیش روی دارند! همان داستان توطئه گر پنهانی که از آغاز تاریخ تمدن در کار بوده و هستند تا کشور ما را در چنگال غارتگران و جنایتکاران صهیونیست و دولت پنهان یهود نگاه دارند!

در اطراف نادرشاه ، کم نبودند سنی مذهبانی که برآستی به شاه علاقه مند بودند و شاه نیز به آنان اعتماد کامل داشت. برای نمونه می توان از نادرخان ابدالی، یکی از سرداران افغانی نادر نام برد. تنها کسی که نه تنها در توطئه قتل نادر شرکت نکرد، بلکه پس از کشته شدن نادر، بخونخواهی وی در برابر دیگر سردارانش ایستاد و به آنها اعلان جنگ داد. نادر به راحتی می توانست گنجهای غارتی خود از هند را در شهرهای زرنج و هرات و قندهار و غیره بگذارد و نادرخان ابدالی را به محافظت آنها بگمارد. بنا بر این دلیلی نداشت که تعدادی یهودی سرگردان را به مشهد ببرد و به این مهم بگمارد! در اصل داستان ساخته و پرداخته یهودیان نیز اشاره ای به سپردن گنج و خزانه ی نادری بدست یهودیان نمی شود. یهودیان مورد اعتماد حکومت، سر از بازار و مزارع تریاک در می آورند و در حقیقت با کشاندن ایرانیان به باتلاق اعتیاد، بر اندوخته ی خود و گنج پادشاه می افزایند!

پایان قسمت اول